



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

سِرُّ الصَّلَاةِ

مِعْرَاجُ السَّالِكِينَ وَصَلَاةُ الْعَالَمِينَ

امام خمینی

سِرُّ الصَّلَاةِ

٤٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 47 سر الصلوة معراج الساكين و صلوة العارفين

نويسنده:

آيت الله العظمى سيد روح الله موسى خميني قدس سره

ناشر چاپي:

موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمه الله عليه

ناشر ديگيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	موسوعه الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد ۴۷ سر الصلوة معراج الساكين و صلوة العارفين
۱۱	مشخصات كتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست اجمالی
۱۹	مقدمه ناشر
۲۵	مقدمه آيت الله جوادى آملی
۲۵	اشاره
۴۰	سیری در ستر الصلوة
۴۳	مهمترین ركن معراج حقیقی دو چیز است
۴۴	ستر اباحه مکان نماز گزار و اقسام فتح
۴۵	ستر تکرار تکبیر
۴۶	ستر تسلیم در پایان نماز
۵۷	مقدمه
۵۹	فصل اول: باطن و حقیقت نماز
۵۹	مقامات نماز و تطابق آن با مقامات انسان
۶۸	فصل دوم: وصف نماز سالک و ولی کامل
۶۸	اشاره
۶۹	مانع شدن انکار مقامات از ترقیات روحی
۷۲	فصل سوم: در بیان ستر اجمالی نماز
۷۲	اشاره
۷۳	ستر اجمالی نماز اهل معرفت
۷۵	فصل چهارم: در بیان حضور قلب و مراتب آن است
۷۵	اشاره

۷۷	بیان مرتبه اول حضور قلب (حضور قلب اجمالی)
۷۹	بیان مرتبه دوم (حضور قلب تفصیلی)
۷۹	فرق بین ادراک عقلی و ایمان قلبی
۸۲	مقام حضور قلب در معبود و مراتب سه گانه این مقام
۸۳	مقام تجلیات اسمائی و مراتب کثیره آن
۸۵	فصل پنجم: در کیفیت حصول حضور قلب
۸۵	اشاره
۸۵	منشأ حضور قلب و عدم حضور آن در عبادت
۸۷	اهمیت اخلاص و حضور قلب از دیدگاه آیات و روایات
۹۱	تأثیر متقابل ظاهر و باطن و اثر اعمال خیر و شر در نفس
۹۱	عدم تأثیر اعمال خیریه در نفس و روح بدون حضور قلب
۹۳	فصل ششم: در بیان اموری که انسان را در تحصیل حضور قلب اعانت می کند
۹۳	قطع شواغل داخلیه (قلبیّه) که سبب عمده یا تنها سبب حبّ دنیا است
۹۴	دنیای مذموم در لسان اولیاء
۹۵	کم کردن شواغل خارجیه
۹۶	فواید و آثار ادای فرایض یومیه در جماعت مسلمین
۹۹	مقاله اولی: در مقدمات نماز است
۹۹	اشاره
۱۰۱	فصل اول: در سرّ طهارت است
۱۰۱	مراتب طهارت بر حسب مراتب صلوات و مقامات مصلّین
۱۰۶	نهی از رد و انکار علماء نفس و اهل معرفت
۱۰۸	ترغیب به حرکت استکمالی و پیروی از علماء بزرگ معرفت و اخلاق
۱۱۰	فصل دوم: اسرار تطهیر با آب و خاک
۱۱۳	فصل سوم: آداب توجه به آب هنگام وضو
۱۱۳	مراتب طهارت و تطهیر
۱۱۶	امر به تفکر در جهات ظاهریه آب و صدق و صفا با خالق و خلق

۱۱۷	فصل چهارم: در علت تشریح وضو
۱۱۷	اسرار حدیث شریف درباره خطیئه آدم علیه السلام
۱۱۹	وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در معراج
۱۲۱	فصل پنجم: در اسرار ستر عورت است
۱۲۱	معنای ستر عورت نزد خاصه، عامه، اخص خواص، اهل ایمان
۱۲۱	مراتب ستاریت حق جلّ و علا
۱۲۳	وصل: حدیثی جامع در باب لباس و ستر ظاهر و باطن
۱۲۷	فصل ششم: در ازاله نجاست
۱۲۷	اشاره
۱۲۷	مقصود از ازاله نجاست از نظر عامه، خاصه، و اهل معرفت و اصحاب قلوب
۱۲۸	مراتب ازاله رجس (ظاهری و باطنی)
۱۲۹	فصل هفتم: در مکان مصلی است
۱۲۹	اشاره
۱۲۹	مراد از مکان مصلی نزد عامه، و اهل معرفت
۱۳۰	بیان اینکه نزد اهل ولایت معبد حقّ تعالی جمیع تعینات اسمائی و افعالی است
۱۳۱	وصل: بیان آداب ورود به مسجد
۱۳۵	فصل هشتم: در اباحه مکان است
۱۳۵	اباحه مکان نزد خاصه، اهل معرفت و اولیا
۱۳۵	خروج قلب از تصرف شیطان و نفس و وقوع فتوحات ثلاثه
۱۳۶	فصل نهم: در اسرار وقت است
۱۳۶	وقت نماز در مسلک اهل عرفان و مشرب اصحاب ایقان
۱۳۸	وصل: در بیان مراقبت از وقت
۱۴۱	فصل دهم: در سر استقبال به کعبه است
۱۴۵	مقاله ثانیه: در مقارنات نماز و مناسبات آن است
۱۴۵	اشاره
۱۴۷	فصل اول: در اسرار اذان و اقامه است

- ۱۴۷ ----- معانی اذکار اذان واقامه نزد اهل معرفت -----
- ۱۴۹ ----- مراقبت سالک در اقوال و افعال نماز -----
- ۱۵۰ ----- وصل: در ذکر حدیث شریف علل -----
- ۱۵۳ ----- فصل دوم: در اسرار قیام است -----
- ۱۵۳ ----- معنای قیام نزد خاصه -----
- ۱۵۴ ----- معنای قیام نزد اهل سلوک که استقامت و عدم خروج از وسطیت است -----
- ۱۵۵ ----- فصل سوم: در اسرار نیت است -----
- ۱۵۵ ----- دواعی عبادت و طاعت در مقامات مختلف -----
- ۱۵۷ ----- اشاره به اهمیت نیت و خلوص آن و بیان مراتب خلوص نیت -----
- ۱۵۸ ----- فصل چهارم: در سر تکبیرات افتتاحیه و رفع ید است -----
- ۱۵۸ ----- مراحل که با هر یک از تکبیرات سبعة طی می شود -----
- ۱۶۲ ----- تکبیرات نماز اولیا و اشاره به مراحل سیر معنوی ابراهیم خلیل الله علیه السلام -----
- ۱۶۳ ----- روایتی در فضیلت تکبیرات سبعة افتتاحیه -----
- ۱۶۴ ----- فصل پنجم: در بعضی از اسرار قرائت است -----
- ۱۶۴ ----- مراتب پنجگانه قرائت بر حسب مقامات اهل عبادت و سلوک -----
- ۱۶۴ ----- قرائت اصحاب ولایت و مقامات سه گانه آن -----
- ۱۶۵ ----- وصل: در مراحل بعد از رفع حجاب و فتح ابواب -----
- ۱۶۷ ----- کلام بعضی اهل معرفت در انقسام نماز بین حق و عبد -----
- ۱۶۸ ----- فصل ششم: در سر استعاذه است -----
- ۱۶۸ ----- حقیقت استعاذه و مراتب آن در نماز -----
- ۱۷۰ ----- فصل هفتم: در قرائت است -----
- ۱۷۰ ----- در اشاره اجمالی به بعضی اسرار سوره حمد -----
- ۱۷۲ ----- در تفسیر حمد به لسان اهل معرفت -----
- ۱۷۴ ----- وصل: تفسیر بسم الله و بعضی آداب تسمیه -----
- ۱۷۶ ----- تفسیر سوره حمد -----
- ۱۸۰ ----- فصل هشتم: در اشاره اجمالی به تفسیر سوره شریفه توحید -----

۱۸۲	فصل نهم: در بعضی از اسرار رکوع است
۱۸۲	رکوع خاصه، اصحاب قلوب، و اولیاء کمل
۱۸۳	رکوع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در صلات معراج
۱۸۵	وصل: حدیث شریف مصباح الشریعه درباره آداب رکوع
۱۸۶	بیان بعض فقرات حدیث
۱۸۸	فصل دهم: سرّ رفع رأس از رکوع
۱۸۹	فصل یازدهم: در سرّ سجود است
۱۸۹	اشاره
۱۹۰	سجود اشاره به آخرین مراتب توحید است
۱۹۱	سجده اهل معرفت و مراتب آن به حسب احوال علماء بالله
۱۹۲	شرح مقام صحو بعد المحو و وصف اصحاب آن مقام
۱۹۳	سجده صلات معراج
۱۹۵	وصل: حدیث شریف مصباح الشریعه پیرامون سجده حقیقی
۱۹۷	بیان بعض اسرار حدیث شریف
۱۹۸	وصل: بیان حدیثی شریف درباره ذکر سجود
۲۰۰	فصل دوازدهم: در سرّ تشهد و سلام است
۲۰۰	مفاد و اشارات اذکار تشهد و سلام
۲۰۲	وصل: حدیث شریف مصباح الشریعه در بیان حقیقت تشهد
۲۰۵	وصل آخر: حدیث شریف مصباح الشریعه درباره آداب سلام و سرّ آن
۲۰۸	وصل آخر: در سرّی از اسرار سلام است
۲۱۱	خاتمه
۲۱۱	سرّ تکبیرات ثلاثه اختتامیه
۲۱۴	دعاء و ختم
۲۱۵	فهارس
۲۱۵	اشاره
۲۱۷	۱ - فهرست آیات قرآن کریم

۲۲۵	فهرست روایت و ادعیه
۲۳۴	فهرست اسماء معصومین علیهم السلام
۲۳۶	فهرست اعلام
۲۳۹	فهرست کتب وارده در متن
۲۴۲	فهرست اشعار
۲۴۴	فهرست اصطلاحات و تعابیر
۳۲۶	فهرست منابع
۳۳۶	فهرست موضوعات
۳۴۶	درباره مرکز

سرشناسه : خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368.

عنوان و نام پدیدآور : موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 47 سر الصلوة معراج الساكين و صلوة العارفين / تحقيق موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س).

مشخصات نشر : تهران : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)، 1396.

مشخصات ظاهري : 228 ص.

فروست : موسوعه الامام الخميني (س).

شابک : 1-368-212-964-978

وضعيت فهرست نویسی : فاپا(چاپ دوم)

یادداشت : ج. 2 - 10 (چاپ اول: 1392)(فپیا).

یادداشت : چاپ دوم.

مندرجات : ج. 1. احکام تقلید، طهارت. - ج. 2. نماز (از ابتدا تا شرایط شکسته شدن نماز). - ج. 3. نماز (از قواطع سفر تا انتها)، روزه، زکات. - ج. 4. خمس. - ج. 5. حج، امر به معروف و نهی از منکر، مکاسب محرمه. - ج. 6. بیع (خرید و فروش). - ج. 7. وقف و نظایر آن، وصیت، یمین و نذر، کفارات. - ج. 8. صید و ذباحت، خوردنی ها و آشامیدنی ها. - ج. 9. نکاح (از اولیای عقد تا انتها). - ج. 10. قضا، شهادت، حدود، قصاص ...

موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه -- پرسش ها و پاسخ ها

Islamic law, Ja'fari -- Handbooks, manuals, etc. -- Questions and answers*

فتواهای شیعه -- قرن 14

Fatwas, Shiites --- 20th century

شناسه افزوده : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)

شناسه افزوده : Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works

رده بندی کنگره : BP183/9/خ8الف47 1396

رده بندی دیویی : 297/3422

شماره کتابشناسی ملی : 3421059

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

آدرس سایت : <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال : مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: محمد علی ملک محمد

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

مقدمه ناشر ... هفت

مقدمه آیت الله جوادی آملی ... سیزده

اهدای کتاب به حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی ... سی و هفت

متن کتاب ... 1 - 160

مقدمه

فصل اول: باطن و حقیقت نماز ... 5

فصل دوم: وصف نماز سالک و ولیّ کامل ... 14

فصل سوم: در بیان سرّ اجمالی نماز ... 18

فصل چهارم: در بیان حضور قلب و مراتب آن است ... 21

فصل پنجم: در کیفیت حصول حضور قلب ... 31

فصل ششم: در بیان اموری که انسان را در تحصیل حضور قلب اعانت می کند ... 39

مقاله اولی

در مقدمات نماز است

فصل اول: در سرّ طهارت است ... 47

فصل دوم: اسرار تطهیر با آب و خاک ... 56

فصل سوم: آداب توجّه به آب هنگام وضو ... 59

فصل چهارم: در علّت تشریح وضو ... 63

فصل پنجم: در اسرار ستر عورت است ... 67

ص: 5

فصل ششم: در ازاله نجاست ... 73

فصل هفتم: در مکان مصلی است ... 75

فصل هشتم: در اباحه مکان است ... 81

فصل نهم: در اسرار وقت است ... 82

فصل دهم: در سر استقبال به کعبه است ... 87

مقاله ثانیه

در مقارنات نماز و مناسبات آن است

فصل اول: در اسرار اذان و اقامه است ... 93

فصل دوم: در اسرار قیام است ... 99

فصل سوم: در اسرار تیت است ... 101

فصل چهارم: در سر تکبیرات افتتاحیه و رفع ید است ... 104

فصل پنجم: در بعضی از اسرار قرائت است ... 110

فصل ششم: در سر استعاذه است ... 114

فصل هفتم: در قرائت است ... 116

فصل هشتم: در اشاره اجمالی به تفسیر سوره شریفه توحید ... 126

فصل نهم: در بعضی از اسرار رکوع است ... 128

فصل دهم: سر رفع رأس از رکوع ... 134

فصل یازدهم: در سر سجود است ... 135

فصل دوازدهم: در سر تشهد و سلام است ... 146

خاتمه

سر تکبیرات ثلاثه اختتامیه ... 159

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

«عبادت» اساس تعليمات اديان الهی و مهم ترين بخش از آموزه های پیامبران است و در میان عبادات، «نماز» جایگاه و درخشش ویژه ای دارد که به فرموده رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم «قربان کلّ تقی» و «قرّة العین» آن حضرت می باشد؛ چرا چنین نباشد که حق تعالی آن را «ناهی از فحشاء و منکر» معرفی کرده و به بندگان فرمان داده آن را بپا دارند تا به یاد او باشند، (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي).

عالمان دین که رسالت وراثت انبیاء را بر دوش دارند و باید علاوه بر فهم آورده های رسولان و آراسته شدن به آنها؛ وظیفه تبلیغ و تربیت دیگران را نیز انجام دهند؛ علاوه بر بحث و بررسی فقهی درباره عبادات و بویژه نماز، و بیان احکام شرعی آنها؛ به اسرار عبادات و سرّ نماز هم توجه فراوانی داشته و میراث مکتوب ارزنده ای بر اساس تعالیم معصومین علیهم السلام از خود در این زمینه برجای گذاشته اند و کتاب حاضر را می توان در امتداد سیر تکاملی این سنت حسنه برشمرد.

امام خمینی (س) در تاریخ 21 ربیع الثانی 1358 ق / 19 خرداد 1318 ش و

در سن 38 سالگی از تألیف کتاب گرانسنگ «سرّ الصلوة» فراغت یافت، کتابی که انگیزه تألیف آن را، شرح برخی از مقامات روحی اولیای خدا در سلوک روحانی و معراج ایمانی نماز، ذکر کرده اند.

و از آنجا که حقیقت و صورت ملکوتی نماز دارای وحدت و بساطت است، شاید همین نکته، باعث گردیده تا نام «سرّ الصلوة» برای این کتاب انتخاب شود؛ و نه «اسرار الصلوة».

متن کتاب از لحاظ عبارت و نگارش، سنگین و هم از لحاظ عمق مطلب عرفانی و حقائق کشفی آن، مغلق است. حضرت امام (س) در این کتاب، به اسرار اذکار افعال و مقارنات نماز چنان که نزد عارفان منتهی و واصل تحقق می یابد، می پردازند و گاهی درباره مکاشفات و مقامات عرفای متوسط نیز اشاراتی دارند و میان نماز اهل ایمان، اهل باطن، اصحاب حقیقت، ارباب قلوب، اصحاب سرّ، اصحاب محبت و مجذوبین، اصحاب ولایت، ارباب صحو بعد المحو و کمل اولیا فرق می گذارند.

به طور معمول، در این کتاب به سرّ نماز عارفین پرداخته شده ولی گاهی علاوه بر آن، به نمازی که حق تعالی مصلی آن است و مکان آن عبارت از تعینات اسمائی و صفاتی بوده و وقت آن دو قوس نزول و صعود می باشد، اشاره شده است.

بنای حضرت امام در این کتاب بر نقل و نقد اقوال عرفا نبوده و کمتر مشاهده می شود که از دیگران مطلبی نقل کرده باشند اگرچه از بزرگان اهل فلسفه و عرفان نام برده اند.

همچنین مطالب این کتاب بسیار کوتاه بوده و غیر از مسائلی که مستقیماً به موضوع کتاب مربوط است، از پرداختن به موضوعات پراکنده ای که

می توانستند به مناسبت، آنها را شرح و توضیح دهند، پرهیز کرده اند. به طور اجمال، می توان ملاحظه کرد که حضرت امام در این کتاب، چکیده تحقیق خویش را پیرامون سرّ نماز بیان فرموده به طوری که مطالب مشابه آن را در کمتر کتابی می توان یافت.

نام اصلی کتاب چنانچه بر نسخه اصل دستخط ثبت شده است «معراج السالکین و صلوة العارفين» است اما ایشان از این کتاب بارها با عنوان «سرّ الصلوة» یاد کرده اند و در فهرستی که از آثار خویش برای مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی ذکر نموده اند آن را «سرّ الصلوة علی لسان العرفا» نامیده اند. به همین جهت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) نام «سرّ الصلوة؛ معراج السالکین و صلوة العارفين» را برای آن اختیار نموده است.

این کتاب در سال 1360 ش با اجازه و اهدای حضرت امام (س) در یادنامه شهید مطهری از سوی انتشارات آموزش انقلاب اسلامی انتشار یافت و در مرداد ماه همان سال با عنوان «سرّ الصلوة یا صلوة العارفين و معراج السالکین» همراه با مقدمه و ترجمه آیات و روایات و پاورقی های توضیحی و با تصحیح مرحوم آیت الله سید احمد فهری (رحمه الله)، توسط انتشارات پیام آزادی و سپس توسط انتشارات زنان مسلمان انتشار یافت.

همچنین این کتاب با عنوان «اسرار نماز یا معراج السالکین و صلوة العارفين» یکبار بدون مشخصات ناشر و یکبار توسط انتشارات آزادی قم بدون ذکر تاریخ همراه با بعض اغلاط فاحش چاپ و منتشر گردیده است و همین نسخه در سال 1361 ش با عنوان «سرّ الصلوة» از سوی انتشارات فقیه تهران به چاپ رسیده است.

سرانجام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در سال 1369 ش این

اثر را با عنوان «سرّ الصلوة، معراج السالكين و صلاة العارفين» همراه با دستخط حضرت امام منتشر کرد. این چاپ علاوه بر تصحیح متن، از پاورقی های لازم جهت تعیین مصادر آیات، روایات و اقوال، به همراه فهرس فنی متعدد برخوردار است. همچنین در ابتدای آن متن اهدای کتاب به یادگار گرامی حضرت امام؛ مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد خمینی (س) در سال 1407 ق که وصیت نامه ای اخلاقی است به همراه مقدمه ای تفصیلی از آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالله جوادی آملی منتشر گردیده است.

سپس همین چاپ ملاک ترجمه های مختلف به زبان های عربی، انگلیسی و فرانسه بوده که توسط این مؤسسه صورت پذیرفته است. علاوه بر آن، ترجمه عربی دیگری از این کتاب با عنوان «سرّ الصلوة أو صلاة العارفين» در نجف اشرف منتشر شده است. کتاب «معراج عارفان» نگارش آقای علی زمانی قمشه ای شرحی مختصر بر مضامین این کتاب است که توسط چاپ و نشر عروج در 1390 ش منتشر گردیده است.

اینک مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) به مناسبت انتشار موسوعه امام خمینی «کتاب را با دقتی بیشتر در تصحیح متن و ارجاعات تحقیقی، همراه با فهرس فنی و عنوان گذاری هایی که مراجعه و استفاده از کتاب را بر خوانندگان تسهیل کند، منتشر می کند.

روش تحقیق:

1 - تصحیح متن کتاب بر اساس دستخط.

2 - ویرایش متن کتاب به کمک علائم ویرایشی و بدون تصرف در متن.

ص: 10

3 - تکمیل عناوین کتاب به کمک آنچه حضرت امام در حاشیه کتاب نگاشته اند؛ یا در متن، موضوع فصل را بیان فرموده اند که در این صورت مابین [] قرار داده شده است.

4 - استخراج اقوال، آیات و روایات، بر اساس نسخه هایی که در دسترس حضرت امام بوده و از آن نقل فرموده اند.

تذکر این نکته لازم است در مواردی که روایات در متن با مصادر روایی چاپ شده فعلی متفاوت بوده، علاوه بر مصادر اصلی، کتبی که مطابق با متن بوده و ممکن است مورد مراجعه حضرت امام بوده باشد، اضافه شده است.

5 - تنظیم فهرس متعدد جهت دسترسی ساده تر به کتاب.

در پایان لازم است از محققین ارزشمندی که در تصحیح و تحقیق این کتاب شریف تلاش نموده اند سپاس گذاری کرده، توفیق ایشان را در سلوک راه روحانی و عروج به مقامات نورانی از خداوند متعال مسألت نماییم.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)

دفتر قم

ص: 11

بسم الله الرحمن الرحيم وایاه نستعین

بحث پیرامون راز هر چیزی فرع وجود آن است؛ زیرا معدوم بی راز است. نماز از آن جهت که دارای وحدت اعتباری بوده، و وحدت مساوق هستی است، از وجود حقیقی بهره ای نداشته، قهراً رازی هم نخواهد داشت. لیکن از آن حیث که دارای ریشه تکوینی است، و آن مبدأ تکوینی و موجود حقیقی در منطقه اعتبار به صورت مجموع حرکت ها و سکون ها و گفتارها و رفتارهای جارحه و جانحه ظهور کرده است، حتماً دارای سرّی خواهد بود؛ چنان که قرآن دارای ظاهری اعتباری است؛ چون مجموع حروف و حرکات است، و دارای باطنی حقیقی است؛ نظیر «أُمّ الكتاب» که «علیّ حکیم» می باشد.

تمثّل ملکوتی نماز در برزخ نزولی در معراج نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، و در برزخ صعودی در قبر مؤمن، نشانه وجود حقیقی داشتن آن قبل از اعتبار دنیایی و نیز بعد از آن خواهد بود؛ و آن اعتباری که محفوف به دو حقیقت بوده و مسبوق به وجود حقیقی و ملحوق به آن است، دارای زیربنای حقیقی بوده و رمز رازیابی او انس با سابق و لاحق او می باشد. و چون این سبق و لاحق زمانی نیست که با معیّت زمانی سازگار نباشد، بنابراین، هر جا نماز باشد آن سابق و لاحق ملکوتی با این امر اعتباری ملکی همراه خواهند بود.

آنچه در قلمرو اعتبار قرار دارد، مانند احکام و آداب نماز، به عهده فقه و دعا و اخلاق است؛ و آنچه از مرحله وجوب و ندب اعتباری گذشته به حالت نفسانی و شهود عینی رسیده است، در محدوده سر نماز و مانند آن واقع می شود؛ از این جهت، می توان همه اسرار نماز را که برای نماز شخص حاضر است، در نماز کوتاه مسافر یافت؛ و همه آن ها را در نماز اخرس بیماری که قادر بر هیچ رفتار و گفتار نمی باشد جستجو کرد؛ بلکه بر نماز غریقی که فقط با اشاره مژه و انبعاث دل انجام می شود مترتب دانست، چنانکه آثار فقهی آن، از قبیل سقوط قضا، بر آن مرتب است. بنابراین، اساس راز نماز در شهود عینی نمازگزار نهفته است، و چون شهود قلبی درجاتی دارد، برای اسرار نماز نیز مراتبی است که هر درجه بالا نسبت به پایین باطنی است مستور، و هر رتبه پایین نسبت به بالا ظاهری است مشهور؛ و نمازگزار سالک همواره با جان و دل از مشهوری به مستور سفر می کند، تا نه از شهرت نامی باشد و نه از سترت اثری، و نه از راز نشانی و نه از نماز عیانی و نه از نمازگزار اسمی، بلکه تنها معبود دیده می شود و بس. و این مطلب عمیق مراد راهیان راستین کوی بندگی است، نه آنکه سالک به جایی می رسد که معاذ الله نماز نخواند(1)؛

وگرنه، این پندار خام همان و سقوط در جهنم همان: «نیاز ورز ولی منکر نماز مباش». عبادت عارف منقطع با مجاری ادراکی و تحریکی حق انجام می شود نه عبد(2)؛ لذا رسد آدمی به جایی که عبادت را نبیند، نه عبادت نکند؛ که اولی سعادت است و دومی شقاوت.

اوج راز نماز در شهود خداوند نهفته است: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ

ص: 14

1- فصل دوم از مقدمه کتاب.

2- فصل پنجم از مقاله دوم متن کتاب.

الْيَقِينُ(1)، و از محدوده «لا حول ولا قوة الا بالله» گذشتن و مرحله «لا اله الا الله» را پیمودن، به ذروه «لا هو الا هو» رسیدن است. و معنای توحید تام، «قطع» توجه به غیر خدا نیست، زیرا قطع توجه به نوبه خود توجه و التفات است، بلکه «انقطاع» توجه به غیر است. و برای اینکه این «انقطاع» هم دیده نشود، «کمال انقطاع» مطلوب موحدان ناب می باشد؛ به طوری که نه تنها غیر حق دیده نشود، بلکه این ندیدن هم دیده نشود. و این فقط در متن عبادت، مخصوصاً نماز، تعبیه شده است.

فرق بین «قطع» و «انقطاع» یا «کمال انقطاع» همان امتیاز بین مقام «فناء» و «فناء از فناء» است که مایه «بقاء بعد از فناء» و «صحو بعد از محو» است که در متن کتاب مکرراً آمده است.

چنانکه برخی رکوع را «فنا»، و سجود را «فنا از فنا» دانسته اند، و چنین سروده اند:

در خدا گم شو کمال اینست و بس (فناى اول)

گم شدن گم کن وصال اینست و بس (فناى دوم)(2) سر هر چیزی را باید در نحوه هستی او یافت. نماز يك نحوه حرکت خاص می باشد، نه تنها در مقوله کیف و . . . بلکه در جوهر نمازگزار؛ زیرا صحت آن به «نیت» است، که «نیت» همان انبعث روح از خلق به حق است. و آنچه رایج بین غافلان می باشد، نیت به حمل اولی و غفلت به حمل شایع است؛ یعنی، «تصور» بعث است، نه «تحقق» انبعث؛ و با تخیل بعث نیل به مقصد مستحیل و

ص: 15

1- الحجر (15): 99.

2- أسرار الحكم، ص 618؛ و رک: شرح الأسماء، سبزواری، ص 337.

شهود مقصود ممتنع می باشد. بنابراین، نماز حقیقی آن است که واجد این حقیقت، که همان «سرّ صلاة» است، باشد. و برای نیل به این هدف، احکام و شرایط و نیز آداب و سنن وضع شده است، که همه آنها علت های اعدادی و امدادی اند؛ و مناسب ترین حال برای رازیابی نماز همانا سحر است که نه محذور اشتغال روز را دارد، و نه مشکل رنجوری سرشب در آن است؛ لذا خداوند درباره نماز شب چنین فرموده است: (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا) (1).

نتایج فراوانی بر این گونه نمازهای واجد سرّ مترتب است که نمونه آن نیل به «مقام محمود» می باشد؛ چنانکه درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده است: (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً) (2). و این معنا اختصاصی به نماز شب یا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ندارد، بلکه هم در غیر نماز شب وجود دارد، و هم برای غیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میسور است؛ تفاوت بین آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و دیگران در درجه کمال وجودی است، نه در اصل تکامل در پرتو نماز؛ چه این که اختصاص فقهی، که نماز شب بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لازم بود و برای دیگران مستحب، مایه اختصاص سیر و سلوک توسط نماز شب نخواهد شد.

اصل جامع این مطلب را می توان از سخنان عارفانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام استظهار نمود: «الوصول إلى الله سفر لا يدرك، إلا بامتطاء الليل» (3)؛ یعنی، رسیدن به لقاء خداوند سفری است که تنها مرکوب راهوار آن شب

ص: 16

1- المزمّل (73): 6 - 7.

2- الإسراء (17): 79.

3- بحار الأنوار، ج 75، ص 380، حدیث 4.

زنده داری است. گرچه این حصر اضافی است نه حقیقی، لیکن نکاتی که از این حدیث شریف، که از غرر روایات اهل بیت وحی است، استفاده می شود عبارت است از:

* وصول به لقای حق ممکن است نه ممتنع.

* وصول به لقای خدا با حرکت و سلوک است نه با سکون و تحجر.

* راه وصول طولانی است و مرکب راهوار می طلبد.

* چون خدا همه جاست و با همه چیز است، وصول به لقای او هجرت از همه جا و ترك همه چیز است.

* نماز شب نیرومندتر از نماز روز بوده و جهش آن در این سیر دراز میسور می باشد.

* «سرّ صلاة» همانا وصول به معبود است، چنانکه بعضی از بزرگان فرموده اند که «صلاة مشعر به وصل است»⁽¹⁾.

* گرچه اخذ رفیق قبل از طی طریق است «الرفیق، ثمّ الطريق»⁽²⁾ لیکن خود اخذ رفیق سفری است بی رفیق، چون مقدمه سفر راستین است نه سفر اصلی، و نماز ظاهری همان سیر ابتدایی است برای اخذ رفیق تا سفرهای بعدی در صحابت آن رفیق آغاز گردد؛ البته بعد از رسیدن به رفیق، معلوم می شود که حضرت دوست همراه با نمازگزار بوده و او را همواره همراهی می کند، ولی نماز گزار «نمی دیدش و از دور خدایا می کرد.» چنانکه در همه موارد استدلال بر وجود حق این چنین است، که بعد از رسیدن به هستی مطلق، معلوم می شود

ص: 17

1- أسرار الحكم، ص 585.

2- المحاسن، ص 357، حدیث 61؛ الاختصاص، ص 337؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 408، «كتاب الحجّ»، «أبواب آداب السفر»، باب 30، حدیث 2.

آن که مستدل را راهنمایی می کرد و رابطه دلیلی و مدلول را برقرار می نمود و به همه امور یاد شده از همه نزدیک تر بوده، همان هستی مطلق بوده و هست. بنابراین، در تمام سفرهای معنوی، اعم از سیر ابتدایی یا انتهایی، همسفر خداست: «مرا همراه و هم راهست یارم».

چون جز خدا هر چه باشد ضلالت است: (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) (1) کسی که اهل نماز نیست سیر صعودی نداشته، بلکه همواره مبتلا به تیه و حیرت است: (يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ) (2).

* سیر در خدا، که سفر دوم از «اسفار چهارگانه» سالکان الهی است، مهمتر از سیر به سوی خداست، لذا واصلان به حق که با زمزمه «ماکتت أعبد ربًّا لم أره» (3) او را دیده و می پرستند، از کمی زاد ناله و از طول راه، لابه و از دوری سفر و بزرگی منزل هراسناک اند: «آه، من قلة الزاد، وطول الطريق، وبعُد السفر، وعظيم المورد» (4).

* نماز اسراری دارد که برخی از آن ها «مَطِيَّة» رهوار سفر اول است تا لقاء الله حاصل گردد؛ و بعضی دیگر از آن ها مرکب راهواری است که با استمداد از سایر مراتب، پیمودن سفر دوم تا چهارم انجام شود.

تذکر: گرچه مفاد حدیث مزبور وصول به خداست و این وصول با سفر اول تمام می شود، لیکن به نظر حضرت امام خمینی (رحمه الله) پایان سفر اول همانا حق

ص: 18

1- یونس (10): 32.

2- المائدة (5): 26.

3- الکافی، ج 1، ص 98، «کتاب التوحید»، «باب فی إبطال الرؤية»، حدیث 6؛ التوحید، صدوق، ص 308، حدیث 2.

4- نهج البلاغة، ص 481، حکمت 77.

مقید است نه حق مطلق، و آغاز سفر دوم حق مقید است؛ و انجام آن حق مطلق (1)؛ که در این حال سفر دوم به پایان می رسد. از این جهت، وصول به خدای مطلق با سفر ثانی حاصل می شود، نه با سفر اول. و اما سرّ آن که سفر سوم و چهارم هم جزء اسرار نماز آمده، و از حدیث مزبور استظهار شد، برای آن است که در دو سفر اخیر جنبه حقی خلق، که همان تعین های خدایی است، ملحوظ است، نه صرف جنبه خلقی آنها؛ از این لحاظ، همواره سالک واصل همراه با شهود حق و با دید حَق تعین های الهی را می نگرد. نشانه آن که نماز عصاره اسفار چهارگانه می باشد، این است که ارکان و افعال و اذکار و تحلیل و تحریم آن گاهی از کثرت به وحدت سوق می دهد، و زمانی در همان وحدت سرگرم است، و گاهی از وحدت به کثرت برمی گردد، و سرانجام با دید وحدت، در کثرت می تند؛ که این همان «اسفار چهارگانه» است، چنانکه در پایان متن کتاب آمده است؛ یعنی، به سوی خدا نیت کردن، و در اوصاف خدا تأمل نمودن، و به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شهادت دادن، و سرانجام رو به همه بندگان صالح کردن و به آن ها درود فرستادن، نشانه سلوک های چهارگانه می باشد.

اسرار نماز را می توان از آیات ناظر به آن، و روایات شارح آن، و ادعیه افتتاحی یا تعقیبی آن، و احوال معصومین علیهم السلام در هنگام امثال آن، و نیز شواهد عینی شاگردان آنان در حالت نماز، اثبات کرد.

هر مرتبه ای از نماز اثر مناسب آن مرحله را داراست؛ مثلاً، نماز نشاء اعتبار، نهی اعتباری از فحشاء و منکر جعلی دارد؛ و صورت ملکوتی آن در برزخ، مانع

ص: 19

آسیب‌رسانی صورت برزخی فحشاء و منکر می‌باشد؛ و سیرت عقلی آن در قلمرو عقل تام، دافع نفوذ صورت مثالی معاصی به بالا است. یعنی، در نشأه اعتبار و نیز مرتبه برزخ، تأثیر نماز به صورت «دفع» یا «رفع» نسبت به فحشاء و منکر قابل توجیه است؛ ولی در مرحله نهایی عقل، فقط جنبه دفعی دارد نه رفع؛ نظیر «رجم شیطان» و طرد آن از منطقه وحی یابی که (فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا)⁽¹⁾؛ لیکن نسبت به خرق حجاب‌های نوری، جنبه «رفع» دارد. و چون همه این امور ناظر به عالم مثال و عقل تکوینی محض اند، و عهده دار آن‌ها سر نماز است نه ظاهر آن که امری است اعتباری - زیرا اعتباری‌ها را باید با هم سنجید و حقیقی‌ها را لازم است با هم ارزیابی نمود - مثلاً از آیه (وَاتَّخِذُوا مِنْ

مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى)⁽²⁾ گذشته از آن که اعتبار مکان خاص برای نماز طواف استفاده می‌شود، توجه به مکانت خلیل الرحمان و نیل به منزلت نسبی آن حضرت علیه السلام نیز استنباط می‌شود، که یکی ناظر به صورت نماز است، و دیگری راجع به سیرت آن.

سر نماز همه مجاری ادراکی و تحریکی نمازگزار را مظهر درک و فعل حق می‌کند؛ لذا ممکن است نوك شکسته تیری را از پای نمازگزار در حالت سجده بیرون آورند و او احساس نکند، و ناله مستمندی را در حال رکوع بشنود و انگشتر خویش را به او صدقه دهد؛ زیرا جمع این دو حال از لحاظ ظاهر بسی دشوار است، ولی از جهت راز نماز کاملاً سهل می‌باشد: چون اگر عبد سالک در پرتو قرب نوافل به جایی رسید که همه کارها را با مجاری ادراکی و تحریکی

ص: 20

1- الجنّ (72): 9.

2- البقرة (2): 125.

خداوند، در مقام ظهور فعلی، انجام می دهد و فعل خداوند حق است و باطل در آن راه ندارد، همه شئون جذب و دفع، ارسال و امساک او حق خواهد بود؛ و لازمه آن این است که بیرون آوردن تیر احساس نشود؛ چون احساس آن خلاف حضور قلب است و باطل، ولی صدای مستمند را شنیدن و انگشتر به او صدقه دادن حق است و موافق آن. غرض آن است که سرّ نماز با علن آن همتا نیست، و با راز نماز مسائلی قابل تحلیل است که با علن آن میسور نیست.

راز نماز، که در شهود جمال معبود نهفته است، همه مجاری ادراکی نمازگزار را متوجه آن جمال محض می کند و از سایر امور باز می دارد؛ لذا هیچ رنجی را احساس نمی کند. مرحوم حکیم سبزواری می فرماید: جایی که جمالِ صوریِ یوسفی محدود، زنان را فانی کند به نص کلام الهی که (فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أُكْبِرْتَهُ وَقَطَّعْتَ أَيْدِيَهُنَّ) (1) جمال مطلق که هر جمال ظلّ جمال اوست چه خواهد کرد - خاصه نسبت به عارفین در حال استغراق در ذکر و عبادت (2).

راه وصول به این مقام منیع نه تنها به صرف تحصیل شرایط و آداب و احکام نماز حاصل نمی شود، بلکه با اکتفا به جهاد مستمر با نفس نیز حاصل نخواهد شد، چون جهاد اکبر هم لازم است. و هرگز با اکتفا به جهاد اوسط، که نبرد با نفس باشد، میسر نمی شود. و جهاد اکبر همانا نبرد عشق و عقل است، که اگر سالک از قید عقل مصطلح برهد و به عقل ناب که همان عشق به عبادت و سپس حصر آن در معبود است برسد، در جهاد اکبر پیروز شده است. و آنچه در شرایط و آداب گفته می شود، نمونه چیزهایی است که تحصیل آن در اسرار نماز

ص: 21

1- یوسف (12): 31.

2- أسرار الحكم، ص 619.

لازم است؛ یعنی، اگر مثلاً نماز در گورستان مکروه است، نماز دلمردگان بی کراهت نیست. و اشتغال به غیر خدا روح را از فروغ حیات محروم می کند، و نماز بی روح هرگز واجد سر نخواهد بود؛ و خسارت عظیم همانا تبدیل یاد خدا به غیر اوست:

شیء کجا و فیء کجا نائی کجا و نی کجا *** دوام کجا و دم کجا یم کجا و نم کجا(1)

و از کراهت نماز در آتشکده و تون و مطبخ، می توان به کیفیت نماز در حال خشم بر مظلومان و غضب بر مؤمن و سخط از قضا و کینه برادر ایمانی و... پی برد؛ و با طی راه جهاد اوسط، راهی جهاد اکبر شد تا به راز نماز رسید. بنابراین، راه وصول به راز نماز، گذراندن همه مراحل جهاد می باشد.

چون نماز از ره آورد وحی الهی است و حقیقت وحی دارای وحدت تشکیکی بوده، از «أم الكتاب» که «علی حکیم» است تا «عربی مبین» وحی خداست، و نماز از بارزترین نمونه های وحی قرآنی است، دارای عرض عریض بوده: از مرحله قرائت تا اوج معارف آن که از کسوت هرگونه کثرتی مبرا و از تقمص هرگونه جامه عاریه اعتبار منزه می باشد؛ که انجام هر مرتبه آن زمینه نیل مرحله برتر را فراهم می نماید. و از این راه، اول حجاب های ظلمانی دریده شده، آن گاه حجاب های نورانی برطرف می گردد تا خداوند بدون حجاب مشهود شده و مخاطب شود. سپس نوبت به خرق حجاب هستی خود نمازگزار فرا می رسد. و این خرق هستی محدود بنده واصل به وسیله نگاه خاص و نجوای مخصوص الهی صورت پذیر است، که در آن حال خدا با بنده ندا و نجوا دارد. و این نگاه

ص: 22

جانکاه چیزی از عبد سالک باقی نمی گذارد(1) مگر عبودیت او. همان طوری که ربوبیت خداوند عین ذات اوست نه زاید بر ذات، و در آن جا مشتق عین مبدأ و مبدأ عین مشتق است، دربارهٔ عبد واصل نیز چنین خواهد شد، که هیچ چیزی جز عبودیت وی نمی ماند. و عبودیت محض «ذات ثبت له الربط» نیست، بلکه «عین ربط» می باشد. و ربط محض جز نگاه تام چیز دیگری نیست، و هرگز نگاه ربطی به خود نگاه تعلق نمی گیرد؛ و در این حال، نه نگاه دیده می شود و نه نگاه کننده. چون خود این نگاه به حق حجاب نوری است و فرض آن است که این حجاب نوری همانند هستی مجرد خود نگاه کننده دریده شد؛ و اصل خرق حجاب هم به نوبه خود حجاب نوری است و رخت بر بست؛ و در این حال، هم او می گوید: (لِمَنِ الْمُلْكُ) (و هم او می سراید: (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ(2) و آنچه را که دیگران بعد از گذراندن عقبه کژود مرگ طبیعی و برزخ و شداید آن می نگرند، نمازگزار راستین که به سر آن بار یافت، هم اکنون می بیند.

و کلید مطلب آن است که صحنه قیامت در باطن این جهان موجود است، و مرحله ظهور آن مستلزم برچیدن بساط نظام کیهانی کنونی است که همراه آن تاریخ رخت بر می بندد، و چیزی که منزله از زمان است همواره موجود بوده و هست و خواهد بود، گرچه ما در قوس صعودی بعداً به او می رسیم، و اگر کسی با مرگ ارادی و پشت سر گذاشتن نشأه برزخ هم اکنون آن همه حجاب های نورانی را خرق کند، می تواند همه آن صحنه ها را الآن ببیند در حالی که دارای جسم است و همه شرایط جسمانی را داراست؛ چنانکه در «معراج» رخ داد. لذا

ص: 23

1- «ولا حظته، فصعق لجلالک، فناجیته سرّاً». (مناجات «شعبانیه»، إقبال الأعمال، ص 199)

2- غافر (40): 16.

نماز نه تنها حرص و هَلَع را، که حجاب های ظلمانی اند، برطرف می کند (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ) (1)

بلکه سخاوت و شجاعت، که حجاب های نوری اند، برطرف می نماید (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) (2) زیرا ارجاع ضمیر (حُبِّهِ) به طعام شرح حال «ابرار» است، نه حال «مقربین»؛ چون «ابرار» کسانی اند که غیر خداوند محبوب آنان هست، ولی آن ها محبوب امکانی را نثار محبوب و جویی می نمایند: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) (3)، لیکن «مقربین» محض، که خود روح و ریحان هستی اند، محبوبی غیر از خدا ندارند و ندانند حتی توجه به ایثار و سخا را از میان برداشتند؛ بنابراین، ضمیر (حُبِّهِ) درباره «مقربین» به «حق» بر می گردد. و هر دو معنا درست است، چون در طول هم اند؛ آن گاه چهره (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) بخوبی جلوه می کند. و چون هرگونه کثرتی هم اکنون هالك است و چیزی جز «وجه الله» موجود نیست و نخواهد بود، رازداران و سردانان نماز هم اکنون به این مرحله بار می یابند. (طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ) (4).

«سرّ نماز» در خرق همه حجاب های ظلمانی و نوری است. و معنای «خرق» ندیدن است، نه نبودن. و خرق نهایی عبارت از خود را ندیدن است، نه نابود شدن؛ چون نابودی کمال نیست بلکه ندیدن هنر است. سالک که به مقام فناء تام راه یافت، چیزی جز خدا نبیند - نه خود را و نه غیر را و نه ندیدن غیر را و نه دیدن حق را. در این حال تمام حجاب ها خرق شد مگر حجاب خدا دیدن که

ص: 24

1- المعارج 70: 19 - 22.

2- الإنسان (76): 8.

3- آل عمران (2): 92.

4- الرعد (13): 29.

این قابل خرق نیست، چون نیستی است و نقص:

آنچه نیک از خصایص قدم است *** آنچه بد از خصایص عدم است(1)

و چون خود شهود حق تعین است، پس خداوند به کنه معروف نخواهد شد، و در نتیجه کنه ذات معبود احدی قرار نمی گیرد، زیرا عبادت فرع معرفت است. وقتی که کنه ذات مشهود هیچ شاهدهی نمی شود، معبود هیچ عابدی نیز واقع نخواهد شد؛ چنانکه امام (رحمه الله) در تعلیقه بر شرح فصوص قیصری چنین فرموده اند: «فإنَّ الحقَّ بمقامه الغیبی غیر معبود؛ فإنه غیر مشهود ولا معروف، والمعبود لابدَّ وأنَّ یكون مشهوداً أو معروفاً. والعبادة دائماً تقع فی حجاب الأسماء والصفات، حتَّى عبادة الإنسان الكامل؛ إلاَّ أنَّه عابد اسم الله الأعظم، و غیره یعبدون سائر الأسماء حسب درجاتهم»(2).

و اصل این سخن را می توان در نوشتارهای اصیل این فن مشاهده کرد؛ چنانکه در شرح فصوص قیصری آمده است: «وَأَمَّا الذَّاتُ الإلهیةُ، فحار فیها جمیع الأنبیاء والأولیاء»(3). وقتی همه انبیا در برابر ذات نامحدود الهی حیران باشند، دیگران یقیناً راه به کنه نخواهند یافت.

اکنون که روشن شد رمز راز نماز کنه ذات خدا نیست، بلکه در پرده حجاب است، این سؤال مطرح می شود که خداوند درباره نحوه «تکلم» خود با بشر فرمود: (وَمَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيّاً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِدَ لَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ)(4). یعنی، برای بشر امکان ندارد که مخاطب خدا

ص: 25

1- أسرار الحكم، ص 626.

2- تعلیقات علی شرح فصوص الحكم، امام خمینی، فصّ ابراهیمی، تعلیقه 103.

3- شرح فصوص الحكم، قیصری، ص 346.

4- الشوری (42): 51.

شود مگر از سه راه (منفصله مانعة الخلو): یکم راه وحی؛ یعنی بدون هرگونه حجاب. دوم از پشت حجاب؛ خواه حجاب شجر، چنانکه درباره موسی کلیم علیه السلام واقع شد خواه در حجاب های دیگر. سوم از راه فرستادن پیک. و مقتضای تقابل این راه ها آن است که قسم اول بدون حجاب باشد؛ همان طوری که درباره نزول برخی از آیات قرآنی آمده که شفاهاً دریافت شد، مانند دو آیه پایانی سوره «بقره» (1).

بنابراین، حضور بدون حجاب و خطاب بی پرده و شهود بی حاجب میسر بلکه واقع شده است، پس ذات حق مشهود و در نتیجه معبود می شود.

پاسخ این سؤال آن است که «حجاب» مانند اضافه دو قسم است: قسم اول، حجاب بین دو چیز؛ همانند اضافه بین دو چیز. قسم دوم، حجاب یک طرفه؛ مانند «اضافه اشراقی» یک طرفه که شیء سوم در وسط حاجب نیست، بلکه خود شیء در اثر داشتن تعیین محدود در حجاب است، یعنی همان تعیین او حجاب می شود. و در آیه مورد استشهاد گرچه مقتضای تقابل راه های یاد شده آن است که وحی بدون حجاب باشد، لیکن خود وحی در اثر تعیین خاص به خود حاجب است؛ چه این که گیرنده وحی در اثر محدودیت مخصوص به خود محجوب می شود؛ وگرنه در این حال بیگانه ای وجود ندارد تا حاجب گردد، بلکه تعیین هر چیزی حجاب همان شیء است. لذا سالک فانی در بوتۀ فناء هم محجوب است، چون تعیین او باقی است گرچه مرئی او نیست. بنابراین، محدوده سربابی نماز به کنه ذات خدا راه ندارد، و باید آن را در اسماء و صفات جستجو نمود. و چون ذات حق بسیط محض است، نمی توان گفت: انسان سالک ذات خداوند را به مقدار خود مشاهده می کند؛ همین که سخن از «حد» به

ص: 26

میان آمد، پرده اسماء و اوصاف آویخته می گردد: «لایدركه بُعد الهمم ولا يناله غوص الفطن»(1).

اوصاف الهی گرچه اکتناه پذیر نیست، ولی تعین پذیر است؛ ولی ذات حق هویت مطلقه لاتعین صرف است، نه وجود «بشرط لا»؛ همان طوری که حضرت امام (رحمه الله) در شرح دعای سحر به آن اشاره کرده اند(2).

و اساس نماز بر «تسبیح» و «تنزیه» ذات حق شروع می شود، و به آن نیز ختم می گردد؛ زیرا گذشته از تسبیح های فراوان که در رکوع و سجود و رکعت های سوم و چهارم، ادا می شود، بیشترین ذکری که به عنوان افتتاح و به عنوان مقارن و همراه، و سپس به عنوان تعقیب نماز، گفته می شود همانا «تکبیر» است. و «تکبیر» گرچه نشانه «جمال» حق است، ولی «جلال» الهی در آن مستتر است؛ زیرا خود «تکبیر» عین «تنزیه» است؛ چون معنای «الله اکبر» این نیست که خداوند بزرگ تر از اشیاء دیگر است، بلکه معنایش این است که خداوند بزرگ تر از توصیف است، گرچه به وصف کبریایی مطلق باشد. و این بزرگداشت از «توصیف» همان تنزیهی است که از آیه (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ)(3) استفاده می شود. و چون از اذان و اقامه و تکبیرهای هفت گانه افتتاحی گرفته تا تکبیرهای سه گانه تعقیب نماز خداوند تنزیه می شود، لذا نماز به نوبه خود «تسبیح» خواهد بود؛ و از این جهت از آیه (وَأَذْكُرُ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحُ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ)(4) و آیه (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ)(5) دستور به نماز

ص: 27

1- نهج البلاغه، ص 39، خطبه اول.

2- شرح دعاء السحر، ص 126.

3- الصافات 37: 180.

4- آل عمران (3): 41.

5- الروم (30): 17.

استفاده شده است، که منظور از «تسبیح» در بامداد و شامگاه همان نماز است، نه ذکر مطلق. و اگر به مخلصین (به فتح) اجازه توصیف حق داده شد، برای آن است که آن ذوات مقدسه در اثر نیل به مقام «فنا» از خود سخن نمی گویند، بلکه با لسان حق توصیف می نمایند (در قرب نوافل) و حق به زبان آن ها سخن می گوید (در قرب فرایض).

سیری در سر الصلوة

جامعان بین «غیب» و «شهادت» می کوشند همه آنچه را فهمیده یا یافته اند به جامعه بشری منتقل کنند؛ لذا گاهی در علوم نقلی با استنباط از ظواهر دینی تدریس و تصنیف دارند؛ و زمانی در علوم عقلی با استمداد از علوم متعارفه و مبادی تبیین شده آن در اسه و کراسه ای به یادگار می نهند؛ و گاهی نیز در مشاهده های قلبی با استعانت از کشف های اولی خطاناپذیر معصومان علیهم السلام وراثتی و رسالتی را به شاهدان انتقال می دهند؛ و اسوه سالکان خواهند شد.

یکی از چهره های درخشان جمع بین «غیب» و «شهود» استاد عالی مقام، حضرت امام خمینی (رحمه الله)، است که راقم این سطور از مهرماه 1334 تا 1341 ش افتخار شاگردی معظم له را داشته، و از دوران به یاد ماندنی مراحل تحصیلی ام به شمار می آید.

اگر دهه پر برکت 1357 تا 1368 ش را درخشش نشأه «شهادت» ایشان بدانیم، چنانکه هست، دهه مبارک 1347(1) تا 1358 ق حتماً فروغ نشأه «غیب» آن حضرت (رحمه الله) خواهد بود؛ زیرا در این دهه بسیاری از تفایس غیبی از انفاس قدسی ایشان به نفوس سالکان مسلک صفا رسیده است. زیرا در سال 1347 ق

ص: 28

شرح دعای سحر را مرقوم داشتند که در آن بین «مشهود» و «معقول» و «منقول» الفتی دلپذیر ایجاد کرد؛ و به تعبیر سزاتر، از هماهنگی آنها پرده برداشت:

سه نگرده بریشم ار او را ***پرنیان خوانی و حریر و پرنده(1)

و در سنه 1349 ق مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية را نگاشت، که در آن از چهره نگار خلافت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت علوی علیه السلام غبارروبی نمود، و کیفیت سریان این دو نور را در عوالم غیب و شهود با زبان رمز بیان داشت و همتایی بلکه وحدت این دو را با لسان استعاره اثبات نمود:

أنا من أهوى و من أهوى أنا ***نحن روحان حللنا بدنأ(2)

و در سال 1355 ق تعلیقه بر شرح فصوص قیصری و مصباح الأنس محمد بن حمزه فناری را به پایان رساند. و در دیباچه تعلیقه بر مصباح الأنس تاریخ تتلمذ مصباح را چنین مرقوم داشتند:

«قد شرعنا قراءة هذا الكتاب الشريف لدى الشيخ العارف الكامل، أستاذنا في المعارف الإلهية، حضرة الميرزا محمد علي الشاه آبادي الأصفهاني - دام ظلّه - في شهر رمضان المبارك 1350 ق».

و در سنه 1358 ق کتاب حاضر، یعنی سرّ الصلوة را تصنیف فرمود. و در آن (فصل پنجم از مقاله یکم و نیز فصل پنجم از مقدمه کتاب) از کتاب اربعین، و نیز در فصل دوازدهم از مقاله دوم، از کتاب مصباح الهدایة خود یاد کرده اند. و چون این کتاب سرّ الصلوة برای خواص تدوین شد و دیگران از آن بهره نمی بردند، لذا کتاب آداب الصلوة را جهت فیض همگان مرقوم داشته اند.

ص: 29

1- دیوان هاتف اصفهانی، ص 49.

2- شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 436؛ دیوان الحلاج، ص 158.

کیفیت استنباط اسرار نماز از ظواهر احکام و آداب و شرایط و اجزاء و ارکان و مقدمات و تعقیبات آن، نشان می دهد تنها راه نیل به راز نماز حفظ ظواهر آن است بدون تحجر و جمود؛ زیرا ترك ظاهر انحراف از راه مستقیم است، و تحجر بر آن مایه خمود. یعنی، همان فرقی که بین جسم (لابشرط) و جماد (بشرط لا)، و نیز بین نامی (لا بشرط) و نبات (بشرط لا) است، همان امتیاز بین کسی که با حفظ همه احکام عبادت به حکم آن می رسد، و بین کسی که فقط بر احکام آن جمود می ورزد، وجود دارد.

و سرّ این که «جماد» بر انسان صادق نیست ولی «جسم» بر او صادق است، و همچنین «نبات» بر او صادق نیست لیکن «نامی» بر وی صدق می کند، آن است که انسان پویا و «لابشرط» است، و در رهن جماد «بشرط لا» و نیز در گرو نبات «بشرط لا» نخواهد بود.

حضرت امام (رحمه الله) در تعلیقه بر شرح فصوص چنین می فرمایند: «طریقت» و «حقیقت» جز از راه «شریعت» حاصل نخواهند شد، زیرا ظاهر راه باطن است... کسی که چنین می بیند که با انجام تکلیف های الهی باطن برای او حاصل نشد، بداند که ظاهر را درست انجام نداد. و کسی که بخواهد به باطن برسد بدون راه ظاهر، مانند برخی از صوفیان عوام، او هیچ دلیلی از طرف خداوند ندارد.»⁽¹⁾ و درباره گرامیداشت سالکان واصل، که جامع بین ظاهر و باطن اند، در همین کتاب سر الصلوة چنین می فرمایند: «از امور مهمه ای که تنبه به آن لازم است... آن است که اگر کلامی از بعض علمای نفس و اهل معرفت دیدند... بدون حجت

ص: 30

1- تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، امام خمینی، فصّ ایوبی، تعلیقه 221.

شرعی رمی به فساد... نکنند. و گمان نکنند هر کس اسم از... مقامات اولیاء... برد، صوفی است یا مروج دعاوی صوفیه است... به جان دوست قسم کلمات نوع آن ها شرح بیانات قرآن و حدیث است»(1).

مهمترین رکن معراج حقیقی دو چیز است

آنچه از نظر امام خمینی (رحمه الله) در این سیر معنوی مهم است، همانا دو رکن می باشد که یکی در باب «طهارت» حاصل می شود، که سرّ آن «تخلیه» و سرّ سرّ آن «تجرید» و... دیگری، که رکن اعظم است، در باب نماز حاصل می شود، که سرّ آن «تجلیه» و سرّ سرّ آن «تقرید» و... می باشد(2). و این راه را نیز راهیان قبلی در اسرارنویسی خود طی کرده اند. چون همان طوری که وارد شده: «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب»، به همان نسبت رسیده است که «لا صلاة إلا بطهور»، لذا رازیابی نماز بدون توجه به سرّ «طهارت» میسر نخواهد بود. و چون اصل «طهارت» مانند اصل «نیت» و حضور قلب در بسیاری از عبادت ها به طور لزوم یا استحباب معتبر است، با تبیین راز «طهارت» و تحلیل سرّ «نیت» اسرار بسیاری از عبادت ها روشن خواهد شد؛ لذا محور مبحث مقدمی این کتاب، که حاوی فصول شش گانه می باشد، در کلیات رازیابی عبادت تدوین شد.

و چون خصیصه رهبری و امامت در جان معظم له تعبیه شده بود، هرگز تفکر گروهی اندیشه های عرفانی ایشان را رها نمی کرد؛ زیرا عرفان او سبب نجات جامعه از انزوا شد، نه آن که مایه انزوای خود عارف گردد. لذا بعد از این که گفتار

ص: 31

1- فصل اول از مقاله یکم.

2- فصل ششم از مقاله یکم.

مرحوم شهید سعید ثانی را از کتاب أسرار الصلاة او نقل می کند، فوراً چنین استدراک می فرماید: «این که فرمودند بهتر آن است که در بیت مُظَلِّم نماز کند، در غیر فرائض یومیه است، که در جماعت مسلمین خواندن آنها از سنن مؤکده است» (1). انتخاب وقت فارغ برای عبادت از ریشه های معتبر نیل به اسرار آن است؛ چنانچه در فصل ششم از مقدمه، و فصل نهم از مقاله یکم، آمده است. لیکن سند اصیل همه این گفتارها همان است که در «عهد نامه» امیر المؤمنین علیه السلام به مالک اشتر تدوین شده است: «مالکا! بهترین وقت ها را برای تحکیم پیوند بین خود و خدایت قرار بده؛ گرچه در صورتی که نیت خالص باشد و جامعه از آن کام سلامت یابد، همه کارها برای خدا خواهد بود.» (2)

سَرِّ اباحهٔ مکان نماز گزار و اقسام فتح

در فصل هشتم مقاله یکم کتاب در تبیین راز مباح بودن مکان چنین آمده است: «مادامی که... قلب در تصرف شیطان یا نفس است، معبد حق... مغضوب است؛ و به هر اندازه که از تصرف شیطان خارج شد، مورد تصرف جنود رحمانی شود، تا آن که فتوحات ثلاثه واقع شود». و سپس به اقسام سه گانه فتح (فتح قریب، فتح مبین، فتح مطلق) به استناد آیات سوره های «فتح» و «صف» و «نصر» و برداشت عرفانی خاص به خود پرداخته شده. منبع اصلی این استنباط عرفانی را می توان در نوشته های عرفای سلف، نظیر تأویلات مرحوم مولی عبدالرزاق کاشانی، یافت. ایشان در آغاز تأویل سوره «فتح» چنین می فرمایند: «فتوح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثلاثه: أولها: الفتح القریب... وثانیها: الفتح المبین... وثالثها:

ص: 32

1- فصل ششم از مقدمه.

2- نهج البلاغه، ص 440، رساله 53.

الفتح المطلق»(1). و مرجع این اقسام همان آیه های سور مزبور است. گرچه در تشریح معانی «فتوح سه گانه» اختلاف تعبیر یا تفسیر وجود دارد، ولی خطوط کلی آن همسان است.

سرّ تکرار تکبیر

مرحوم شیخ جعفر، صاحب کتاب قیّم کشف الغطاء، که از فقهاء نامدار و کم نظیر امامیه به شمار می آیند، سرّ تکرار «تکبیر» را در اذان چنین دانستند: «بار اول برای تنبیه غافل، و بار دوم برای تذکر ناسی، و بار سوم برای تعلیم جاهل، و بار چهارم برای دعوت متشاغل است... و راز تکبیرهای هفت گانه هنگام نیت همانا برطرف نمودن غفلت نمازگزار از انکسار و ذلت در پیشگاه خداوند است. و رقم هفت، اشاره به آسمان های هفتگانه و زمین ها و دریاها... هفت گانه می باشد.»(2) گرچه «تکبیر» ظاهراً تعظیم بوده و از سنخ توصیف جمالی حق است، لیکن طبق تحقیق گذشته بازگشت آن به «تسیح» بوده و از شئون توصیف جلالی حق محسوب می شود. و از طرف دیگر، گرچه تذکر به هر کدام از نعمت های هفت گانه مایه تعظیم خداست، لیکن آنچه از حدیث حضرت ابی ابراهیم، امام کاظم علیه السلام - در فصل چهارم از مقاله دوم کتاب امام رحمه الله علیه آمده - استفاده می شود این است که هر «تکبیر» در قبال برطرف شدن يك حجاب از حجاب های هفت گانه است؛ چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وقتی به مقام قَابِ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى (3) می

ص: 33

1- تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی (تأویلات القرآن الکریم، عبدالرزاق الکاشانی)، ج 2، ص 505 - 506.

2- کشف الغطاء، ج 3، ص 430 - 431.

3- النجم 53: 9.

رسید، یکی از حجاب‌ها برطرف شد، و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت و کلماتی را که در دعای «افتتاح» است می گفت؛ و هنگامی که حجاب دوم برطرف شد، تکبیر گفت؛ تا برطرف شدن هفت حجاب که هفت تکبیر گفته شد.

این گونه از احادیث اهل بیت به منزله قواعد عرفانی است که عرفا با اجتهاد تهذیبی و مجاهدت تزکیه ای فروع فراوانی را مشاهده می نمایند، که نتیجه آن این است که هر «تکبیر»ی به نوبه خود تأسیس پایه جدید از سیر معنوی است، نه تکرار مایه گذشته؛ چنانکه در پایان سر الصلوة چنین آمده است: «تکبیرات افتتاحیه برای شهود تجلیات است از ظاهر به باطن، و از تجلیات افعالی تا تجلیات ذاتی... و تکبیرات اختتامیه برای تجلیات از باطن به ظاهر، و از تجلیات ذاتیه تا تجلیات افعالیه». چنانکه مرحوم قاضی سعید قمی تکبیرهای پایان نماز را نتایج توحیدهای سه گانه می داند(1).

سر تسلیم در پایان نماز

نمازگزار پس از رجوع از وحدت به کثرت، و از حق به خلق، و از محو به صحو، و از فنا به بقای بعد از فنا، همراهان خود را می بیند، و در جمع آن‌ها حضور یافته بر آن‌ها سلام می کند؛ و نیز به عنوان سلام تودیع، بر انبیا و فرشتگان و معصومین علیهم السلام سلام می فرستد. سپس وارد نشأه ملک می گردد، و چون تازه در جمع آنان داخل می شود، به آنها سلام می کند؛ زیرا در متن نماز سرگرم مناجات با خالق بود: المصلی یناجی ربّه. و با «تسلیم» پایان نماز، سفر چهارم از «اسفار چهارگانه» خاتمه می یابد(2).

ص: 34

1- أسرار العبادات و حقیقة الصلاة، ص 121.

2- پایان فصل دوازدهم از مقاله دوم کتاب.

صاحب الفتوحات المکیة را - که بعد از وی هر چه در زمینه معارف و اسرار، به تازی و فارسی یا نظم و نثر، تصنیف یا تألیف شده است نسبت به نوشتار شیخ اکبر «چو شبنمی است که در بحر می کشد رقمی»⁽¹⁾ - درباره سر «سلام» پایانی لطیفه ای است به یاد ماندنی، که آن را مرحوم قاضی سعید قمی به عنوان «قال بعض أهل المعرفة»⁽²⁾، بدون تعیین نام آن قائل، نقل نمود. اصل کلام محی الدین در فتوحات چنین است: «سلام نمازگزار درست نیست مگر آن که در حال نماز از ماسوی الله غایب شده و با خداوند مناجات کند. هنگامی که از نماز منتقل می شود و موجودهای خلقی را مشاهده می نماید، چون غایب از آن ها بود و تازه در جمع آنها حاضر می شود لذا بر آنان سلام می کند. و اگر نمازگزار همواره با موجودهای خلقی بوده و حواس او متوجه مردم بود، چگونه بر آنها سلام می نماید؛ زیرا کسی که در جمع دیگران همواره حاضر است، به آنها سلام نمی کند. و این نمازگزار باید شرمنده شود، چون با سلام خود ریاکارانه به مردم نشان می دهد که من در نزد خدا بودم و تازه به جمع شما پیوستم... و سلام عارف برای انتقال از حالی به حال دیگر است: يك سلام بر منقول عنه، و يك سلام بر منقول الیه...»⁽³⁾.

و از روایت عبدالله بن فضل هاشمی از حضرت امام صادق علیه السلام استفاده می شود که سلام نشانه ایمنی است، هم از طرف سلام کننده و هم از طرف جواب دهنده. و همین نشانه در پایان نماز به منظور تحلیل کلام آدمی، که با

ص: 35

1- دیوان حافظ، ص 633، غزل 566.

2- أسرار العبادات و حقیقة الصلاة، ص 119.

3- الفتوحات المکیة، ج 1، ص 432، باب 69.

«تکبیرة الاحرام» حرام شده بود، و به قصد در امان بودن نماز از چیزی که او را تباه کند قرار داده شد. و «سلام» اسمی از اسماء خداست، و از طرف نمازگزار بر دو فرشتهٔ موکل خدایی فرستاده می شود(1).

والحمد لله رب العالمين

قم، دهم ماه مبارك 1410

17 فروردین 1369

عبدالله جوادی آملی

ص: 36

1- معاني الأخبار، ص 175، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 418، «کتاب الصلاة»، «أبواب التسليم»، باب 1، حدیث 13.

وصیتی است از پدری پیر که عمری را با بطالت و جهالت گذرانده، و اکنون به سوی سرای جاوید می رود با دست خالی از حسنات و نامه ای سیاه از سیئات، با امید به مغفرت الله - و رجاء به عفو الله است - به فرزندى جوان که در کشاکش با مشکلات دهر، و مختار در انتخاب صراط مستقیم الهی که خداوند به لطف بیکران خود هدایتش فرماید، یا خدای ناخواسته انتخاب راه دیگر که خداوند به رحمت خود از لغزش ها محفوظش فرماید.

فرزندم! کتابی را که به تو هدیه می کنم شمه ایست از صلوات عارفین و سلوک معنوی اهل سلوک؛ هر چند قلم مثل منی عاجز است از بیان این سفرنامه، و اعتراف می کنم که آنچه نوشته ام از حدّ الفاظ و عباراتی چند بیرون نیست، و خود تا کنون به بارقه ای از این شمه دست نیافتم.

پسرم! آنچه در این معراج است غایة القصوای آمال اهل معرفت است که دست ما از آن کوتاه است؛ عنقا شکار کس نشود دام بازگیر(1)؛
لکن از عنایات

ص: 37

1- «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر کانجا همیشه باد به دست است دام را» (دیوان حافظ، ص 76، غزل 9)

خداوند رحمان نباید مأیوس شویم که او - جلّ و علا - دستگیر ضعفا و معین فقراء است.

عزیزم! کلام در سفر از خلق به حق، و از کثرت به وحدت، و از ناسوت به ما فوق جبروت است، تا حدّ فناء مطلق که در سجده اول حاصل شود، و فناء از فناء که پس از صحو، در سجده دوم حاصل گردد. و این تمام قوس وجود است مِنَ اللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ. و در این حال، ساجد و مسجودی و عابد و معبودی در کار نیست: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (1).

پسرم! آنچه در درجه اول به تو وصیت می کنم آن است که انکار مقامات اهل معرفت نکنی، که این شیوه جهّال است؛ و از معاشرت با منکرین مقامات اولیاء بهره‌یزی، که اینان قُطَاع طریق حق هستند.

فرزندم! از خودخواهی و خودبینی به درآی که این ارث شیطان است، که به واسطه خودبینی و خودخواهی از امر خدای تعالی به خضوع برای ولیّ و صفیّ او - جلّ و علا - سر باززد. و بدان که تمام گرفتاری های بنی آدم از این ارث شیطانی است که اصل اصول فتنه است؛ و شاید آیه شریفه (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) (2) در بعض مراحل آن، اشاره به جهاد اکبر و مقاتله با ریشه فتنه که شیطان بزرگ و جنود آن، که در تمام اعماق قلوب انسان ها شاخه و ریشه دارد، باشد. و هر کس برای رفع فتنه از درون و برون خویش باید مجاهده نماید. و این جهاد است که اگر به پیروزی رسید همه چیز و همه کس اصلاح می شود.

ص: 38

1- «اوست اولین و آخرین و پیدا و نهان». (الحدید (57): 3)

2- «با آنان پیکار کنید تا فتنه نباشد و دین از آن خدا گردد». (البقرة (2): 193)

پسرم! سعی کن که به این پیروزی دست یابی، یا دست به بعضی مراحل آن. همت کن و از هواهای نفسانیه، که حدّ و حصر ندارد، بکاه؛ و از خدای متعال - جلّ و علا - استمداد کن که بی مدد او کس به جایی نرسد. و نماز، این معراج عارفان و سفر عاشقان، راه وصول به این مقصد است. و اگر توفیق یابی و یابیم به تحقّق يك ركعت آن و مشاهده انوار مکنون در آن و اسرار مرموز آن، و لو به قدر طاقت خویش، شمه ای از مقصد و مقصود اولیای خدا را استشمام نمودیم، و دورنمایی از صلاة معراج سیّد انبیاء و عرفاء - علیه وعلیهم وعلی آله الصلاة والسلام - را مشاهده کردیم؛ که خداوند منّان ما و شما را به این نعمت بزرگ منّت نهد. راه بس دور است و بسیار خطرناک و محتاج به زاد و راحله فراوان؛ و زاد مثل من یا هیچ یا بسیار اندک است، مگر لطف دوست - جلّ و علا - شامل شود و دستگیری کند.

عزیزم! از جوانی به اندازه ای که باقی است استفاده کن که در پیری همه چیز از دست می رود، حتّی توجه به آخرت و خدای تعالی. از مکاید بزرگ شیطان و نفس اماره آن است که جوانان را وعده صلاح و اصلاح در زمان پیری می دهد تا جوانی با غفلت از دست برود؛ و به پیران وعده طول عمر می دهد، و تا لحظه آخر با وعده های پوچ انسان را از ذکر خدا و اخلاص برای او باز می دارد تا مرگ برسد؛ و در آن حال ایمان را اگر تا آن وقت نگرفته باشد، می گیرد. پس در جوانی که قدرت بیشتر داری به مجاهدت برخیز، و از غیر دوست - جلّ و علا - بگریز، و پیوند خود را هر چه بیشتر - اگر پیوندی داری - محکم تر کن؛ و اگر خدای نخواستہ نداری، تحصیل کن، و در تقویتش همت گمار، که هیچ موجودی جز او - جلّ و علا - سزاوار پیوند نیست، و پیوند با اولیای او اگر برای پیوند به او نباشد،

حيلة شیطانی است که از هر طریق سدّ راه حق کند.

هیچ گاه به خود و عمل خود به چشم رضا منگر که اولیای خُلص چنین بودند و خود را لا شیء می دیدند؛ و گاهی حسنات خود را از سیئات می شمردند. پسر! هر چه مقام معرفت بالا رود، احساس ناچیزی غیر او - جلّ و علا - بیشتر شود.

در نماز - این مرقات وصول الی اللّٰه - پس از هر ستایش «تکبیر»ی وارد است؛ چنانچه در دخول آن «تکبیر» است، که اشاره به بزرگ تر بودن از ستایش است، و لو اعظم آن که نماز است. و پس از خروج، «تکبیرات» است که بزرگ تر بودن او را از توصیف ذات و صفات و افعال می رساند. چه می گویم، کی توصیف کند! و چه توصیف کند! و کی را توصیف، و با چه زبان و چه بیان توصیف کند! که تمام عالم، از اعلی مراتب وجود تا اسفل سافلین، هیچ است و هر چه هست او است؛ و هیچ از هستی مطلق چه تواند گفت. و اگر نبود امر خدای تعالی و اجازه او - جلّ و علا - شاید هیچ يك از اولیاء سخنی از او نمی گفتند؛ در عین حال که هر چه هست سخن از او است لا غیر، و کس نتواند از ذکر او سرپیچی کند که هر ذکر ذکر او است: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) (1)؛ و (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) (2) که شاید از لسان حق خطاب به همه موجودات است. (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (3) این

ص: 40

1- «پروردگار تو حکم فرموده که جز او را نپرستید». (الإسراء (17): 23)

2- «فقط تو را می پرستیم و فقط از تو یاری می طلبیم». (الفاتحة (1): 5)

3- «هیچ چیزی نیست مگر آن که با حمد و سپاس او تسبیح گوید اما شما تسبیح آنان را نمی فهمید». (الإسراء (17): 44)

نیز به لسان کثرت است، و گرنه او حمد است و حامد است و محمود: «إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي» (1)؛ (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2).

پسرم! ما که عاجز از شکر او و نعمت های بی منتهای اویم، پس چه بهتر که از خدمت به بندگان او غفلت نکنیم که خدمت به آنان خدمت به حق است؛ چه که همه از اویند. هیچ گاه در خدمت به خلق الله خود را طلبکار بدان که آنان به حق منت بر ما دارند، که وسیله خدمت به او جلّ و علا هستند. و در خدمت به آنان دنبال کسب شهرت و محبوبیت مباش که این خود حيله شیطان است که ما را در کام خود فروبرد، و در خدمت به بندگان خدا آنچه برای آنان پرنفع تر است انتخاب کن، نه آنچه برای خود یا دوستان خود؛ که این علامت صدق به پیشگاه مقدس او - جلّ و علا - است.

پسر عزیزم! خداوند حاضر است و عالم محضر او است، و صفحه نفس ماها یکی از نامه های اعمالمان. سعی کن هر شغل و عمل که تو را به او نزدیک تر کند انتخاب کن که آن رضای او - جلّ و علا - است.

در دل به من اشکال مکن که اگر صادقی، چرا خود چنین نیستی؟! که من خود می دانم که به هیچ يك از صفات اهل دل موصوف نیستم؛ و خوف آن دارم که این قلم شکسته در خدمت ابلیس و نفس خبیث باشد، و فردا از من مؤاخذه شود؛ لکن اصل مطالب حق است، اگر چه به قلم مثل منی که از خصلت های شیطانی دور نیستم، و به خدای تعالی در این نفس های آخر پناه می برم و از

ص: 41

1- «همانا پروردگار تو درود می فرستد». (الکافی، ج 1، ص 443، «کتاب الحجّة»، «باب مولد النبی (ص)»، حدیث 13)

2- «خدا نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

اولیای او - جلّ و علا - امید دستگیری و شفاعت دارم.

بارالها! تو خود از این پیر ناتوان و احمد جوان دستگیری کن، و عاقبت ما را ختم به خیر فرما، و با رحمت واسعه خود ما را به بارگاه جلال و جمال خود راهی ده.

والسلام علی من اتّبع الهدی

شب 15 ربیع المولود 1407

روح الله الموسوی الخمینی

ص: 42

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

خداوندا! ما را به صراط مستقیم انسانیت هدایت فرما و از جهل خودپسندی و ضلالت خودبینی مبرا کن و به محفل انس اربابِ عروج روحانی و مقامِ قدسِ اصحابِ قلوبِ عرفانی بارده و حجاب های آنانیتِ ظلمانی و انیتِ نورانی را از چشم بصیرت ما برافکن، تا به معراج حقیقی نمازِ اهلِ نیازِ واصل گردیم و به جهاتِ اربعِ مُلک و ملکوتِ چارِ تکبیرِ زَنیم(1)؛ و فتح بابِ اسرارِ غیبیه بر ما فرما و کشفِ استارِ احدیتِ بر ضمائرِ ما نما، تا به مناجاتِ اهلِ ولایتِ نائل شویم و به حلاوتِ ذکرِ اربابِ هدایتِ فائزِ آسیم و تعلقاتِ قلبیه ما را از غیرِ صرف و به خودِ مصروفِ دار و چشم ما را از اغیارِ که شیاطینِ راهِ سلوکند بپوش و به جمالِ جمیلِ خودِ روشنی بخش. إِنَّكَ وَلِيُّ الْهُدَايَةِ وَالتَّوْفِيقِ.

و بعد، این سرگشته وادی حیرت و جهالت و بسته به تعلقاتِ انیت و آنانیت

ص: 1

1- « من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تک-بیر زدم یکسره بر هر چه که هست » (دیوان حافظ، ص 95، غزل 28)

و سرگرم باده خودی و خودپرستی و بی خبر از مقامات معنویه و ملک هستی، ارادت خالص کردم که برخی از مقامات روحیه اولیاء عظام را در این سلوک روحانی و معراج ایمانی عرفانی به رشته تحریر در آورم. و من خود گرچه از همه مدارج و معارج به لفظ و ترکیبات آن قناعت کردم و به حلیه هیچ یک از مقامات خلقیه و روحیه اهل قلوب زینت نیافتم، ولی به مقتضای آن که «أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ»⁽¹⁾ از ذکر محبوب این اوراق را مزین می کنم، شاید این تذکر بی مغز و صورت بی معنی مشفوع با اظهار عجز و نیاز شده گوشه چشمی از ارباب نظر و اولیای کمال - علیهم السلام - بر این گرفتار آمال و امانی باز شود، و جبر نقصان در بقیه عمر گردد و عَلى الله التَّكْلَان.

و مشتمل نمودم آن را به دو مقاله و یک مقدمه و یک خاتمه.

ص: 2

1- «أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ / لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي صَاحِبًا»؛ «صالحان را دوست می دارم و خود از آنان نیستم. امید آنکه خدا صلاحی روزیم سازد». (جامع الشواهد، ج 1، ص 45)

و در آن چند فصل است:

ص: 3

فصل اول: باطن و حقیقت نماز

مقامات نماز و تطابق آن با مقامات انسان

[مقامات نماز و تطابق آن با مقامات انسان]

بدان که چنانچه از برای انسان مقامات و مدارجی است که به اعتباری او را دارای دو مقام دانند: (1) یکی مقام دنیا و شهادت؛ و دیگر مقام آخرت و غیب؛ که یکی ظلّ رحمان، و دیگر ظلّ رحیم است. و به حسب این اعتبار در ظلّ و مربوب، جمیع اسماء ذی ظلّ و ربّ در حیطه دو اسم «رحمان» و «رحیم» واقع است؛ چنانچه جمع فرموده در آیه شریفه: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ). و عرفا گویند: «ظَهَرَ الْوُجُودُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (2). و این دو مقام در انسان کامل از ظهور مشیت مطلقه از مکامن غیب احدی تا مقبض هیولی یا مقبض ارض سابع، که حجاب انسانیت است، به طریقه عرفای شامخین - و این یکی از دو قوس وجود است - و از مقبض تراکم فیض تا منتهی النهایه غیب مشیت و اطلاق وجود

ص: 5

1- ر.ک: الفتوحات المکیّة، ج 4، ص 172؛ إنشاء الدوائر، ص 21.

2- «هستی با بسم الله الرحمن الرحيم پدیدار گشت». (الفتوحات المکیّة، ج 1، ص 102)

- و این قوس دوم است - می باشد. پس انسان کامل به حسب این دو مقام، یعنی مقام شهادت و ظهور به رحمانیت و مقام غیب و ظهور به رحیمیت، تمام دائرة وجود است: (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (1) و یکی از این دو، حقیقت لیلۃ القدر و سر آن است؛ چه که شمس حقیقت در حجاب تعینات است. و دیگر حقیقت یوم القیامة است؛ چه که بروز و طلوع آن است از حجاب آنها. و این، شبانه روز الوهی است.

و به اعتباری دارای سه مقام است: یکی مقام مُلک و دنیا، دوم مقام برزخ، سوم مقام عقل و آخرت (2).

و در انسان کامل این سه مقام یکی مقام تعینات مظاهر است؛ و یکی مقام مشیت مطلقه، که برزخ البرازخ است و به اعتباری مقام عما است؛ و یکی مقام احدیت جمع اسماء است. و در آیه شریفه (بِسْمِ اللّٰهِ) اشاره به این سه مقام تواند بود: اللّٰه، که مقام احدیت جمع است؛ و اسم که مقام برزخیت کبرا است؛ و تعینات رحمانی و رحیمی مشیت.

و به اعتباری دارای چهار مقام است: ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت (3).

و به اعتباری دارای پنج مقام است: شهادت مطلقه، و غیب مطلق، و شهادت مضافه، و غیب مضاف، و مقام کون جامع؛ مطابق حضرات خمس متداول در لسان عرفا (4).

ص: 6

1- «سپس نزدیک و نزدیک تر شد پس فاصله او به مقدار فاصله دو کمان یا نزدیک تر بود». (النجم (53): 8 - 9)

2- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 9، ص 21.

3- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 321، تعلیقه 2؛ شذرات المعارف، ص 127.

4- ر.ک: شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 89.

و به اعتباری دارای هفت مقام، معروف به هفت شهر عشق و هفت اقلیم وجود، در السنه عرفا است (1).

و به اعتباری تفصیلی دارای صد منزل یا هزار منزل است (2)، که تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است.

همین طور از برای نماز، که در بین عبادات و مناسک الهیه سیمت جامعیت و عمودیت دارد، این مقامات طابَقِ التَّعَلُّ بِاللَّعَلِّ هست؛ زیرا که جمیع مقامات معنویه انسانی به حسب سفر معنوی اوست از منتهی النزول عالم مُلکی، که بیت مظلمه نفس است، تا غایه القصوای معراج حقیقی روحانی، که وصول به فناء الله است.

و بُراق سیر و زَفَرَفِ عروج اهل معرفت و اصحاب قلوب نماز است؛ و هرکس از اهل سیر و سلوک الی الله را نمازی مختص به خود او و حظ و نصیبی است از آن، حسب مقام خود؛ چنانچه سایر مناسک از قبیل روزه و حج نیز همین طور است، گرچه به جامعیت نماز نیستند: «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» (3). و دیگران که به آن مقام نرسیده اند از برای آنها حظی از نماز آنها نیست؛ بلکه صاحب هر نشئه و مقامی اگر از مرکب عصبیت و انانیت فرود نیاید، انکار سایر مراتب کند و غیر از آن که خود به آن متحقق است مقامات دیگر را باطل و حشو شمارد؛ چنانچه مراتب و مقامات انسانی را نیز کسی که به آن

ص: 7

1- مجموعه آثار حکیم صهبا، ص 210؛ أسرار الحکم، ص 350 و 618؛ رشحات البحار، الإنسان والفترة، ص 125 و 203.

2- ر.ک: شرح منازل السائرين، ص 24 - 25.

3- «راه های به سوی خداوند به تعداد نفس های مردم است». ر.ک: الفتوحات المکیة، ج 3، ص 411

نرسیده و از حجاب انانیت خارج نشده، انکار کند و معارج و مدارج اهل معرفت و اولیاء را ناچیز شمارد. و این خود، یکی از بزرگ ترین عوائق سیر الی الله و بالاترین موانع ترقیات روحیه و مقامات روحانیه است که نفس اماره بواسطه حبّ به خود و زخارف دنیا در حجاب ظلمانی باقی مانده و وساوس شیطانیه نیز به او کمک کرده تا اخلاص به ارض پیدا کند. حتی گاهی کار به آنجا انجامد که صلاة و صیام اولیای کُمل را مثل نماز خود پندارد. یا اگر امتیازی قائل شود فقط در آداب ظاهریه، از قبیل قرائت و طول رکوع و سجود و غیر آن که صورت نماز است، نماز آنها را ممتاز داند. و اگر قدری از این مقدار نیز تجاوز کند، غایت امتیاز را به اقبال قلب در وقت نماز و تفکر در معانی و مفاهیم عرفیه آن داند؛ بدون آن که از حضور قلب و مراتب آن و اسرار آن و کیفیت تحصیل آن خبری داشته باشد؛ یا آن که در صدد باشد که لااقلّ حضور قلب را به همان اندازه که خودش تراشیده تحصیل کند و موانع آن را برطرف و مقتضیات آن را تحصیل کند.

با آن که نماز اولیاء - علیهم السلام - به اوهام ما درست نیاید، اول مرتبه عبادت آنها، که مقام شایع معمولی آنها است، عبادت احرار است. و از برای آنها مقامات و مدارج دیگری است در این سیر معنوی الی الله، که ما به بعضی از آنها پس از این اشاره می کنیم.

بالجمله، از برای نماز مقامات و مراتبی است که در هر مرتبه ای که مصلی است نمازش با مرتبه دیگر بسیار فرق دارد؛ چنانچه مقامش با مقامات دیگر خیلی فرق دارد. پس مادامی که انسان صورت انسان و انسان صوری است، نماز او نیز نماز صوری و صورت نماز است، و فائده آن نماز فقط صحت و اجزاء صوری فقهی است در صورتی که قیام به جمیع اجزاء و شرایط صحت آن کند؛

ولی مقبول درگاه و پسند خاطر نیست، و اگر از مرتبه ظاهر به باطن و از صورت به معنا پی برد، تا هر مرتبه که متحقق شد نماز او نیز حقیقت پیدا می کند. بلکه بنابر آن که قبلاً اشاره به آن شد که نماز مرکب سلوک و براق سیر الی الله است، مطلب منعکس شود.

پس مادامی که نماز انسان صورت نماز است و به مرتبه باطن و سر آن انسان متحقق نشده، انسان نیز صورت انسان است و به حقیقت آن متحقق نگردیده.

پس، میزان در کمال انسانیت و حقیقت آن، عروج به معراج حقیقی و صعود به اوج کمال و وصول به باب الله با مرقات نماز است.

پس بر مؤمن به حق و حقیقت و سالک الی الله به قدم معرفت، لازم است خود را برای این سفر معنوی و معراج ایمانی مهیا کند و آنچه عدّه و عدّه و مؤونه و معونه لازم است همراه بردارد و عوائق و موانع سیر و سفر را از خود دور کند و با جنود الهی و مصاحب و موافق، این راه را طی کند که از شیطان و جنود او، که قُطاع طریق راه وصولند، مصون و محفوظ ماند، و ما پس از این، بیان مصاحبت و صاحب و بیان جنود الهی را می کنیم در اسرار اذان و اقامه(1).

و محصل مقصود ما از این فصل آن است که نماز، بلکه جمیع عبادات، را غیر از این صورت و قشر و مجاز، باطن و لب و حقیقتی است، و این از طریق عقل معلوم است و از طریق نقل شواهد کثیره دارد، که ذکر جمیع آن از حوصله این اوراق خارج است و ما به ذکر بعض از آن، این اوراق را متبرک می کنیم:

از آن جمله، حدیث مشهور «الصلاة معراج المؤمن»(2) است که از تفکر و تدبّر

ص: 9

1- ر.ك: صفحه 93.

2- «نماز معراج مؤمن است». (الاعتقادات، علامه مجلسی، ص 39)

در این حدیث شریف فتح ابوابی برای اهلش می شود، که ما از اکثر آن محبوب و محروم هستیم؛ و تمام بیانات سابقه از این حدیث شریف استفاده شود.

و از آن جمله، حدیث شریف کافی است: بِإِسْمِهِ نَادِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْعِبَادَةُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (1).

در وسائل از علل و مجالس و خصال شیخ صدوق رضوان الله علیه سند به حضرت صادق - سلام الله علیه - رساند که فرمود: «مردم عبادت خدای عزّ وجلّ را بر سه گونه کنند: يك طبقه عبادت کنند برای رغبت ثواب، پس این عبادت حریصان است و این طمع است؛ و يك طایفه دیگر عبادت می کنند برای ترس از آتش، و این عبادت بندگان است و این ترس است؛ و لكن من عبادت او را می کنم برای حبّ به او و این عبادت کریمان است؛ و این آمن است؛ برای فرموده خدای عزّ وجلّ: (وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ) (2). و لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) (3) «فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّهُ»

ص: 10

-
- 1- امام صادق علیه السلام فرمود: «عبادت بر سه گونه است: گروهی خداوند عزّ وجلّ را از ترس بپرستند؛ آن عبادت بردگان است. دسته ای (دیگر) به منظور نیل به پاداش عبادت خدا کنند و آن اطاعت مزدوران است. و قومی خدا را از روی محبت (و عشق) به او عبادت کنند؛ و آن عبادت آزادگان است و برترین عبادت است». (الكافي، ج 2، ص 84، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب العبادة»، حدیث 5)
 - 2- «... و ایشان از هول و هراس در آن روز ایمن باشند». (النمل (27): 89)
 - 3- «بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید (تا) خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد». (آل عمران (3): 31)

اللَّهِ تَعَالَى، وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ كَانَ مِنَ الْآمِنِينَ» (1) و در نهج البلاغه نیز قریب به این مضامین وارد است (2).

و از آن جمله قول رسول اکرم است: «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (3).

و این اشاره به دو مقام از حضور قلب در معبود است، چنانچه پس از این بیاید (4).

و هم از آن حضرت حدیث شده: «همانا دو نفر مرد از امت من می ایستند به نماز، و رکوع و سجودشان یکی است و حال آن که مابین نماز آنها مثل مابین زمین و آسمان است» (5).

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث است که «خوشا به حال آن کس که خالص کند برای خدا عبادت و دعا را و مشغول نشود قلب او به آنچه که می بیند چشم او و نسیان نکند ذکر خدا را به آنچه که گوشش می شنود و محزون نشود به آنچه که به غیر او عطا شود» (6). و ما ذکر اخلاص

ص: 11

-
- 1- «پس هر کس خدای عزّ و جلّ را دوست بدارد، خدای تعالی دوستش خواهد داشت؛ و هر کس که خدا دوستش بدارد از امان یافتگان باشد». (الخصال، ص 188، حدیث 259، الأمالی، صدوق، ص 41، مجلس دهم، حدیث 4؛ علل الشرائع، ص 12، باب 9، حدیث 8؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 62، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 9، حدیث 2)
 - 2- نهج البلاغة، ص 510، حکمت 237.
 - 3- «آنچنان خدا را عبادت کن که گویی او را می بینی؛ پس اگر تو او را نمی بینی همانا او تو را می بیند». (بحار الأنوار، ج 74، ص 74، حدیث 3؛ مکارم الأخلاق، ج 2، ص 363، حدیث 2661)
 - 4- ر.ک: صفحه 23 و 25.
 - 5- بحار الأنوار، ج 81، ص 249، حدیث 41.
 - 6- الکافی، ج 2، ص 16، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الإخلاص»، حدیث 3.

را پس از این می نمایم(1).

پس، از تدبیر در این احادیث شریفه و تفکر در حال ائمه هدی - سلام الله علیهم -، که در وقت اداء این امانت الهیه رنگ بعضی از آنها متغیر می شد و پشت بعضی می لرزید و بعضی از آنها از خود بی خود می شدند که از ماسوی الله به کلی غافل می شدند، حتی از مُلک بدن و مملکت وجود خود غفلت می کردند(2)، معلوم شود که حقیقت این عبادت الهی و نسخه جامع، که برای خلاص این طائرهای قدسی از قفس تنگنای طبیعت به کشف تام محمدی صلی الله علیه وآله ترتیب داده شده و به قلب مقدّسش نازل گردیده، همین صورت دنیاوی و هیئت ظاهره مُلکیّه نیست؛ چه که این صورت را هر عالم مسأله دان، یا عامی ابجدخوان می تواند به شرایط صحّت و کمال صوری آن قیام کند و از عهده به خوبی برآید، دیگر این قدر تغیر الوان و ارتعاد فرایص و خوف و خشیت از قصور و تقصیر معنی ندارد.

و با این، فصل را ختم می کنیم به ذکر يك حدیث، و آن کفایت کند برای کسی که (لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ)(3).

عَنْ كِتَابِ فَلَاحِ السَّائِلِ لِلْعَارِفِ السَّالِكِ الْمُجَاهِدِ بْنِ طَاوُوسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ الْحَدِيثُ أَنَّ رِزَامَ، مَوْلَى خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي كَانَ مِنَ الْأَشَقِيَاءِ، سَأَلَ الْإِمَامَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - بِحَضْرَةِ أَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ عَنِ الصَّلَاةِ وَحُدُودِهَا؛ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةٌ أَلْفِ حَدٌّ لَسْتَ تَقِي بِوَاحِدٍ»

ص: 12

1- ر.ك: صفحه 103.

2- بحار الأنوار، ج 40، ص 17، و ج 46، ص 78، و ج 67، ص 400.

3- «او را دلی (هشیار) است یا با توجه کامل گوش (به کلام حق) بسپارد». (ق (50): 37)

مِنْهَا»(1). فَقَالَ: أَخْبِرْنِي بِمَا لَا يَحِلُّ تَرْكُهُ وَلَا يَتِمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا بِهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَتِمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا لِذِي طَهْرٍ سَابِغٍ وَتَمَامٍ بِالْبَيْتِ غَيْرِ نَازِعٍ وَلَا زَانِعٍ، عَرَفَ فَأَخْبَتَ فَتَبَّتْ وَهُوَ وَقَفَ بَيْنَ الْيَأْسِ وَالطَّمَعِ وَالصَّبْرِ وَالْجَزَعِ كَأَنَّ الْوَعْدَ لَهُ صُنْعٌ وَالْوَعِيدَ بِهِ وَقَعٌ، بَدَلَ عَرَضَهُ وَتَمَثَّلَ عَرَضَهُ وَبَدَلَ فِي اللَّهِ الْمُهْجَةَ وَتَنَكَّبَ إِلَيْهِ الْمَحْجَةَ غَيْرَ مُرْتَعِمٍ بِإِزْتِمَامٍ، يَقْطَعُ عَلَانِيَةَ الْإِهْتِمَامِ بِغَيْرِ مَنْ لَهُ قَصْدٌ وَإِلَيْهِ وَقَدْ وَمِنْهُ اسْتَرْفَدَ؛ فَإِذَا أَتَى بِذَلِكَ كَانَتْ هِيَ الَّتِي تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...»(2)

الحديث.

ص: 13

- 1- در فلاح السائل مطبوع و بقیه مصادر روایی به جای جمله «لست تعقی بواحد منها» جمله «لست تؤاخذ بها» ذکر شده است و لکن متن حدیث کاملاً مطابق با نقل مرحوم قاضی سعید قمی در کتاب اسرار العبادة و حقیقة الصلاة، ص 8 می باشد.
- 2- «از کتاب فلاح السائل نوشته عارف سالک مجاهد ابن طاووس رضی الله عنه منقول است که در آن گفته: حدیث شده، رزام غلام آزاد شده خالد بن عبدالله، که از اشقیاء بود، در حضور ابوجعفر منصور (دوانیقی) از امام جعفر بن محمد (الصادق) علیهما السلام درباره نماز و حدود آن پرسید. آن حضرت علیه السلام فرمود: «نماز را چهار هزار حد است که تو (حتی) یکی از آن حدود را تمام نتوانی کرد». رزام گفت: «مرا خبر ده از آنچه که ترک آن جایز نیست و نماز جز بدان تمام نمی گردد». فرمود: «نماز به کمال نمی رسد جز برای کسی (نمازگزار) که دارای طهارتی همه جانبه و تمامیتی رسا باشد؛ نه دیگران را اغوا کند و نه خود از حق منحرف گردد؛ (خدا را) شناخته و سر تسلیم فرود آورده استقامت و ثبات در پیش گیرد؛ بین نومیدی (از رحمت خدا) و طمع (به رحمت او) و میان شکیبایی و بیتابی ایستاده باشد، گویی وعده نیکوی خدا (ثواب و پاداش) برایش عملی شده و وعده عذاب بر او واقع گشته؛ مال و متاع خود را (در راه خدا) بذل نموده و هدف خود را (از عبادت) پیش رو قرار داده و در راه خدا خون خود ارزانی کرده و در راه به سوی خدا از ماسوای او روی گردانده؛ در بینی بر خاک نهادن (در سجده) هیچ ناخوشایندی و کراهتی در دل ندارد؛ رشته های پیوند را به غیر آن کس که او را قصد کرده و به سوی او روانه شده و از او عطا و یاری طلبیده گسسته است؛ پس چون چنین نمازی به جای آورد، این همان نمازی است که از فحشا و منکر باز می دارد». حدیث ادامه دارد. (فلاح السائل، ص 63)

و بیان این حدیث شریف به مسلک اهل معرفت و تطبیق آن با ارکان و مقامات نماز به طول انجامد. و ما شاید در بعضی از مقامات اشاره ای به بعض فقرات آن بکنیم. و اگر این چهار هزار حدّ که جناب صادق علیه السلام فرمودند از حدود ظاهریه و آداب صوریه بود، نمی فرمودند: تویکی از آنها را ادا نمی کنی و وفا نمی نمایی، زیرا که معلوم است که همه کس می تواند به آداب صوریّه نماز قیام کند. آری، قطع علاقه از غیر حقّ نمودن و وفود به حضرت او نمودن و بذل مُهجه در راه او کردن و ترك غیر و غیریت یکسره نمودن، از اموری است که برای هرکس میسر نشود جز اهل معارف الهیّه و اولیای کُمل و محبّین و مجذوبین، فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ (1)، وَهَنِيئاً لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ (2).

فصل دوم: وصف نماز سالک و ولی کامل

اشاره

بر ارباب معارف الهیّه روشن و واضح است که انسان سالک تا در سیر الی الله و سلوک الی جناب الله است، نماز و دیگر مناسکش فرق بسیار دارد با ولیّ

ص: 14

-
- 1- «خوشا به حال آنان، باز خوشا به حالشان». (اقتباس از بعض احادیث می باشد. ر.ک: بحار الأنوار، ج 57، ص 228، حدیث 62)
 - 2- «گوارا باد برای صاحبان نعمت هاشان». (این مصرع اول از شعری است که منسوب به مجنون عامری می باشد. هَنِيئاً لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ / وللعاشق المسكين ما يتجرّع).

کاملی که سیر را به آخر رسانده و به غایة القصوای عروج کمالی و معراج روحی معنوی رسیده و قدم به محفل انس قاب قوسین نهاده؛ زیرا که سالک مادامی که در سلوک و سیر الی الله است نمازش براق عروج و رفرف وصول است، و پس از وصول، نمازش نقشه تجلیات و صورت مشاهدات جمال محبوب است، بدون آن که اِعمال رویه ای در ترکیب آن شود؛ بلکه از قبیل سرایت حکم غیب به شهادت و ظهور آثار باطن به ظاهر است؛ چنانچه محققین از فلاسفه در خصوص تدبیر عالم عقلی نسبت به عالم مُلک - با آن که عالی را توجه به سافل نیست - فرمودند: تدبیرات آنها از این عالم، تدبیر تبعی استجرازی است (1)؛ بلکه نزد اصحاب قلوب و ارباب معرفت، این تدبیرات، نُسُک الهیة تابعه تجلیات اسمائیه و صفاتی و ذاتیه است. بالجمله، مستغرقان در مشاهده جمال جمیل را تجلیات غیبیه ای حاصل شود، که حرکات شوقیه ای در سر قلب آنها حاصل آید، که از آن اهتزازات سرّیه قلبیه آثاری در مُلک آنها حاصل شود، که آن آثار به مناسبت کیفیت تجلیات، مطابق با یکی از مناسک و عبادات است؛ و با آن که توجه استقلالیه به کیفیت هیچ یک از آنها ندارند هیچ جزئی یا شرطی از آداب صوریّه آن تغییر نکند و کم و زیاد نگردد و بر خلاف مقررات شرعیه نگردد؛ چنانچه رسول ختمی صلی الله علیه و آله در نماز معراج به واسطه رؤیت انوار عظمت و تجلی ذاتی غیبی سجده نمود و غشوه ها برای او دست داد؛ چنانچه پس از این اشاره ای به آن می نمایم (2).

مانع شدن انکار مقامات از ترقیات روحی

و مثل این جذبۀ روحی و فنای کلی، مثل حال عاشق مجذوب و حرکات

ص: 15

1- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 264.

2- ر.ک: صفحه 139 - 141.

عاشقانه او و عدو کامل العداوة و حرکات مبغضانه او است؛ زیرا که حرکات و رفتار هیچ يك از روی رویه و تفکر در مقدمات نیست. عاشق نباید در شیوه عشق بازی مقدمات ترتیب دهد و نتیجه بگیرد؛ بلکه خود حقیقت عشق آتشی است که از قلب عاشق طلوع می کند و جذوه آن به سر و علن و باطن و ظاهرش سرایت می کند؛ و همان تجلیات حبی در سر قلب به صورت عشق بازی در ظاهر درمی آید: از کوزه برون همان تراود که در اوست (1). همین طور مجذوب مقام احدیت و عاشق جمال صمدیت، تجلیات باطنیه محبوب و تجلیات حبیّه حیب، که در ملک ظاهرش بروز کند و در مملکت شهادتش صورت یابد، همین نقشه نماز را تشکیل دهد. و اگر غیر از این اوضاع و احوال، که برای حضرت مجذوب حقیقی و واصل واقعی، جناب رسول ختمی صلی الله علیه و آله، در این مکاشفه روحانیه و معاشقه حبیبانه دست داد، حال دیگری دست دهد یا وضع دیگری حاصل آید، از تصرفات شیطان است و سالک را در سلوک از انانیت و خودی و خودیت بقایایی مانده و باید به علاج خود کوشد و طریق ضلالت را رها کند. پس، آن نمازی را که بعضی به عرفا نسبت دهند، که نماز سکوتش گویند، و به ترتیب خاصّه «الف» الله را متمثل در پیش رو کنند و پس از آن «لا» را و پس از آن «ه» را و پس از آن مجموع را به ترتیب خاصّه، که به عدد حضرات خمس شود - بر فرض صحّت نسبت - از جهل آن کسی است که این معجون بی معنا را درست کرده است.

بالجمله، کشفی اتمّ از کشف نبیّ ختمی صلی الله علیه و آله، و سلوکی اصحّ

ص: 16

1- «گر دایره کوزه ز گوهر سازند / از کوزه همان برون تراود که در اوست». (دیوان اشعار بابا افضل کاشانی؛ امثال و حکم، دهخدا، ج 1،

و اصوب از آن نخواهد بود؛ پس ترکیبات بی حاصل دیگر را که از مغزهای بی خرد مدعیان ارشاد و عرفان است باید رها کرد.

و شیخ عارف کامل ما، جناب شاه آبادی (1) - روحی فداه - می فرمودند:

«جمیع عبادات سرایت دادن ثنای حق جلّت عظمته است تا نشئه مُلکیه بدن. و چنانچه از برای عقل حظّی از معارف و ثنای مقام ربوبیت است، و از برای قلب

ص: 17

1- فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته، مرحوم آیه الله میرزا محمدعلی اصفهانی شاه آبادی، فرزند مرحوم آیه الله میرزا محمدجواد حسین آبادی اصفهانی. به سال 1292 ق در اصفهان متولد گشت. پس از طی مراحل علمی مقدماتی در اصفهان و تهران به حوزه های مقدّسه نجف و سامرا مشرف شده از محضر اساتید بزرگی چون مرحوم صاحب جواهر، آخوند خراسانی، و شریعت اصفهانی، بهره جست و به زودی به درجه اجتهاد نائل و در فقه، فلسفه و عرفان، به مقام والایی دست یافت و به تدریس فقه، اصول و فلسفه پرداخت به نحوی که حوزه درس ایشان از قوی ترین حوزه های درسی سامراء بوده است. پس از مراجعت از عراق نخست در تهران مقیم گشته سپس به قم مشرف می شود و مدت هفت سال در شهر مقدس قم رحل اقامت می افکند. در طول اقامت ایشان در قم حضرت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیة از درس اخلاق و عرفان وی بهره می برد. معظم له در موارد متعدد در این کتاب و کتاب های دیگر با احترام و تجلیل فراوان از آن استاد عالی قدر یاد نموده و افاضاتش را نقل فرموده اند. مرحوم شاه آبادی علاوه بر تدریس در علوم و فنون مختلف و تربیت شاگردان برجسته، تألیفات متعددی در زمینه های مختلف از خود به جای گذاشته است. آن بزرگ مرد علم و عمل در سال 1369 هجری قمری در سن هفتاد و هفت سالگی در تهران به ملاّ اعلی پیوست و در جوار حضرت عبدالعظیم الحسنی، در مقبره مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی، مدفون گردید. حشره الله مع النبی محمّد وآله الطاهیرین.

حَظِّي است و از برای صدر حَظِّي است، از برای ملك بدن نیز حَظِّي است که عبارت است از همین مناسك. پس، روزه ثنای حَقِّ به صمدیت و ظهور ثنای او به قدّوسیت و سبّوحیت است؛ چنانچه نماز که مقام احدیت جمعیه و جمعیت احدیه دارد ثنای ذات مقدّس است به جمیع اسماء و صفات «إِنْتَهَى مَا أَفَادَ دَامَ ظِلُّهُ».

پس، از بیانات سابقه معلوم شد که آنچه پیش بعض اهل تصوّف معروف است (1) که نماز وسیله معراج وصول سالک است و پس از وصول سالک مستغنی از رسوم گردد، امر باطل بی اصلی و خیال خام بی مغزی است که با مسلک اهل اللّٰه و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و کمالات اولیاء صادر شده، نعوذ باللّٰه منه.

فصل سوم: در بیان سرّ اجمالی نماز

اشاره

چنانچه واضح است، نماز مرگّب است به حسب صورت مُلکی آن، از اوضاع و هیئات و اذکار و قرائت و ادعیه؛ گرچه به حسب حقیقت و صورت ملکوتیه، دارای وحدت و بساطت است؛ و هرچه به افق کمال نزدیک تر شود وحدتش کامل تر شود، تا منتهی به غایت کمال شود که حصول قیامت کبرای آن است (2). و پس از این، اشاره ای به این مطلب می نمایم (3) - ان شاء اللّٰه - و وحدت

ص: 18

1- ر.ك: بیان السعادة، ج 2، ص 406.

2- ر.ك: شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 130 - 131.

3- ر.ك: صفحه 22 و 118.

صور مُلکِیَّه تابع وحدت صور ملکوتیَّه غیبیَّه است، چنانچه در محل خود مقرر است(1)، و حصول وحدت تامَّه صور ملکِیَّه به فنای آنها در باطن ملکوت است، که از آن تعبیر به قیامت صغرا شود(2).

و از برای هر يك از اوضاع و اذکار به طور تفصیل اسراری است که ما پس از این - ان شاء الله - به قدر میسر و مقتضی بیان بعضی از آن را خواهیم نمود.

سرّ اجمالی نماز اهل معرفت

و در این مقام به سرّ اجمالی نماز اهل معرفت و اهل الله قناعت می کنیم؛ و آن عبارت از حصول معراج حقیقی و قرب معنوی و وصول به مقام فنای ذاتی است که در اوضاع به سجده ثانیه، که فنای از فنا است، و در اذکار به (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) که مخاطبه حضوریه است، حاصل شود؛ چنانچه برداشتن سر از سجده تا سلام، که علامت ملاقات حضار و مراجعت از سفر است، رجوع به کثرت است ولی با سلامت از حجب کثرات و بقای به حق؛ و در اذکار (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) رجوع به خود و حصول صحو بعدالمحو است؛ و با اتمام رکعت، که حقیقت صلوات است، سفر تمام می شود.

و بیاید دانست که اصل صلوات يك رکعت است، و بقیه رکعات، از فرائض و نوافل، برای اتمام همان يك رکعت است چنانچه در حدیث شریف وارد است:

رَوَى الشَّيْخُ الْعَامِلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْوَسَائِلِ، عَنْ عُيُونِ الْأَخْبَارِ وَالْعَدَلِ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ أَصْلُ الصَّلَاةِ رُكْعَتَيْنِ وَزِيدَ عَلَى بَعْضِهَا رُكْعَةٌ وَعَلَى بَعْضِهَا رُكْعَتَانِ وَلَمْ يُزِدْ عَلَى بَعْضِهَا شَيْءٌ، لِأَنَّ أَصْلَ الصَّلَاةِ إِنَّمَا هِيَ رُكْعَةٌ

ص: 19

1- ر.ك: شرح فصوص الحكم، قیصری، ص 16.

2- ر.ك: شرح فصوص الحكم، قیصری، ص 103.

وَاحِدَةً، لِأَنَّ أَصْلَ الْعَدَدِ وَاحِدٌ؛ فَإِذَا نَقَصَتْ مِنْ وَاحِدٍ فَلَيْسَتْ هِيَ صَدَاقَةً. فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْعِبَادَ لَا يُؤَدُّونَ تِلْكَ الرَّكْعَةَ الْوَاحِدَةَ الَّتِي لِاصْدَاقَةٍ أَقَلَّ مِنْهَا بِكَمَالِهَا وَتَمَامِهَا وَالْإِقْبَالِ إِلَيْهَا (1)، فَفَرَنَ إِلَيْهَا رُكْعَةً أُخْرَى لِيَتِمَّ بِالثَّانِيَةِ مَا نَقَصَ مِنَ الْأُولَى؛ فَفَرَضَ اللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ، أَصْلَ الصَّلَاةِ رُكْعَتَيْنِ. ثُمَّ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَّ الْعِبَادَ لَا يُؤَدُّونَ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ بِتَمَامٍ مَا أَمُرُوا بِهِ وَكَمَالِهِ، فَضَمَّ إِلَى الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةَ رُكْعَتَيْنِ رُكْعَتَيْنِ لِيَكُونَ فِيهَا تَمَامُ الرَّكْعَتَيْنِ الْأَوَّلَتَيْنِ...» (2) الحديث.

ص: 20

1- در تمام مصادر مذکور «علیها» به جای «إلیها» آمده است.

2- شیخ حرّ عاملی رحمه الله در کتاب وسائل به نقل از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، و کتاب علل الشرائع به اسناد خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا اصل نماز دو رکعت مقرر گردید؛ و بر بعضی يك رکعت و بر بعضی دیگر دو رکعت افزوده شد و بر بعض دیگر هیچ افزوده نشد؛ بدان جهت که اصل نماز فقط يك رکعت است، زیرا اصل، عدد يك است پس اگر نمازی از يك رکعت کمتر بشود نماز نیست. پس (چون) خدای عزّ و جلّ می دانست که بندگان همین يك رکعت را، که کمتر از آن نمازی نیست، به نحو کامل و تام به جای نیاورده و بدان رو نمی آورند، يك رکعت دیگر به آن منضم کرد تا نقصان رکعت اول با به جا آوردن رکعت دوم (جبران و) تمام شود؛ از این رو خداوند عزّ و جلّ اصل نماز را دو رکعت واجب کرد. آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دانست که بندگان خدا همین دو رکعت را به طور کامل و توأم با همه آنچه بدان امر شده اند به جای نمی آورند، پس به هر يك از نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت افزود تا با به جا آوردن دو رکعت آخر، دو رکعت اول بتمامه انجام شده باشند.» حدیث ادامه دارد. (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 107؛ علل الشرائع، ص 261، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص 53، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 13، حدیث 22)

فصل چهارم در بیان حضور قلب و مراتب آن است

اگرچه مناسب بود که در این مقام، شرح اصطلاحات رایجۀ قلب را نزد اطباء و حکماء و عرفا و اهل شرع و لسان قرآن بدهم، ولی چون فایده کثیره ای بر آن مترتب نبود و دامنه سخن بسی طولانی می شد، صرف عنان قلم را از آن نمودن و به حضور قلب و مراتب آن مصروف داشتن را اولی دانستم.

بر ارباب بصیرت و معرفت و مطلع بر اسرار اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پوشیده نیست که روح عبادت و تمام و کمال آن به حضور قلب و اقبال آن است، که هیچ عبادتی بدون آن مقبول درگاه احدیت و مورد نظر لطف و رحمت نشود و از درجۀ اعتبار ساقط است. و ما پس از این، در فصل آتی (1)، اخبار و احادیث راجعۀ به این مدعا را به قدر مناسب ذکر می کنیم.

و چنانچه کمال و نقص و نورانیت و کدورت هر موجودی به صورت نوعیه و کمال اخیر او است و میزان در کمال و نقص و سعادت و شقاوت انسان کمال و نقص نفس ناطقه که نفخۀ الهیۀ و روح مجرد امری اوست می باشد، همین طور مطلق عبادات و خصوصاً نماز، که یکی از ترکیبات قدسیه است که بیدای الجلال و الجمال فراهم آمده و تسویه شده، کمال و نقص و نورانیت و ظلمانیت آن بسته به روح غیبی و نفخۀ الهیۀ آن است که به توسط نفس ناطقه انسانی به آن دمیده می شود.

و هرچه مرتبۀ اخلاص و حضور قلب، که دورکن رکین عبادات است، کامل تر

ص: 21

باشد، روح منفوخ در آن طاهرتر و کمال سعادت آن بیشتر و صورت غیبیه ملکوتیه آن منورتر و کامل تر خواهد بود. و کمال عمل اولیاء علیهم السلام به واسطه جهات باطنیه آن بوده، و الا صورت عمل چندان مهم نیست؛ مثلاً، ورود چندین آیه شریفه از سوره مبارکه «هَلْ آتَى» در مدح علی علیه السلام و اهل بیت طاهریش علیهم السلام به واسطه چند قرص نان و ایثار آنها نبوده، بلکه برای جهات باطنیه و نورانیت صورت عمل بوده؛ چنانچه در آیه شریفه اشاره ای به آن فرموده آنجا که فرماید: (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا) (1) بلکه يك ضربت علی علیه السلام که افضل از عبادت ثقلین می باشد (2). نه به واسطه همان صورت دنیایی عمل بوده که کسی دیگر اگر آن ضربت را زده بود باز افضل بود، گرچه به ملاحظه موقعیت مقابله کفر و اسلام خیلی انجام این عمل مهم بوده که شاید شیرازه لشکر اسلام از هم پاشیده می شد، ولی عمده فضیلت و کمال عمل آن حضرت به واسطه حقیقت خلوص و حضور قلب آن حضرت بوده در انجام این وظیفه الهیه. ولهدا مشهور است (3) که وقتی غضب بر آن حضرت مستولی شد به واسطه جسارت آن ملعون، از کشتن او خودداری فرمود تا آن که عمل به هیچ وجه شائبه ائیت و جنبه یلی الخلقی نداشته باشد؛ با آن که غضب آن ولی الله مطلق غضب الهی بود ولی

ص: 22

-
- 1- «ما فقط برای وجه خدا (رضای خدا) شما را اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم». (الإنسان (76): 9)
 - 2- «اشاره به حدیث شریف نبوی است که از طرق مختلف و با عبارات متعدد روایت شده است. از آن جمله: "الضربة علی خیر من عبادة الثقلین"». (بحار الأنوار، ج 39، ص 2، حدیث 1؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 32)
 - 3- ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 115؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 51، حدیث 3.

باز عمل را خالص فرمود از توجه به کثرت، و یکسره خود را فانی در حق فرمود و عمل به دست حق واقع شد و چنین عمل در میزان سنجش بر نیاید و مقابلت چیزی با آن نکند. و ما در باب نیت - ان شاء الله - شرحی در این موضوع می نگاریم (1).

و اکنون قلم را مصروف می نمایم در بیان مراتب حضور قلب، و از برای آن، مراتب و مقاماتی است بسیار که به طریق اجمال و نمونه مراتب کلیه آن را بیان می کنیم.

باید دانست که عبادات مطلقاً ثنای مقام مقدّس ربوبیت است به مراتب آن، که کلی آن رجوع کند به ثنای ذات یا ثنای اسماء و صفات و یا ثنای تجلیات، تنزیهاً یا تقدیساً یا تحمیداً؛ و هیچ عبادتی به حسب سرّ و حقیقت خالی از یک مرتبه از ثنای معبود نیست.

بیان مرتبه اول حضور قلب (حضور قلب اجمالی)

بنابراین، اول مرتبه حضور قلب در باب عبادات، حضور قلب در عبادات است اجمالاً؛ و آن از برای همه کس میسر است. و آن، چنان است که انسان به قلب خود بفهماند که باب عبادات باب ثنای معبود است. و از اول عبادت تا آخر آن، به طور اجمال، قلب را به این معنی که اشتغال به ثنای معبود دارد متوجه و حاضر کند؛ گرچه خود نمی داند چه ثنایی می کند و ذات مقدّس را به چه و با چه ثنا می کند و آیا این عبادت ثنای ذاتی است یا اسمائی یا غیر آن، تقدیسی یا تحمیدی است؛ مثل آن که شاعری مدیحه ای برای کسی بگوید و به طفلی بفهماند که این در مدح فلان است، ولی او نداند که ممدوح را با چه و به چه مدح و ثنا کرده؛ او اجمالاً می داند که مدح می کند گرچه تفصیلاً نداند.

ص: 23

همین طور اطفال دبستان معارف محمّدی صلی الله علیه و آله، که مدایح و ثناهایی را که به کشف کامل تامّ آن حضرت مکشوف و به وحی و افاضه حضرت حق، جلّ جلاله، بر قلب شریفش نازل شده، در پیشگاه مقدّس می سرایند؛ گرچه خود نمی دانند که چه ثنایی می گویند و به چه و برای چه مدح می سرایند؛ ولی اوّل مرتبه کمال عبادات آنها آن است که قلب آنها در عبادت حاضر باشد که ثنای حقّ می کنم به ثنایی که حقّ تعالی برای خود فرموده و خاصّان درگاه به آن رطب اللّسان شده اند. بلکه اگر ثناگویی به لسان اولیا کند بهتر است، زیرا از شوائب کذب و نفاق خالی شود؛ زیرا که در عبادات، و خصوصاً در نماز، ثناهایی است مشتمل بر دعاوی که جز کُمل اولیاء و خُلص اصفیاء (علیه السلام) کسی به آن نتواند قیام کرد؛ مثل قوله: (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(1) الی آخره. و مثل قوله: (الْحَمْدُ لِلَّهِ)(2) و (إِيَّاكَ نَعْبُدُ)(3). و در اوضاع، مثل رفع ید در تکبیرات و سجده و غیر آن؛ که بیان هر یک در محلّ خود می آید، ان شاء الله، و برای هرکس میسور نیست. و در ادعیه شریفه وارد از ناحیه مقدّسه ائمه اطهار علیهم السلام نظیر آن بسیار است که برای هرکس میسور نیست دعوت به آن دعاها؛ مثل بعض فقرات دعای شریف «کمیل». در این موارد شیخ کامل، شاه آبادی - روحی فدا - می فرمودند: «خوب است شخص داعی در این مقامات به لسان خود مصادر دعا علیهم السلام دعا کند».

بالجمله، در اذکار و قرائات یا اعمال نماز قصد ثناجویی و مدیحه گویی به

ص: 24

1- «رو به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید...». (الأنعام (6): 79)

2- «ستایش مخصوص خداوند است». (الفاتحة (1): 2)

3- «تنها تو را می پرستیم». (الفاتحة (1): 5)

لسانِ مصدر آن، که به وجهی حقّ - جلّ و علا - و به وجهی رسول خاتم - صلّی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم - است، برای امثال ما که سرّشان تصفیه نشده و تعلقشان از غیر حقّ نبریده بهتر است. و در باب قرائت شمه ای از این کلام پیش می آید (1)، ان شاء اللّٰه.

بیان مرتبه دوم (حضور قلب تفصیلی)

مرتبه دوم از حضور قلب، حضور قلب در عبادت است تفصیلاً. و آن، چنان است که قلب عابد در جمیع عبادت حاضر باشد و بداند که حقّ را به چه توصیف می کند و چطور مناجات می کند. و از برای آن، مراتب و مقاماتی است بسیار متفاوت، حسب تفاوت مقامات قلوب و معارف عابدان.

فرق بین ادراک عقلی و ایمان قلبی

و باید دانست که احاطه تفصیلیه به اسرار عبادات و کیفیت مدح و ثنای به هر یک برای احدی جز کَمَل اصفیاء به طریق افاضه و وحی الهی ممکن نیست. و ما اینجا به طریق اجمال مراتب کلیه آن را بیان می کنیم.

پس، یک طایفه هستند که از نماز و سایر عبادات جز صورت و قشر و هیئت مُلکی آن را نمی دانند، ولی مفاهیم عرفیه اذکار و ادعیه و قرائت را می فهمند؛ و حضور قلب آنها فقط آن است که در وقت ذکر یا قرائت مفاهیم آن را در قلب حاضر کنند و دل آنها با مناجات با حقّ حاضر باشد. و مهمّ برای این طایفه آن است که حقایق را تقیید نکنند به همان معانی عرفیه که خود فهمیدند و گمان نکنند که برای عبادات جز این صورت حقیقتی نیست؛ که این عقیده علاوه بر آن که مخالف عقل و نقل است برای انسان خیلی ضرر دارد، و انسان را قانع و واقف می کند و از سیر علمی و عملی باز می دارد. و یکی از شاه کارهای بزرگ شیطان آن است که انسان را به آن چیزی که پیش خودش است سرگرم و

ص: 25

دل خوش می کند و به سایر حقایق و معارف و علوم بدبین می کند و از آن نتایج غریبه می گیرد.

و طایفه دیگر آنانند که حقایق عبادات و اذکار و قرائت را می فهمند به قدم عقلی فکری؛ مثل آن که، مثلاً، کیفیت رجوع جمیع محامد را به حق با برهان عقلی می دانند، یا حقیقت صراط مستقیم، یا حقیقت معانی سوره توحید [را] که اصول معارف است، می دانند ولی با قدم فکر و عقل. و این طایفه حضور قلبشان در عبادت آن است که تفصیلاً قلبشان در ذکر این حقایق و محامد حاضر باشد و بفهمند که چه می گویند و چطور ثنا و حمد حق می کنند.

و طایفه دیگر آنانند که حقایقی را که با قدم فکری و عقلی ادراک کردند با قلم عقل به لوح قلب رساندند و قلب آنها نیز به آن حقایق آشنا شده و ایمان آورده، زیرا که مرتبه ایمان قلبی با ادراک عقلی بسیار فرق دارد. بسیاری از امور است که انسان به عقل ادراک کرده و برهان نیز به آن اقامه نموده ولی به مرتبه ایمان قلبی و کمال آن، که اطمینان است، نرسیده و دل او با عقلش در آن همراه نیست؛ مثل آن که همه ماها یقین داریم که مردگان را حرکتی نیست و ضرری به ما از آنها نرسد و اگر تمام مردگان عالم را جمع کنند به قدر پشه ای از آنها به ما زیان نرسد، با این وصف چون این امر یقینی عقلی به لوح قلب وارد نشده و دل با خرد در این حکم همراه نیست، حکومت و هم در مملکت [وجود] بر عقل غالب آمده، از مردگان خصوصاً در شب تاریک و محل خلوت وحشت می کند؛ با آن که عقل می گوید تاریکی شب مؤثر در امری نیست و خلوت را نیز تأثیری نیست و مردگان را زیانی نمی باشد، حکم عقل را کنار گذاشته با قدم وهم راه می رود. ولی اگر مدتی با مردگان محسوس شد و در مواقع هولناک شب به روز آورد و با اقدام در این امور به قلب رساند حکم عقلی را، دل با خرد همراه شده کم کم

مرتبه اطمینان برایش حاصل می شود و دل او به هیچ وجه از آن نمی لرزد و شجاعانه اقدام به امر می کند. و همین طور است حال جمیع حقایق دینیّه و مطالب برهانیّه یقینیّه که مرتبه ادراک عقلی در آنها غیر از مرتبه ایمان و اطمینان است. و تا طالب حق و جوینده حقایق با ریاضات علمیه و عملیه و تقوای کامل عملی و قلبی خود را به این مرتبه نرساند، صاحب قلب نشده؛ و اول مرتبه قلب، که یکی از لطایف الهیّه است، برای او حاصل نشده و به خلعت ایمان مخّلع نشده؛ بلکه به مقتضای حدیث شریف: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»⁽¹⁾ و حدیث شریف: «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»⁽²⁾. ممکن است گفت که انسان تا به مرتبه ایمان و تقوا نرسیده، صلاة معراج و مقرب او نیست، و باز شروع به سلوک و سیر الی الله نکرده و مقیم در بیت نفس است.

و طایفه دیگر آناند که علاوه بر آن که این حقایق را به مرتبه قلب رسانده و به مقام کمال اطمینان رسیدند، با مجاهدات و ریاضات به مرتبه کشف و شهود رسیدند و حقایق را با چشم ملکوتی و بصیرت الهیّه به مشاهده حضوریه و حضور عینی دریابند. و از برای این سالکان نیز مراتبی است که تفصیل آن از حوصله این اوراق خارج است. و این طایفه، از اهل شهود و کشف، حضور قلبشان در عبادت، عبارت از آن است که جمیع حقایقی را که صورت عبادت کاشف آنهاست، و اسراری را که اوضاع و اقوال عبادت مظاهر آنهاست، بالعیان مشاهده کنند؛ پس در وقت تکبیرات افتتاحیه، کشف حجب سبعه بر آنها

ص: 27

1- «نماز معراج مؤمن است». (الاعتقادات، علامه مجلسی، ص 39)

2- «نماز وسیله نزدیک شدن هر شخص پرهیزکار (به خدا) است.» (الکافی، ج 3، ص 265، «کتاب الصلاة»، «باب فضل الصلاة»، حدیث 6؛ نهج البلاغه، ص 494، حکمت 136)

گردیده و خرق آن را نمایند؛ و در تکبیر آخر، کشف سه بجات جلال و جمال بر آنها گردیده به مناسبت قلوب آنها، و با استعاذه از شیطان قاطع طریق و جلوه اسم الله الجامع، وارد محامد گردند؛ چنانچه اشاره ای به آن در محل خود بیاید(1)، ان شاء الله.

مقام حضور قلب در معبود و مراتب سه گانه این مقام

و سالکی که بدین مقام رسد، وارد در مقام دیگر از مقامات حضور قلب شود که آن، حضور قلب در معبود است؛ و از برای آن نیز مراتب بسیار است که اجمال آن به طریق کلی به سه مقام می رسد:

یکی حضور قلب در جلوه فعلی معبود است؛ و آن عبارت از آن است که انسان با قدم فکر و برهان، علم حاصل کند که از منتهی النهایه حقایق مجردة عقلیه تا اخیره تنزلات حقیقت وجود، تعینات وجود منبسط - که فیض اشراقی و تجلی فعلی حق است - می باشد. و این تجلی فعلی، مقام علم فعلی حق است که نفس حضور در محضر ربوبیت است، به مذهب عظمای فلاسفه؛ و شیخ جلیل اشراقی و فیلسوف عظیم الشان طوسی - قدس سره - علم تفصیلی حق به موجودات را، عبارت از همین تجلی فعلی دانسته اند(2)؛ گرچه انحصار علم تفصیلی به این مقام خلاف تحقیق است؛ لکن اصل مطلب که علم فعلی حق به موجودات تفصیلاً، عبارت از فیض مقدس است، صحیح و مطابق با برهان و عیان است.

و اگر کسی چنین علمی برهاناً پیدا کرد، اول مرتبه حضور قلب در معبود برای

ص: 28

1- ر.ك: صفحه 114.

2- ر.ك: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج 1، ص 72 و 483، و ج 2، ص 150 - 153؛ الإشارات والتنبیها، شرح المحقق الطوسی، ج 3، ص 306 - 307؛ کشف المراد، ص 286.

او دست دهد؛ و آن عبارت از آن است که در همه اوقات، و خصوصاً وقت عبادت که موقع حضور است، ملتفت باشد که عالم محضر ربوبیت می باشد، و جمیع موجودات نفس حضور در محضر مقدّسند و تمام حرکات و سکنات و عبادات و طاعات و معاصی و مخالفات در محضر حق و حضور مقدّسش واقع شود؛ و کسی که این عقیده صادقانه را به هم رسانید به مقتضای فطرت الهیّه احترام محضر و حفظ حضور، البته از مخالفت حق فطرتاً ممنوع شود، زیرا که احترام محضر و ادب حضور از فطرت های الهیّه ای است که انسان بر آن مفطور است، خصوصاً که محضر کامل عظیم جمیل منعم باشد که احترام هر يك مستقلاً در کتاب فطرت، که افصح کتب الهیّه است، ثبت است؛ و اگر ما با علم به این حقیقت، حفظ حضرت نکردیم، برای آن است که از حدّ ادراک و عقل به مقام ایمان و قلب نرسیده، چنانچه اشاره ای به آن شد؛ و الاّ انسان به موافقت فطرت مجبول و مفطور است.

مقام تجلیات اسمائی و مراتب کثیره آن

بالجمله، مرتبه اول حضور قلب در معبود، آن است که با علم برهانی عالم را محضر ربوبیت بداند، و عبادت خود، و خود، و جمیع حرکات باطن و ظاهر خود را، عین حضور و نفس محضر بداند؛ و البته ثناگویی چنین شخصی که خود و ثنای خود را در محضر می داند، با محجوبین از این حقیقت فرق ها دارد.

و مرتبه دوم حضور قلب، در تجلی فعلی، مرتبه ایمان و اطمینان است که از تذکر حیب در سرّ و علن و مناجات با ذات مقدّس و خلوت با او حاصل گردد، و در این صورت نورانیت عبادت بسیار گردد، و سرّی از اسرار عبادت بر قلب عابد منکشف گردد؛ و پس از ریاضات و مجاهدات و دوام تذکر و عشق به حضور و خلوت و تصرّح و انقطاع تام، سالک از مرتبه اطمینان و عرفان، به مرتبه شهود و عیان رسد و حق به تجلی فعلی، مناسب با قلبش، به سرّ قلب او تجلی

کند؛ پس قلب لذت حضور را دریابد و عشق به حقّ به هم رساند و لذت فیض حضور او را از عبادت غافل کند، پس از خود و عبادت محجوب شود و از عالم فانی گردد و به تجلّی فعلی مشغول شود؛ و این حال که در حدّ تمکین رسید و از تلوین خارج شد، کم کم نمونه تجلیات اسمائیه در قلب سالک بروز کند که مرتبه دیگر از حضور قلب در معبود است - یعنی به مقام تجلیات اسمائی - و از برای این مقام، علاوه بر آن که با مقامات در مراتب سابقه، به تفصیلی که مذکور شد، شریک است، مراتب کثیره دیگر است که از احصاء کلیات آن - فضلاً از جزئیاتش - طاقت بشری عاجز است؛ و نمونه آن، آن است که چون انسان مرآت اسم جامع و مربوب اسم اعظم است، جامع جمیع تجلیات اسمائیه، جمعاً و فرقاً، تواند بود. پس به طریق فرق، هزار اسم کلی الهی را بر قلب او هزار تجلی است؛ و جمعاً هر یک از اسماء مزدوجاً با اسم دیگر یا با دو اسم یا سه اسم تا آخر اسماء، و همین طور مراتب متصوره ترکیبات اسمائی در این هزار اسم کلی، به حسب هر ترکیبی، تجلی ای ممکن است واقع شود. و نیز قلب انسان، که قابل این تجلیات است، خود مظهر جمیع اسماء است، و به طریق کلی مظهر هزار اسم است؛ و به اعتبار مظهریت هر یک، جمعاً و تفریقاً، و در مراتب جمع، به همان ترتیب که ذکر شد، تجلیات مختلف شود؛ و این عدد را باید گفت از حوصله احصاء خارج است: (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) (1). و آن حدیثی که از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که فرمود: «رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در وقت رحلت، به من هزار باب از علم مفتوح فرمود که از هر بابی هزار باب مفتوح شد» (2).

شاید اشاره ای به فتح تجلیات فرقی باشد.

ص: 30

1- «اگر نعمت های خدا را بشمارید شمارش آن نتوانید کرد». (النحل (16): 18)

2- الخصال، ص 642، حدیث 21 و 23 و 28؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 463، حدیث 14.

و پس از تجلیات اسمائیه، نمونه تجلیات ذاتیه که آخر مرتبه حضور قلب در معبود است، حاصل شود. و از برای آن نیز مراتبی است؛ و ما چون از اکثر مراتب حضور قلب محجوبیم، از این جهت به ذکر اجمالی اکتفا کردیم. و بهتر آن است که به مراتب اولیه حضور قلب پردازیم و از تذکر آن شاید نتیجه مطلوبه بگیریم.

فصل پنجم: در کیفیت حصول حضور قلب

اشاره

پس از آن که مراتب حضور قلب معلوم شد، بهتر و مهمتر آن است که انسان در صدد معالجه نفس برآید، و همت بگمارد که اگر دستش از همه مراتب آن کوتاه است لااقل بعض مراتب آن را که با کمتر از آن، عبادات از درجه اعتبار ساقط و مورد قبول درگاه مقدس نیست، تحصیل کند.

منشأ حضور قلب و عدم حضور آن در عبادت

باید دانست که منشأ حضور قلب در عملی از اعمال، و علت و سبب اقبال و توجه نفس به آن، آن است که قلب آن عمل را با عظمت تلقی کند و از مهمات شمارد؛ و این با آن که واضح است، به ذکر يك مثال واضح تر شود: شما را اگر سلطان با عظمتی در محفل انس خود یا مجلس سلام خویش بار دهد و مورد توجه و تلاف در پیش همگنان قرار دهد، چون این مقام در قلب شما مهم است و قلب آن را با عظمت و اهمیت تلقی کرده، لهذا قلب شما یکسره در آن محضر حاضر می شود، و با کمال رغبت و دل چسبی جمیع خصوصیات مجلس و مخاطبات و حرکات و سکونات سلطان را ضبط می کنید، و دل شما در همه احوال حاضر محضر است، و لحظه ای از آن غفلت نمی کند؛ و به خلاف آن، اگر کسی که مورد اهمیت آن نیست و قلب او را ناچیز می شمارد با شما طرف

صحبت شود، حضور قلب با مکالمه با او پیدا نمی کنید و از حالات و اقوال او غافل می شوید؛ و از این جا معلوم می شود که سبب عدم حضور قلب ما در عبادات و غفلت از آن چیست.

اگر ما مناجات حق تعالی و ولی نعم خود را به قدر مکالمه با یک مخلوق عادی ضعیف اهمیت دهیم، هرگز این قدر غفلت و سهو و نسیان نمی کنیم. و پر معلوم است که این سهل انگاری و مسامحه، ناشی از ضعف ایمان به خدای تعالی و رسول و اخبار اهل بیت عصمت است؛ بلکه این مساهله، ناشی از سهل انگاری محضر ربوبیت و مقام مقدس حق است، ولی نعمتی که ما را به لسان انبیاء و اولیاء، بلکه با قرآن مقدس خود، به مناجات و حضور خود دعوت فرموده، و فتح ابواب مکالمه و مناجات با خود را به روی ما فرموده، با این وصف ما به قدر مذاکره با یک بنده ضعیف، ادب حضور او را نگاه نداریم؛ بلکه هر وقت وارد نماز، که باب الابواب محضر ربوبیت و حضور درگاه اوست، می شویم، گویی وقت فرصتی به دست آوردیم و مشغول افکار متشتته و خواطر شیطنیه می گردیم، کأنه نماز کلید دگان یا چرتکه حساب یا اوراق کتاب است. این را نباید جز ضعف ایمان به او و ضعف یقین چیز دیگر محسوب داشت؛ و انسان اگر عواقب و معایب این سهل انگاری را بداند و به قلب بفهماند، البته در صدد اصلاح بر می آید و خود را معالجه می کند.

انسان اگر امری را با اهمیت و عظمت تلقی نکند، کم کم منجر به ترك آن می شود؛ و ترك اعمال دینیّه به ترك دین انسان را می رساند. و ما تفصیل این امر را در شرح اربعین (1) نگاشتیم. چنانچه اگر انسان اهمیت عبادات و مناسک الهیه

ص: 32

را به قلب بفهماند، البته از این غفلت و سهل انگاری منصرف می شود و از این خواب سنگین برمی خیزد.

ای عزیز، قدری تفکر در حالات خود بکن و مراجعه ای به اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - بنما، و دامن همّت به کمر زن و با تفکر و تدبّر به نفس بفهمان که این مناسک، و خصوصاً نماز، و بالأخص فرایض، مایه سعادت و حیات عالم آخرت و سرچشمه کمالات و رأس المال زندگانی آن نشئه است.

و به حسب روایات کثیره در ابواب متفرقه (1) و ضریبی از برهان (2) و مشاهده اصحاب کشف و عیان، از برای هر يك از عبادات مقبوله صور غیبیه بهیّه ای است و تمثال ملکوتی آخری است که در تمام نشئات غیبیه با انسان همراه و مصاحب است، و در همه شداید از انسان دستگیری می کند؛ بلکه حقیقت جنت جسمانی، صور غیبیه ملکوتیه اعمال است. و مسأله تجسم اعمال از اموری است که باید از واضحات به شمار آورد، و عقل و نقل با هم در آن متوافقند. و این صور غیبیه، تابع حضور قلب و اقبال آن است؛ و عبادتی که از روی توجه و اقبال قلب نیاید، از درجه اعتبار ساقط، و مقبول درگاه حق نشود.

اهمیت اخلاص و حضور قلب از دیدگاه آیات و روایات

و ما به یکی دو آیه و چند حدیث در این مقام اکتفا می کنیم که برای انسان آگاه بیدار کفایت می کند:

قال تعالی: (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) (3)، و قال: (قَدْ أَفْلَحَ

ص: 33

1- ر.ك: بحار الأنوار، ج 8، ص 71 - 329؛ علم اليقين، ج 2، ص 869 - 891.

2- ر.ك: الحكمة المتعالية، ج 9، ص 225 و 290.

3- «پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غفلت ورزیده سستی می کنند». (الماعون (107): 4 - 5)

الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ(1). کسی که خشوع در نمازش نباشد، از اهل ایمان و فلاح نیست. و برای اهل تفکر و تدبّر این دو آیه کفایت می‌کند. وای به حال آن کس که حق تعالی در حق او بفرماید: وای بر او. چیزی را که عظیم مطلق به این عظمت و اهمّیت ذکر فرماید، معلوم است چه وحشت و ظلمت و نقمتهی در دنبال دارد.

وَعَنِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»(2).

و این حدیث شریف اشاره به دو مرتبه کامله از حضور قلب است: یکی حضور قلب در تجلّی ذاتی یا اسمائی؛ و دیگر، حضور قلب در تجلّی فعلی به يك مرتبه آن، که عابد خود را در محضر ربوبیت حاضر ببیند؛ و البته در این صورت ادب حضور و آداب مخاطبه با جناب ربوبی را فطرتاً به جا می‌آورد.

وعنه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ مِنَ الصَّلَاةِ لَمَا يُقْبَلُ نِصْفُهَا وَتُلْتَمَسُ وَرُبُعُهَا وَخُمْسُهَا إِلَى الْعُشْرِ؛ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا تُلْفُ، كَمَا يُلْفُ الثَّوْبُ الْخَلْقُ، فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا؛ وَأَتَمَّا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ إِلَّا مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ بِقَلْبِكَ»(3)؛ و به این مضمون

ص: 34

1- «همانا رستگار شدند مؤمنان؛ آنان که در نمازشان خاشع اند». (المؤمنون (23): 1 و 2)

2- «آنچنان خدا را عبادت کن که (گویی) او را می‌بینی؛ پس اگر تو او را نمی‌بینی همانا او تو را می‌بیند». (مکارم الأخلاق، ج 2، ص 363، حدیث 2661؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 74، حدیث 3)

3- «نمازی هست که نصف آن پذیرفته می‌شود و نمازی هست که يك سوم یا يك چهارم یا يك پنجم... تا يك دهم آن قبول می‌گردد. و نمازی است که چون جامه کهنه درهم پیچیده شده بر چهره به جای آورنده اش زده می‌شود. و همانا از نمازت برای تو (نتیجه ای) نیست جز آن مقدار که در آن اقبال و حضور قلب داشته ای». (المصنّفات الأربعة، التنبیّات العلیّه، ص 228؛ بحار الأنوار، ج 81، ص 260، حدیث 59)

روایات دیگر وارد است(1).

و از حضرت باقر العلوم - علیه السلام - منقول است که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: «وقتی که بنده مؤمن در نماز می ایستد، خدای تعالی به او نظر می افکند - یا فرمود که خدای تعالی اقبال بر او می کند - تا آن که منصرف شود و رحمت بر او سایه افکند از بالای سرش تا افق آسمان، و ملانکه او را احاطه کنند از اطرافش تا آسمان؛ و خدای تعالی ملکی را موکل او کند که بالای سرش بایستد و بگوید: "ای مصلی اگر بدانی کی نظر می کند به سوی تو و با کی مناجات می کنی، توجه به غیر نمی کنی و از این موضع خود مفارقت نمی کنی ابدأ"»(2).

و برای اهل معرفت این حدیث شریف کفایت می کند. خدا می داند که در این اقبال حق به بنده چه کرامت ها و انواری است که به عقول بشر درست نیاید، و به قلب احدی خطور نکند.

و از جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - حدیث شده که: «خوشا به حال آن کس که خالص کند برای خدا عبادت و دعا را، و مشغول نشود قلبش به آن چیزی که چشمش می بیند، و فراموش نکند ذکر خدا را به واسطه آن چیزی که گوش هایش می شنود، و محزون نشود دل او به آنچه که به غیر عطا شده است»(3).

و از حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)(4) روایت شده که فرمود: «سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار خود را در صورتی که

ص: 35

1- ر.ك: بحار الأنوار، ج 81، ص 238، حدیث 18، 21، 26، 31، 48 و 66.

2- المصنّفات الأربعة، التّنبیّات العلیّة، ص 22؛ بحار الأنوار، ج 81، ص 260، حدیث 59.

3- الكافي، ج 2، ص 16، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الإخلاص»، حدیث 3.

4- «... جز آن کس که با قلب سلیم نزد خدا بیاید» (الشعراء (26): 89)

نباشد در آن احدی سوای او) و فرمود: «هر قلبی که در آن شك و شرك است ساقط است؛ و همانا زهد در دنیا را اراده فرمود تا آن که فارغ شود قلوب آنها برای آخرت»(1).

و حضرت صادق(2) - علیه السلام - فرمود که «حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - وقتی می ایستاد به نماز، رنگش متغیر می شد؛ و وقتی سجده می کرد، سرش را بلند نمی فرمود تا آن که عرق از او می ریخت»(3). و «آن حضرت وقتی در نماز می ایستاد، مثل ساقه درختی بود که حرکت نمی کرد از او چیزی مگر چیزی را که باد حرکت می داد»(4).

و از ابو حمزه ثمالی منقول است که گفت: «دیدم حضرت علی بن الحسین را که نماز می خواند، پس ردای آن حضرت از منکبش افتاد و تسویه فرمود آن را تا از نماز فارغ شد. پس، از آن حضرت سؤال نمودم از آن، فرمود: "وای بر تو، آیا می دانی در محضر کی بودم؟ همانا از بنده قبول نشود نمازی الا آنچه را اقبال نموده در آن". گفتم: "فدایت شوم هلاک شدیم ما"، فرمود: "کَلَّا، خدای تعالی تمام می کند آن را به نافلة ها"»(5).

ص: 36

-
- 1- الکافی، ج 2، ص 16، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الإخلاص»، حدیث 5؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 239، حدیث 7.
 - 2- در نسخه اصل «باقر العلوم» به جای «صادق» ثبت شده است.
 - 3- الکافی، ج 3، ص 300، «کتاب الصلاة»، «باب الخشوع في الصلاة»، حدیث 5؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 474، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 2.
 - 4- الکافی، ج 3، ص 300 «کتاب الصلاة»، «باب الخشوع في الصلاة»، حدیث 4؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 474، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 3.
 - 5- تهذیب الأحکام، ج 2، ص 341، حدیث 1415؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 478، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 6.

و اخبار در این زمینه بیش از آن است که بتوان در این اوراق نگاشت و بتوان از عهده بیان اسرار آن برآمد.

تأثیر متقابل ظاهر و باطن و اثر اعمال خیر و شر در نفس

و ما این فصل را اتمام کنیم به ذکر يك نکته دانستنی، و آن این است که یکی از فواید مهمه عبادات که عقل و نقل بر آن اتفاق دارند، و باید آن را یکی از اسرار عبادات به شمار آورد، آن است که از هر عبادتی در قلب اثری حاصل شود که از آن در روایات به زیادت یا توسعه «نکته بیضاء» تعبیر شده است (1)؛ و باید دانست که مابین ظاهر و باطن و سرّ و علن انسانی، يك ارتباط و علاقه طبیعی ای است که آثار هر يك و افعال و حرکات هر يك را در دیگری سرایتی عظیم و تأثیری غریب است. و این مطلب علاوه بر آنکه برهانی است، وجدان و عیان هم شاهد بر آن است؛ چنانچه حالات صحّت و مرض بدن و عوارض مزاجیه و حالات داخلیه و خارجیه بدن در روح و باطن مؤثر است؛ و به عکس، حالات خُلقیه و روحیه و ملکات نفسانیه در حرکات و سکونات و افعال بدنیه، طبعاً و من غیر رویّه، مؤثر است. و از این، نتیجه حاصل آید که هر يك از اعمال خیریه یا شرّیه را در نفس تأثیری است که یا آن را متوجّه به دنیا و زخارف آن کند و محجوب از حقّ و حقیقت نماید و در سلك حیوانات و شیاطین منسلك کند، یا آن را متوجّه به آخرت کند و قلب را الهی کند و کشف سُبُحات جلال و جمال بر او نماید، و او را در سلك روحانین و مقربین درگاه منخرط نماید.

عدم تأثیر اعمال خیریه در نفس و روح بدون حضور قلب

و این افعال عبادیه و مناسک الهیه علاوه بر آن که خود دارای صور غیبیه بهیه ملکوتیه هستند، که تشکیل بهشت جسمانی دهند، در روح نیز ملکات و حالاتی حاصل کنند که مبدأ بهشت متوسط و جئات اسمائی گردند؛ و این یکی از اسرار

ص: 37

1- الکافی، ج 2، ص 273، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الذنوب»، حدیث 20.

تکرار اذکار و اعمال است، زیرا زبان که ذکر الهی را تکرار کرد، کم کم زبان قلب هم باز می شود و آن نیز متذکر می شود، چنانچه از تذکر قلب، زبان نیز متذکر می شود. و این فایده حاصل نشود در عبادات و این نتیجه گرفته نشود، مگر آن که وقت عبادت و دعا و ذکر قلب حاضر باشد، که با غفلت و نسیان قلب، به هیچ وجه اعمال خیریه را در روح تأثیری نیست؛ و از این جهت می بینیم که از عبادات پنجاه سال، یا بیشتر، در قلب ما به هیچ وجه اثری پیدا نشده، بلکه به ملکات فاسده ما هر روز افزوده شده؛ و این صلوات که ناهی از فحشاء و منکر است، و معراج مؤمن و مقرب متقی است، ما را به جایی نرسانده و مقام صفایی برای ما از آن حاصل نیامده.

شیخ عارف کامل، شاه آبادی - روحی فدا - می فرمود: «باید انسان در وقت ذکر، مثل کسی باشد که کلام دهن طفل می گذارد و تلقین او می کند، برای این که او را به زبان بیاورد، و همین طور انسان باید ذکر را تلقین قلب کند» و مادامی که انسان با زبان ذکر می گوید و مشغول تعلیم قلب است، ظاهر به باطن مدد می کند؛ همین که زبان طفل قلب باز شد، از باطن به ظاهر مدد می شود. چنانچه در تلقین طفل نیز چنین است: مادامی که انسان کلام دهن او می گذارد او را مدد می کند؛ همین که او آن کلام را به زبان اجرا کرد، نشاطی در انسان تولید می شود که خستگی سابق را برطرف می کند. پس در اول، از معلم به او مدد می شود و در آخر، از او به معلم کمک و مدد می شود. انسان اگر مدتی مواظبت کند در نماز و اذکار و ادعیه به این ترتیب، البته نفس عادی می شود، و اعمال عبادی هم مثل اعمال عادیه می شود که در حضور قلب در آنها محتاج به رویه نیست، بلکه مثل امور طبیعی عادیه می شود.

فصل ششم: در بیان اموری که انسان را در تحصیل حضور قلب اعانت می کند

قطع شواغل داخلیه (قلبیّه) که سبب عمدۀ یا تنها سببش حبّ دنیا است

و آن در نماز، اموری چند است که پس از این در مواقع خود بعض از آن را ذکر می کنیم؛ و اکنون به طریق کلی برای مطلق عبادات ذکر علاجی می کنیم؛ و آن این است که انسان شواغل داخلیه و خارجیه که مهمتر از همه، شواغل قلبیه است، قطع کند؛ و شواغل قلبیه سبب عمدۀ یا منحصرش، حبّ دنیا و همّ آن است. اگر انسان همّش تحصیل دنیا و همّش رسیدن به زخارف آن باشد، البته قلب فطرتاً متوجّه به آن می شود و شغل شاغلش آن می شود، و اگر از یکی از امور دنیاوی منصرف شود، به دیگری متوجّه می شود.

و مثلاً قلب، مثل طائری است که دائماً از شاخه به شاخه ای پرواز می کند. مادامی که درخت آرزوی دنیا و حبّ آن، در قلب برپاست، طائر قلب بر شاخه های آن متعلّق است؛ و اگر به ریاضات و مجاهدات و تفکّر در عواقب و معایب آن و تدبّر در آیات و اخبار و حالات اولیای خدا قطع این درخت را نمود، قلب ساکن و مطمئن می شود و موفق به کمالات نفسانیه - که از آن جمله حصول حضور قلب به همه مراتب آن است - ممکن است بشود؛ و الاّ به هر قدر که موفق شد در کم نمودن آن، موفق به نتیجه می شود.

و اگر کسی اندکی تأمل کند در عواقب امر اهل دنیا و عشاق آن، و مفاسدی که از آنها بروز کرده، و ننگ هایی که از آنها به یادگار مانده که صفحات تاریخ را سیاه و ننگین نموده، که تمام آن از حبّ جاه و مال و بالجمله حبّ دنیا بوده، و تفکّر کند در اخبار و آثاری که از اهل بیت عصمت و طهارت در مذمت حبّ دنیا

وارد شده، و مفساسدی که در دین و دنیا بر آن مترتب است، تصدیق می کند که با هر قیمت هست و با هر فشار و ریاضتی میسور و ممکن باشد قطع این فساد را از صفحه قلب بکند و این ظلمت و کدورت را از فضای دل برکنار کند، لازم است بکند؛ و این با قدری اقدام و همت تا اندازه ای ممکن است. گرچه ترك مطلق از عهده هرکس ساخته نیست، ولی کم کردن آن و شاخ و برگ آن را زدن، بسیار ممکن است بلکه می توان گفت سهل است؛ و البته اگر انسان هم اکیرش دنیا نشد و وجهه قلب یکسره رو به زخارف دنیا نگردید، ممکن است حالات خود و تفکرات قلب را تقسیم کند و گاهی هم خالص کند قلب را برای عبادت؛ و شاید اگر در صدد برآمد و مدتی از قلب مواظبت نمود و از خود دلداری کرد، نتایج خوب بگیرد و کم کم به قطع این ریشه فساد نائل شود.

دنیای مذموم در لسان اولیاء

و باید دانست که دنیای مذموم در لسان اولیاء همان علاقه و حب و توجه به آن است؛ و الا اصل عالم مُلك و مشهد شهادت - که یکی از مشاهد جمال جمیل حق است و مهد تربیت اولیاء و عرفا و علماء بالله است، و دارالتکمیل نفوس قدسیه بشریه و مزرع آخرت است - از اعزّ مشاهد و منازل است نزد اولیاء و اهل معرفت.

چه بسا باشد که کسی حظّی از دنیای خارجی نداشته باشد، و به واسطه حب و تعلق قلبش به آن، از اهل دنیا باشد و ناسی حق و آخرت باشد؛ و دیگری که دارای ملك و سلطنت و جاه و مال است، چون سلیمان بن داوود - علیهما السلام - اهل دنیا نباشد و رجل الهی و انسان لاهوتی باشد.

و معلوم است که در اقبال دنیا و حصول آن، علاقه به آن مدخلیت ندارد؛ چه بسا علاقه مندان دست تهی که از دنیا جز فساد و نکبت آن را ندارند، و بی علاقه های دارای مُلك و حشمت که جمع بین دنیا و آخرت نمودند و به

سعادت دارین رسیدند؛ و اشاره به این نکته در احادیث شریفه شده، مثل قول السجاد علیه السلام: «الدُّنْيَا دُنْيَا: دُنْيَا بِلَاغٍ وَدُنْيَا مَلْعُونَةٌ» (1).

و گاهی از خود دنیا تکذیب بلیغ شده به اعتبار تعلق به آن، یا برای صرف علاقه از آن؛ و ذکر اخبار متعلقه به این باب و جمع آن و بیان اعتبار عقلی در آن از وظیفه این مختصر خارج است (2).

بالجمله، آنچه خار طریق وصول به کمالات و شیطان قاطع الطریق مقام قرب و وصول است، و انسان را از حق منصرف می کند و از لذت مناجات با او محروم می نماید، و قلب را ظلمانی و کدر می کند، حبّ به دنیا است که در احادیث شریفه (3) آن را «رأس کلّ خطیئه» و «مجتمع کلّ معاصی» شمرده اند. و اخبار در این باب و متعلقات آن بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.

کم کردن شواغل خارجیّه

پس انسان باید در موقع عبادات، اشتغالات قلبیه و خواطر آن را کم کند؛ و برای عبادت وقتی را اختصاص دهد که مشاغلش کمتر باشد و قلب در آن وقت مطمئن تر و ساکن تر باشد. و این یکی از اسرار وقت است که در محل خود ذکری از آن می شود (4) ان شاء الله. و پس از آن که شواغل قلبیه را کم کرد، باید شواغل خارجیّه را نیز به اندازه ممکن کم کند؛ و بیشتر آداب شرعیّه شاید برای این

ص: 41

1- «دنیا دو (نوع) دنیا است: دنیایی که (به سعادت) می رساند، و دنیایی که ملعون است». (الکافی، ج 2، ص 317، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث 8)

2- ر.ک: شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی، حدیث ششم.

3- ر.ک: الکافی، ج 2، ص 315، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث 1 و 8.

4- ر.ک: صفحه 82.

فایدهت باشد، مثل نهی از التفات به اطراف و لعب با دست و ریش و فرقة الاصابع و مدافعة بول و غائط و ریح و مدافعة نوم و نظر کردن به نقش خاتم و مصحف و کتاب و گوش کردن به حرف های خارجی و حدیث نفس و دیگر آداب مکروهه؛ و مثل آداب مستحبه کثیره که برای حفظ حضور حضرت باری جلت عظمته است.

حتی آن که شیخ سعید، شهید ثانی - قدس الله نفسه - در کتاب اسرار الصلوة می فرماید: «از برای شخص ضعیف، که فکرش به اندک چیزی که چشمش می بیند یا گوشش می شنود متفرق می شود، علاج آن است که چشم های خود را ببندد، یا در خانه تاریکی نماز بخواند، یا آن که مقابل خود چیزی نگذارد که جلب نظر او را کند، یا نزدیک دیواری بایستد که چشم انداز نداشته باشد؛ و احتراز کند از نماز بر شوارع و مواضع منقوشه و بر فرش های مزین؛ و از این جهت، اهل عبادت در خانه تنگ و تاریکی که وسعت آن به قدری بود که انسان بتواند در آن نماز کند عبادت می کردند، تا آن که هم آنها اجمع باشد» (1) انتهى کلامه زید فی علو مقامه.

فواید و آثار ادای فرایض یومیه در جماعت مسلمین

و البته این که فرمودند: «بهتر آن است که در بیت مُظلم نماز کند» در غیر فرایض یومیه است؛ که در جماعت مسلمین خواندن از سنن مؤکده است. بلکه اگر انسان به وظایف و اسرار جماعت قیام کند، رغم انف شیطان را به طوری می کند که در هیچ عبادتی نمی کند. و در اجتماع مؤمنین و قلوب مجتمعه آنها - که دست غیبی الهی با آن است - فوایدی است روحی و معنوی که در کمتر عملی اتفاق آن افتد، با آن که مصالح عمومی و اجتماعی در آن نیز ملحوظ

ص: 42

است. بلکه برای اهل مناجات و اصحاب قلوب نماز در جماعت، که حفظ اعداد رکعات را نیز محوّل به غیر می کنند و یکسره دل را متوجّه به حق و مناجات او می کنند، بهتر است. آری، در غیر فرایض، در خلوات و مواردی که نفس اشتغالش کمتر باشد، بهتر است.

و باید دانست که قلوب بسیار مختلفند و احوال هر يك نیز به حسب اوقات خیلی مختلف می شود؛ پس بر انسان لازم است مثل طیب معالج و پرستار شفیق از قلب خود نگهداری کند؛ و در احوال آن دقت کند که اگر خلوت با حال او مناسب است، در خلوت عمل را به جا آورد؛ و اگر در خلوت اشتغال بیشتر می شود، در جلوت به عبادت قیام کند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا.

مقاله اولی: در مقدمات نماز است

اشاره

و در آن چند فصل است:

ص: 45

مراتب طهارت بر حسب مراتب صلات و مقامات مصلّین

چنانچه در سابق اشاره ای به آن شد (1)، از برای نماز مراتبی است حسب

مراتب و مقامات مصلّین و سالکین الی الله؛ همین طور شرایط و آداب و مقدمات و مقارنات نماز را حسب آن باید دانست.

و ما در این مقام به طریق اجمال نمونه ای ذکر می کنیم که به مقایسه در سایر شرایط نیز معلوم شود و احتیاج به تکرار نداشته باشد.

پس، طهارتِ نمازِ صوری و صورتِ نماز، طهارتِ صوری و صورتِ طهارت است با آب مطلق که سرّ حیات است و صعید که منتهای تجلیات است پیش اصحاب معرفت.

و طهارت اهل ایمان، تطهیر ظاهر است از ارجاس معاصی و اطلاق شهوت و غضب.

و طهارت اهل باطن، تنزیه از قذارات معنویه و تطهیر از کثافات اخلاق ذمیمه است.

ص: 47

و طهارت اصحاب حقیقت، تنزیه از خواطر و وساوس شیطانیه و تطهیر از ارجاس افکار باطله و آراء ضالّه مضلّه است.

و طهارت ارباب قلوب، تنزیه از تلویّنات و طهارت از تقلّبات و تطهیر از احتجاب به علوم رسمیه و اصطلاحات است.

و طهارت اصحاب سرّ، تنزیه از احتجاب از مشاهدات است.

و طهارت اصحاب محبّت و مجذوبین، تنزیه از توجّه به غیر و غیریت است و تطهیر از حجب خلقیه است.

و طهارت اصحاب ولایت، تطهیر از رؤیت مقامات و مدارج است و تنزیه از اغراض و غایات است. تا آخر مقام ولایت که طهارت آنها تنزیه از تعینات تجلیات اسمائیه و صفاتیّه است.

و طهارت ارباب صحو بعد المحو و تمکین، تنزیه از تلوین بعد التمکین است و تطهیر از غلبه تجلیات بعضی بر بعضی که مقام رؤیت مظهریت احدیه الجمع است.

پس، کّمّل اولیاء را جمیع انواع طهارات محقّق است؛ چنانچه ظاهر آنها طاهر است از جمیع قذارات صوریه، و حواسّ آنها طاهر است از اطلاق در آنچه احتیاج به آن نیست، و اعضای آنها طاهر است از تصرّف در آنچه برخلاف رضای حقّ است، تا آخرین مراتب طهارت. قالَ تَعَالَى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1).

و باید دانست که از برای هر يك از نمازهایی که از برای سالکین الی الله است

ص: 48

1- «همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خانواده بزدايد و از هرگونه عیب و آلودگی پاکتان گرداند». (الأحزاب (33): 33)

طهارتی شرط است خاصّ به آن، که بدون آن طهارت، ممکن نیست توصّل به آن صلوات؛ چنانچه در آیه شریفه (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (1) فرمایند (2):

مسّ نمی کند ظاهر آن را مگر اهل طهارت ظاهریه، و باطن آن را مگر اهل طهارت باطنیه، و سرّ آن را مگر اهل طهارت سرّیه. پس به نماز اهل باطن نرسد کسی، مگر آن که از چشمه حیات قلبی دست و روی خود را شست و شو دهد، و به فضل آن از سر تا قدم، و از اول محل ادراک تا منتهای آلت تحریک را مس کند، و یکسره پاک و مطهّر خود را مهیای کوی دوست کند؛ و ما پس از این به طور اجمال بیان صلوات اولیاء و اهل معرفت را می کنیم، ان شاء الله.

و اکنون عنان قلم را منصرف می کنیم به ذکر نکته ای که برای خاصّه دانستن آن ضرور است؛ و آن، آن است که خدای تبارک و تعالی که ظهور ظاهر و تنظیف قشر و طهارت لباس و بدن را که متعلّق به ادب اهل دنیا و ظاهر است، اهمال نفرموده و نظافت را از ایمان قرار داده (3) و آداب ظاهره را - چه راجع به معاشرت و معاملات و چه راجع به آداب ظاهره بدن که قشر انسان است و در حقیقت انسانیت هیچ مدخلیت ندارد، و چه راجع به ملابسات بدن که هیچ مربوط به انسانیت نیست، از قبیل لباس و مکان و آب و امثال آن - اهمال نفرموده و طهارت هر یک را یا شرط تحقّق یا کمال نماز قرار داده، ممکن نیست به طهارت قلب و تنظیف باطن و تزیه آن از قذارات معنویه، که فساد آنها با

ص: 49

1- «جز پاکان آن را مسّ نمی کنند». (الواقعه (56): 79)

2- ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألّهین، ج 7، ص 107.

3- «اشاره است به روایت مشهور، "النظافة من الإيمان"». (ر.ک: بحار الأنوار، ج 59، ص 291)

قذاراتِ صوريه طرف نسبت نیست و اسباب هلاك ابدی و ظلمت و كدورت و فشار دائمی است، و طهارتِ لباسِ تقوا كه خير البسه است (1)، از آلودگی به قذاراتِ تجاوز از حدود، و طهارتِ عقل را از آلودگی به قذاراتِ آراءِ فاسده و عقاید مهلكه، اهمال فرماید.

بلکه از مراجعه به کتاب الهی و اخبار و آثار انبیاء و اولیاء - علیهم السلام - معلوم شود که اهمیت به تطهیر قلوب، از تطهیر ظواهر بیشتر داده اند؛ بلکه جمیع اعمال و افعال ظاهره، مقدمه تطهیر قلوب است، چنانچه تطهیر قلوب مقدمه تکمیل آنهاست.

فَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (2) قَالَ: «السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ. وَقَالَ: كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شِرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ؛ وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالرُّهْدِ فِي الدُّنْيَا لِنَفَرَعِ قُلُوبَهُمْ لِلْآخِرَةِ» (3).

وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُقْطَةٌ بَيْضَاءٌ؛ فَإِنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي تِلْكَ النُّكْتَةِ نُكْتَةً سَوْدَاءً، فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي

ص: 50

1- اشاره است به آیه (وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ). (الأعراف (7): 26)

2- الشعراء 26: 89.

3- از امام صادق علیه السلام روایت شده که در ذیل کلام خدای تعالی: (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)، فرمود: «(قلب) سلیم قلبی است که پروردگارش را در حالی که احدی جز او در آن نیست ملاقات می کند. و فرمود: هر قلبی که در آن شک یا شرکی باشد ساقط است. و همانا (خداوند) زهد در دنیا را اراده نمود (از بندگان طلب کرد) تا قلب هایشان برای آخرت خالی و آماده گردد». (رسائل الشهدید الثانی، أسرار الصلاة، ص 109؛ و رک: الکافی، ج 2، ص 16 «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الإخلاص»، حدیث 5؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 239، حدیث 7)

الدُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ؛ فَإِذَا غُطِّيَ الْبَيَاضُ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (1).

وَقَالَ الشَّيْخُ الشَّهِيدُ الثَّانِي قُدَّسَ سِرُّهُ: وَقَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ» (2).

بالجمله، تطهیر قلوب از قذارات معنویه و كثافات خَلْقِیَه از مهمّات است؛ که انسان باید با هر عِدّه و عَدّه ای شده، و به هر ریاضت و مجاهده ای است، به آن قیام کند و خود را از ننگ و عار آن خلاص کند؛ که اگر در محضّر ربوبیت بدون آن طهور معنوی بایستد، جز صورت و قشر نماز و تعب و زحمت آن، چیز دیگر عایدش نشود؛ قال تعالی: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَمِّينَ) (3).

تقوا از شرایط قبول نماز است مطلقاً؛ و تقوای باطن، که تطهیر آن از ذمائم اخلاق است از قبیل کبر و حسد و غفلت و کسل و امثال آن، از شرایط قبول است در نظر اهل معرفت، و از شرایط صحّت صلوات اهل باطن است؛ و

ص: 51

1- از ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «هیچ بنده ای نیست مگر آن که در قلب او نقطه ای سفید هست. چون گناهی مرتکب شود در آن نقطه نقطه ای سیاه برآید؛ اگر توبه کرد، آن سیاهی زدوده شود؛ و اگر به ارتکاب گناهان مداومت ورزد آن سیاهی گسترش می یابد تا آن سفیدی را فرا بگیرد؛ و چون سفیدی را پوشاند، صاحب آن قلب هرگز به سوی خیری باز نمی گردد. و این سخن خدای عزّ و جلّ است که فرمود: "... نه چنین است بل آنچه کرده اند بر قلب هایشان زنگار زده".» (الکافی، ج 2، ص 273، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الذنوب»، حدیث 20)

2- و شیخ شهید ثانی گفته: در حدیث آمده است: «خداوند به صورت هایتان (ظواهرتان) نمی نگرد بلکه به دل هایتان نظر می کند.» (المصنّفات الأربعة، التنبیهاث العلیّة، ص 26)

3- «خداوند فقط از پرهیزکاران می پذیرد.» (المائدة (5): 27)

همین طور حسب مراتب تقوا تا آخرین درجات آن.

نهی از رد و انکار علماء نفس و اهل معرفت

و از امور مهمه ای که تنبّه به آن لازم است و اخوان مؤمنین خصوصاً اهل علم - کثر الله امثالهم - باید در نظر داشته باشند، آن است که اگر کلامی از بعض علماء نفس و اهل معرفت دیدند یا شنیدند، به مجرد آن که به گوش آنها آشنا نیست یا مبنی بر اصطلاحی است که آنها را از آن حظّی نیست، بدون حجت شرعی رمی به فساد و بطلان نکنند و از اهل آن توهین و تحقیر ننمایند؛ و گمان نکنند هرکس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیاء و عرفا و تجلیات حقّ و عشق و محبّت و امثال اینها که در اصطلاحات اهل معرفت رایج است برد، صوفی است یا مروج دعای صوفیه است یا بافنده از پیش خود است، و بر طبق آن برهانی عقلی یا حجّتی شرعی ندارد؛ به جان دوست قسم که کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است.

تفکّر کن در این حدیث شریف که از حضرت صادق درباره قلب سلیم وارد شده، بین آیا غیر از فنای ذاتی و ترک خودی و خودیت و انیّت و انانیّت، که در لسان اهل معرفت است، به چیز دیگر قابل حمل است؟

آیا مناجات شعبانیه را که از حضرت امیر و اولاد معصومین او - سلام الله علیهم - وارد شده و مکرّر خواندی، تفکّر و تدبّر در فقرات آن کردی؟ که غایة القصوای آمال عارفان و منتهای آرزوی سالکان همین فقره شریفه از آن دعای شریف است: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» (1).

ص: 52

1- «بارالها، بریدگی همه جانبه (از تعلقات دنیوی) برای توجّه به خودت را ارزانیم فرما، و چشم دل هایمان را به فروغ نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل پرده های نور را دریده به معدن عظمت و جلال برسد و جان هایمان به عزّ قدس تو تعلق یابند.» قسمتی از «مناجات شعبانیه». (إقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

آیا مقصود از این تعلق به «عزُّ فُؤادس» چیست؟ آیا حقیقت و لا حَظَّتُهُ فَصَّحَ عِقَى لِحَلَالِك (1)، غیر از آن «صَدَّ عَقَى» در لسان اولیا است؟ آیا مقصود از تجلیات که در دعای عظیم الشان «سمات» وارد است (2)، غیر از تجلیات و مشاهدات در لسان آنها است؟ آیا در کلمات کدام عارف بالاتر از این حدیث شریف، که در کتب معتبره شیعه و سنی نقل شده و از احادیث متواتره می توان گفت او را، دیدید که می فرماید: «مَا يَتَّقَرُّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ؛ وَإِنَّهُ يَتَّقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أُحِبَّيْتُهُ، كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أُحِبُّهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتَهُ» (3).

ص: 53

1- «... و به او نیم نگاهی کردی، پس در مقابل جلال تو مدهوش گشت». (إقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

2- ر.ك: مصباح المتهجد، ص 298؛ بحار الأنوار، ج 87، ص 97، حدیث 12.

3- «بنده ای از بندگان من به من نزدیک نمی شود به چیزی (عملی) که نزد من محبوب تر باشد از آنچه بر او واجب کرده ام. و همانا بنده به وسیله نافلة به من نزدیک می شود تا آنجا که او را دوست بدارم؛ پس چون دوستش داشتم، در آن هنگام گوش او هستم که بدان می شنود و چشمش که بدان می بیند و زبانش که با آن سخن می گوید و دستش که با آن می گیرد. اگر مرا بخواند جوابش می دهم و اگر از من (چیزی) بخواهد عطایش کنم». (الكافي، ج 2، ص 352، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب من أذى المسلمين واحترهم»، حدیث 8؛ كنز العمال، ج 1، ص 230، حدیث 1158)

بالجمله، شواهد بیش از آن است که بتوان در این مختصرات گنجاند. و مقصود ما از این تطویل، آن است که برادران ایمانی خود را قدری به معارف نزدیک کنیم، و این بدینی را که در آنها نسبت به علماء بزرگ اسلام تولید شده و آنها را رمی به تصوّف نمودند از قلوب آنها بزداییم. نه آن که فقط برای تطهیر دامن مقدّس آنها از این الواث باشد، زیرا که به توهین و تحقیر خلق، بنده ای پیش خدا خوار نمی شود اگر خودش پاک باشد، بلکه بر حسنات آنها افزوده می شود و حظوظ دنیایی هرچه کمتر باشد، در آخرت خدای تعالی به فضل عمیم خود ممکن است جبران کند؛ بلکه بیشتر نظر ما آن است که جلب نظر خوانندگان را راجع به معارف الهیّه و تهذیب باطن، که هر دو از مهمّات بلکه غایت بعثت انبیاء و انزال کتب است، نماییم.

ترغیب به حرکت استکمالی و پیروی از علماء بزرگ معرفت و اخلاق

ای عزیز، شیطان تو را وسوسه نکند و به آنچه داری قانع ننماید، قدری حرکت کن و از صورت بی مغز و قشر بی لبّ تجاوز نما و ذمائم اخلاق خود را و حالات نفسانیّه خویش را تحت مطالعه و مداقه قرار بده، و با کلمات ائمّه هدی - علیهم السلام - و کلمات بزرگان علماء انس بگیر که در آن برکاتی است. فرضاً که از عرفا کسی را به بزرگی نمی شناسی، از علماء بزرگ معرفت و اخلاق، آنها را که پیش همه علماء مسلمند پیروی کن؛ مثل جناب عارف بالله و مجاهد فی سبیل الله، مولانا سیّد بن طاووس رضی الله عنه؛ و مثل مولانا، عارف بالله و سالک الی الله، شیخ جلیل بهایی قدّس سرّه؛ و شیخ ارباب معرفت، مولانا محمد تقی مجلسی - رضوان الله علیه - . و شیخ محدثین، فرزند بزرگوار او، مولانا مجلسی رحمه الله. کتاب شرح فقیه مولانا مجلسی اول (1)، که یکی از

ص: 54

1- ملا محمد تقی فرزند مقصود علی اصفهانی معروف به مجلسی اول یا مجلسی پدر متوفی به سال 1070 ق در اصفهان، از اکابر علمای شیعه عهد صفوی و از شاگردان شیخ بهایی و پدر ملا محمد باقر مجلسی، دارای تألیفات متعدد که مهمترین آن ها شرحی است موسوم به «روضه المتقین» که بر کتاب «من لا یحضره الفقیه» به زبان عربی نگاشته و بعداً همان را به فارسی نگاشته بنام «لوامع صاحبقرانی».

کتاب های نفیس جلیل القدر است و فارسی، مطالعه نما، و اگر نفهمیدی، از اهلش سؤال کن که در آن کنزهایی از معرفت است؛ و همین طور کتب عزیزه شیخان جلیلان نراقیان(1)؛ و از علماء معاصر، کتب شیخ جلیل القدر، عارف بالله، حاج میرزا جواد تبریزی قدس سره(2) را مطالعه کن؛ شاید ان شاء الله از این تأبی و تعسف خارج شوی و چون نویسنده خالی از همه مقامات معرفت و انسانیت، عمر را به بطالت نگذرانی؛ که خدای نخواستہ اگر با این حال از این عالم منتقل شوی، دنبال آن حسرت ها و پشیمانی هایی است جبران ناپذیر، و ظلمت ها و کدورت هایی است بی منتها.

بار خدایا، ما را از این خواب گران برانگیز، و از این خودخواهی و خودبینی، که منشأ همه مفسد است، نجات ده و به صراط مستقیم انسانیت هدایت فرما. إِنَّكَ وَلِيُّ الْهَدَايَةِ وَ التَّوْفِيقِ.

ص: 55

1- حاج ملا محمد مهدی ابن ابوذر نراقی کاشانی، موصوف به خاتم المجتهدین، متوفی به سال 1209 ق در نجف اشرف، دارای تألیفات متعدّد اصولی، فقهی و اخلاقی از جمله «جامع السعادات». و احمد بن ملا محمد نراقی کاشانی، متوفی به سال 1245 ق در قریه نراق، از اکابر فقهای امامیه و دارای تألیفات متعدّد در فقه، اصول و اخلاق از جمله «معراج السعادة».

2- میرزا جواد آقا، مشهور به ملکی تبریزی، عالم فاضل اخلاقی، متوفی به سال 1343 ق در قم. دارای تألیفات اخلاقی و عرفانی از جمله «اسرار الصلاة»، و رساله «لقاء الله» و «المراقبات».

بعض از اهل معرفت گویند که «طهور یا با آب است، که سرّ حیاتی است، که آن اصل علم است برای مشاهده حقیقتهای تعالی؛ قَالَ - تَعَالَى - : (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا * لِنُحْيِيَ بِهِ) (1)، وَقَالَ - جَلَّ وَعَلَا - : (وَيُنزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ) (2)؛ و یا خاک، که آن اصل نشئه انسان است؛ قَالَ - عَزَّ مِنْ قَائِلٍ - : (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) (3)، وَقَالَ - جَلَّ وَعَلَا - : (فَلَمَّ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا) (4)؛ و این برای آن است که تفکر کنی در ذات خود، و معرفت پیدا کنی که کی تو را ایجاد فرموده و از چه آفریده و برای چه ایجاد کرده؛ پس خاضع او شوی و تکبر را از سر بگذاری، زیرا که خاک اصل در ذلت و مسکنت است» (5) انتهى.

نویسنده گویند: اصل آب رحمت اطلاق وجود است؛ قَالَ تَعَالَى: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا) (6).

ص: 56

-
- 1- «و از آسمان آبی پاک کننده فرو فرستادیم تا بدان زنده کنیم...». (الفرقان (25): 48 - 49)
 - 2- «و بر شما از آسمان آبی فرود می آورد تا بدان تطهیرتان کند و پلیدی شیطان را از شما بزدايد». (الأنفال (8): 11)
 - 3- «از آن (خاک) آفریدیمتان». (طه (20): 55)
 - 4- «... پس اگر آب نیافتید بر خاک پاک تیمم کنید». (النساء (4): 43؛ المائدة (5): 6)
 - 5- اسرار العبادات و حقیقة الصلاة، ص 16.
 - 6- «و از آب هر چیز زنده ای را آفریدیم». (الأنبياء (21): 30)

وَعَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: «تَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدَّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ»⁽¹⁾ و آن اصل تجلّی ذاتی است بی تعلق به مرآت و تعین در مجالی آیات.

پس، سالک الی الله اگر یافت طریقی به تجلّی فیض اطلاقی و مشاهده جمال بی تحدید به مثال، به آن تجلّی تطهیر مقادیم وجود خود کند برای وصول به بساط قرب؛ چنانچه رسول خدا - صلّی الله علیه و آله - در وضوء معراج فرمود؛ و اشاره ای به آن می آید⁽²⁾ - ان شاء الله - و توجه نکند به صعید که اصل تقيید و تحدید است، و اگر فاقد شد ماء سرّ وجود را، پس در مرآت تعین صعیدی و تجلّی تقيیدی، بعضی از آن محالّ را تطهیر کند و در کسوة تقيید، سرّ وجود را مشاهده کند «فَإِنَّ التُّرَابَ أَحَدُ الطُّهُورَيْنِ»⁽³⁾ و «رَبُّ الْمَاءِ هُوَ رَبُّ الصَّعِيدِ»⁽⁴⁾، قَالَ تَعَالَى: (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ)⁽⁵⁾.

پس، سرّ وضوء؛ اضمحلال کثرات است در عین جمع؛ و تیمّم رؤیت وحدت است در کسوة کثرت، و سرّ این سرّ وضوء رؤیت حقّ است و نفی غیر: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)⁽⁶⁾؛ و تیمّم رؤیت ذات مقدّس است در کسوة

ص: 57

1- «به آب نزدیک شو همانند آن که به رحمت خدا نزدیک می شوی». (مصباح الشریعة، ص 128؛ بحار الأنوار، ج 77، ص 339، حدیث 16)

2- ر.ک: صفحه 64.

3- «که همانا خاک یکی از دو پاک کننده است». (وسائل الشیعة، ج 3، ص 381، «کتاب الطهارة»، «أبواب التيمّم»، باب 21، حدیث 1. در منابع روایی بجای لفظ «التراب» لفظ «التيمّم» است)

4- «و پروردگار آب همان پروردگار خاک است». (وسائل الشیعة، ج 3، ص 344، «کتاب الطهارة»، «أبواب التيمّم»، باب 3، حدیث 2)

5- «اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست». (الزخرف (43): 84)

6- «اوست اولین و آخرین و پیدا و نهان». (الحديد (57): 3)

غیر: «لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى، لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ» (1).

و بالجمله، وضوء دست و روشستن از ماسواست: (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (2)؛ و تیمم رؤیت اوست در آینه اشیا، «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ أَوْ فِيهِ» (3) - «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَدْخُولِ شَيْءٍ فِي شَيْءٍ» (4).

و ایضاً وضوء تطهیر به آب است قبل التّنزّل؛ و تیمم تطهیر به آن است پس از تنزّل؛ و از این جهت احد الطهورین است به مقتضای سرایت حکم باطن به ظاهر و غیب به شهادت. و ایضاً وضوء تطهیر از نقایص و حدود است، ف- (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) (5)؛ و تیمم رجوع نقایص است به حقّ، بالعرض: (قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) (6).

ص: 58

-
- 1- «اگر با ریسمانی به زمین های زیرین فرستاده شوید، بر خدا فرود خواهید آمد». (سنن الترمذی، ج 5، ص 78، حدیث 3352؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 837؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 114)
 - 2- «... جز آن کس که با قلب سلیم نزد خدا بیاید». (الشعراء (26): 89)
 - 3- «چیزی را ندیدم مگر آن که با آن یا در آن خدا را دیدم». (شرح أصول الکافی، صدر المتألّهین، ج 3، ص 432؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 117؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 516؛ مرآة العقول، ج 10، ص 391)
 - 4- «در درون اشیا است نه مانند این که چیزی داخل چیزی باشد». (التوحید، صدوق، ص 285، حدیث 2، و ص 306، حدیث 1)
 - 5- «آنچه نیکی به تو رسد از جانب خداست و آنچه بدی به تو برسد از ناحیه خود تو است». (النساء (4): 79)
 - 6- «بگو همه از جانب خداست». (النساء (4): 78)

عَنْ مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَرَدْتَ الطَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ الْمَاءَ مِفْتَاحَ قُرْبَيْتِهِ وَمُنَاجَاتِهِ وَدَالًّا (1) إِلَى بَسَاطِ خِدْمَتِهِ.

وَكَمَا أَنَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ، فَكَذَلِكَ النَّجَاسَاتُ الظَّاهِرَةُ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ لَا غَيْرُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا).

وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ). فَكَمَا أَحْيَى بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ نَعِيمِ الدُّنْيَا، كَذَلِكَ بَفَضِّهِ لِيهِ وَرَحْمَتِهِ جَعَلَ حَيَاةَ الْقُلُوبِ بِالطَّاعَاتِ. وَتَفَكَّرْ فِي صَفَاءِ الْمَاءِ وَرِقَّتِهِ وَطُهورِهِ وَبَرَكَتِهِ وَلَطِيفِ امْتِرَاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَفِي كُلِّ شَيْءٍ؛ وَاسْتَعْمَلُهُ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا وَأَتِ بِأَدَابِهَا فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ؛ فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا فَوَائِدٌ كَثِيرَةٌ. إِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا بِالْحُرْمَةِ انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنُ فَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ. ثُمَّ عَاشِرُ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى كَامْتِرَاجِ الْمَاءِ بِالْأَشْيَاءِ، يُؤَدِّي كُلُّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَنْ مَعْنَاهُ، مُعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَاصِّ كَمَثَلِ الْمَاءِ.» وَلْيَكُنْ صَدَقَتُكَ مَعَ اللَّهِ فِي جَمِيعِ طَاعَاتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ وَسَمَاهُ طَهُورًا؛ وَطَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَالْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ (2).

ص: 59

1- در مصادر و کتاب های روایی «دلیلاً» به جای «دالاً» ثبت شده است.

2- «از کتاب مصباح الشریعة از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون آهنگ طهارت و وضو کنی، به سوی آب پیش برو همانند این که به رحمت خدا نزدیک می شوی، که همانا خداوند تعالی آب را کلید تقرب به خود و مناجات با خود و راهنمای وصول به آستانش قرار داده است. و همچنان که رحمتش گناهان بندگان را می سترد، آلودگی های ظاهری را آب پاک می سازد نه چیز دیگر. خداوند تعالی فرمود: «اوست کسی که باها را پیشاپیش رحمتش بشارت (دهنده) فرستاد و از آسمان آب پاک کننده فرو فرستادیم». و فرمود عزَّ وَجَلَّ: «ما هر چیز زنده را از آب آفریدیم». پس همچنان که همه نعمت های دنیا را به آب زندگی بخشیده، به فضل و رحمت خود حیات دل ها را در طاعات قرار داد. و در صفا، زلالی، پاک کنندگی و برکت آب و اینکه چسان دقیق و لطیف با همه چیز و در همه چیز آمیخته می شود بیندیش. و آن را در پاک نمودن اعضایی که خدا تو را به تطهیرشان امر فرموده به کار بر و آداب واجب و مستحب آن را به جای آور که در هر یک از آن آداب فواید بسیاری است که هر گاه با حفظ حرمت آنها را به کار بری به زودی چشمه فواید آن برایت می جوشد. سپس، با خلق خدا آمیزش و معاشرت کن همانند آمیخته شدن آب با همه چیز که حق هر چیز را ادا می کند و در عین حال ماهیت آن تغییر نمی یابد، تا از سخن رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «مؤمن خاص همانند آب است» پندگیری. و باید (خلوص و) صفایت با خدا در همه عبادات و طاعات به صفای آب ماند آنگاه که خداوند آن را از آسمان نازل نمود و پاک کننده اش نامید. و هنگام شست و شوی اعضای بدنت با آب، قلب خود را با تقوا و یقین پاکیزه گردان». (مصباح الشریعة، ص 128 - 129، الباب الستون فی الطهارة؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 75، الباب العاشر فی الطهارة؛ بحار الأنوار، ج 77، ص 339، حدیث 16)

پس، توای عارف به معارف الهیّه و سالک سییل عوارف غیبیه، چون اراده طهور مطلق کردی و از قیود حجب الفاظ و عبارات خارج شدی، توجه به آب نازل از ابر رحمت کن به قشر خود، و تطهیر قذاراتِ صوریه نما، و به آداب فرایض و سنن آن قیام کن؛ زیرا که آب را خداوند مفتاح قرب و مناجات و دلیل بساط خدمت قرار داده؛ و توجه به آب نازل از سماء رحمت غفّاریت کن به

ص: 60

باطن خود؛ و تطهیر قذارات معاصی نما با قیام به آداب فرایض و سَنَن آن، که علی - علیه السلام - در باب توبه فرموده(1)؛ زیرا که آب رحمت غفّاریت را خداوند مفتاح قرب و مناجات و دلیل به بساط خدمت قرار داده؛ و توجّه به آب نازل از سماء مشیّت کن به قلب خود، و تطهیر قذارات قلبیه و کدورات معنویه نما؛ زیرا که آن، مفتاح قرب معنوی و دلیل بساط خدمت است. و توجّه به آب نازل از سماء واحدیت کن به روح خود، و تطهیر قذارات توجّه به غیر و غیریت نما؛ زیرا که آن مفتاح قرب نوافل و دلیل وصول به بساط خدمت است. و توجّه به آب نازل از سماء مطلق احدیت نما به سرّ خود، و تطهیر قذارات رؤیت کثرت نما؛ زیرا که آن مفتاح وصول به بساط حضور است؛ و توجّه به آب نازل از سماء هویت نما و تطهیر رؤیت مقام نما؛ که این مفتاح قرب فرایض و فنای مطلق است و دلیل وصول به بساط حاضر است.

و تا این مقام، طهارت و طهور سالکین الی الله است؛ و پس از این، طهور اهل وصول شروع شود که آن نتیجه قرب فرایض است؛ و آن از باطن شروع شود و از قلب طلوع کند و به ملک بدن ختم شود.

پس، هر یک از اصلین را طهوری است خاصّ به خود، که تفصیل آن از حوصله بیان خارج است.

و چنانچه جناب صادق - علیه السلام - به حسب این روایت شریفه، امر به تفکّر در جهات مختلفه آب فرموده، و هر یک را وسیله ترقّی به مقامی قرار داده

ص: 61

1- «ظاهراً اشاره است به شرایط و مراتب ششگانه استغفار که امیرالمؤمنین علیه السلام به شخصی که در حضور آن حضرت کلمه استغفار را بر زبان راند، فرمود». (نهج البلاغه، ص 549، حکمت 417)

- مثل تفکر در احیاء و صفا و رقت و طهوریت و برکت و لطف امتزاج آن - تو نیز اطاعت نما امر مولای صادق مصدق - علیه السلام - را؛ و جمیع جهات صوریه را وسیله ارتقاء به مقامات معنویه قرار ده.

پس، ظاهر خود را زنده کن به استعمال طهور، و کسالت و سستی و نعاس را به برکت آن از خود دور کن، و صورت خود را صفا بده، و با ظاهر پاک و پاکیزه توجه به بساط قرب نما، و اعضای خود را زنده کن به اطاعت مولای خود؛ و باطن خود را زنده کن به حیات فکر در مبدأ و منتها و منشأ و مرجع؛ و قلب خود را زنده کن به حیات ایمان و اطمینان؛ و سر خود را زنده کن به حیات تجلیات افعالیه و اسمائیه و ذاتیه به مراتب آن.

امر به تفکر در جهات ظاهریه آب و صدق و صفا با خالق و خلق

و تفکر کن در صفای آب، و با مولای خود به صدق و صفا قدم زن، و به مراتب اخلاص تحقق پیدا کن؛ و ما پس از این، اخلاص و مراتب آن را در باب نیت ذکر می کنیم (1) - ان شاء الله - و با بندگان خدا نیز با اخلاص معاشرت کن؛ و در راه حق و خلق از اعمال اراده متعلقه به خود بگذر.

و تفکر کن در لطف امتزاج آب با اشیاء، که آن امتزاج برای اصلاح حال آنهاست و رساندن آنهاست به کمال لایق خود و زنده نمودن آنهاست؛ و کیفیت معاشرت و معامله تو با بندگان خدا نیز این طور باشد.

و با نظر عطوفت و اصلاح به بندگان خدا نظر کن، و در صدد اصلاح ظاهر و باطن آنها و زنده نمودن آنان باش؛ حتی هدایت تو از گمراهان و نهی نمودن تو از معاصی اهل عصیان نیز برای اصلاح حال آنها باشد نه برای اعمال نفوذ اراده خود.

ص: 62

و اگر تطهیر خود را با تفکرات مذکوره نمودی، حسب وعده امام صادق - علیه السلام - در این حدیث شریف، چشمه های معارف و حکم بر قلب تو منفجر شود، و به اسرار طهارت و حقایق آن پیبری، و با عنایات غیبیه و ریاضات نفسانیه به حقایق آن متحقق شوی، و لایق وصول به مقام قرب و بساط انس شوی.

فصل چهارم: در علت تشریح وضو

اسرار حدیث شریف درباره خطیئه آدم علیه السلام

اسرار حدیث شریف [درباره خطیئه آدم علیه السلام]

رَوَى عَنْ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: «أَنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا مَشَى إِلَى الشَّجَرَةِ وَتَوَجَّهَ إِلَيْهَا وَتَنَاوَلَهَا، فَوَضَّعَهَا عَلَى رَأْسِهِ طَمَعًا لِلْخُلُودِ وَإِعْظَامًا لَهَا أَمَرَتْ هَذِهِ الْأُمَّةَ الَّتِي خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، بِأَنْ يُطَهَّرُوا هَذِهِ الْمَوَاضِعَ بِالْمَسْحِ وَالْعَسَلِ لِيَتَطَهَّرُوا مِنْ جَنَابَةِ الْأَبِ الَّذِي هُوَ الْأَصْلُ» (1).

و قریب به این روایت روایتی است که از مجالس شیخ صدوق منقول است (2).

بدان که آدم - علیه السلام - در حال جذبه در بهشت لقا بود و توجه به شجره

ص: 63

1- «از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است که آدم علیه السلام چون به سوی آن درخت روان شد و بدان رو کرد و از آن برگرفت و به طمع آن که جاودانه در بهشت بماند و به قصد بزرگداشت آن درخت آن را بر سر گذاشت، به این امت، که بهترین امت های انسانی است، امر شد که این مواضع را با مسح و شستن تطهیر کنند تا از جنابت پدر، که اصل (آدمی) است، پاک گردند». (اسرار العبادات و حقیقة الصلاة، ص 21)

2- الامالی، صدوق، ص 160، حدیث 1.

طبیعت نداشت؛ و اگر به آن جذبۀ باقی می ماند، از آدمیت ساقط می شد و به سیر کمالی که باید در قوس صعودی نائل شود نمی شد، و بسط بساط رحمت در این عالم نمی گردید. پس، اراده ازلیه تعلق گرفت که بساط رحمت و نعمت را در این نشئه بسط دهد و فتح ابواب خیرات و برکات نماید و جواهر مخزونه نفوس عالم مُلک و طبیعت را از ارض طبیعت خارج کند و ائقال آن را بیرون آورد؛ و این در سنت اللّه حاصل نمی شد مگر به توجّه آدم به طبیعت و خروج آن از محو به صحو، و خارج شدن از بهشت لقا و جذبۀ الهیّه که اصل همه خطیئات است؛ پس بر او مسلط فرمود قوای داخلی و شیطان خارجی را، که او را دعوت به این شجره کنند که مبدأ بسط کمالات و منشأ فتح ابواب فیوضات است. پس، او را از بساط قرب قبل التنزل تبعید کردند و به توجّه به طبیعت دعوت نمودند تا آن که وارد حُجُبِ ظلمانیه گردد؛ زیرا که تا وارد در حجاب نشود، خرق آن نتواند کرد. قَالَ تَعَالَى: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) (1). ردّ به اسفل سافلین، که آخرین حجب ظلمانیه است، از جامعیت این اعجوبه الهیّه است و لازمه تعلیم اسماء و صفات در حضرت علمیه است.

و چون آدم (علیه السلام) از ظهور ملکوتی ایجادیه به توجّه به مُلک خود خارج شد، محدث به حدث اکبر و مجنب به جنابت عظما گردید؛ و چون این توجّه در حضرت مثال یا بهشت دنیا متمثل شد، دنیا به صورت شجره درآمد و آدم به توجّه و مشی به سوی آن و برداشتن به دست و به سر نهادن و اعظام نمودن آن، مبتلای به خطیئه شد. پس، این خطیئه را و موارد آلودگی به آن را باید خود و

ص: 64

1- «همانا انسان را در بهترین صورت و هیئت آفریدیم. آنگاه او را به اسفل سافلین (پست ترین جاهای پست) بازگردانیدیم». (التین (95): 4)

ذریه او، خصوصاً این امت که خیر امم و عارف به اسرارند از نور اولاد اطهار، جبران کنند.

پس، موارد آلودگی ظاهر او را باید تطهیر کنند به آب طاهر نازل از حضرت رحمت؛ و مورد آلودگی باطن و قلب او را باید تطهیر کنند به آب تجلیات از حضرت لاهوت. پس، در وقت تطهیر وجه، وجه قلب را یکسره از غیر شست و شو دهند؛ و در وقت تطهیر دست، از مرفق آلودگی به دنیا تا منتهای اصابع مباشرت آن تطهیر کنند؛ و با فضل آن، اقصای عرش توجه به طبیعت و منتهای مشی به سوی حصول آمال را مسح نمایند، و از فضول توجه به ملک و بقایای آثار آن خارج شوند، و از خطیئه و جنابت پدر اول، که اصل آنهاست، بیرون شوند.

وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در معراج

[وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در معراج]

وَفِي الْعِلَلِ فِي حَدِيثِ صَلَاةِ الْمِعْرَاجِ: «ثُمَّ قَالَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُحَمَّدُ مَدَّ يَدَكَ فَيَتَلَقَّاكَ مَاءٌ يَسِيلُ مِنْ سَاقِ عَرْشِي الْأَيْمَنِ. فَتَزَلُ الْمَاءُ فَتَلْقَيْتُهُ بِالْيَمِينِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَوَّلُ الْوُضُوءِ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ خَذْ ذَلِكَ فَأَغْسِلْ بِهِ وَجْهَكَ - وَعَلِمَهُ ذَلِكَ - فَإِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَظْمَتِي وَأَنْتَ طَاهِرٌ؛ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَيْكَ الْيَمِينِ وَالْيَسَارَ - وَعَلِمَهُ ذَلِكَ - فَإِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَتَلَقَى بِيَدَيْكَ كَلَامِي؛ وَأَمْسَحْ بِفَضْلِ مَا فِي يَدَيْكَ مِنَ الْمَاءِ رَأْسَكَ وَرِجْلَيْكَ إِلَى كَعْبَيْكَ - وَعَلِمَهُ الْمَسْحُ بِرَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ - وَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَمْسَحَ رَأْسَكَ وَأَبَارِكَ عَلَيْكَ. فَأَمَّا الْمَسْحُ عَلَى رِجْلَيْكَ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُوْطِنَكَ مَوْطَأً لَمْ يَطَّأهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَلَا يَطَّأهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ...» الحديث (1).

ص: 65

1- در کتاب علل الشرائع در ضمن حدیث نماز معراج آمده است: «... سپس پروردگرم عز و جل فرمود: ای محمد، دست خود را پیش ببر تا آبی که از ساق راست عرش من جاری است به تو برسد». پس آب فرو ریخت و من دست راست خود را بدان زد، از این رو آغاز وضو با دست راست شد. سپس فرمود: ای محمد، آن آب را بگیر و با آن روی خود بشوی - و شستن صورت را به حضرتش تعلیم داد - زیرا که تو می خواهی در حال پاکی به عظمت من نظر کنی. سپس ذراع راست و ذراع چپت را بشوی - و نحوه شستن را به او تعلیم داد - که تو می خواهی با دو دستت کلام مرا دریافت کنی. و با باقیمانده آب دستانت سرت و دو پایت را تا قوزک مسح کن - و نحوه مسح سر و پا را بدو آموخت - و فرمود: من می خواهم سرت را مسح کنم و بر تو مبارک گردانم. و اما مسح بر دو پایت (برای این است که) می خواهم قدمت را بر جایی بگذارم که پیش از تو کسی بر آن گام نگذاشته و کسی جز تو بر آن گام نخواهد گذاشت». حدیث ادامه دارد. (علل الشرائع، ص 314، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 79، ص 240، حدیث 1)

تو نیز، ای شفیق عرفانی و رفیق ایمانی، تأسی کن به سرحلقه اهل معرفت و یقین؛ و دست راست خود را به سوی رحمت حق دراز کن و از آب نازل از ساقِ ایمنِ عرشِ رحمت تلقی کن، که حق تعالی دست خالی فقراء الی الله را رد نمی فرماید و کشکول گدایی ارباب حاجت را تهی بر نمی گرداند. پس، از آن آب رحمت بردار و روی آلوده به توجه به دنیا، بلکه به ماسوا را شست و شو ده، چه که با این قذارت و آلودگی، به عظمت حق نتوان نظر کرد: «فَإِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ضَرَّتَانِ»⁽¹⁾. پس دست های خود را از مرفقِ رؤیتِ حول و قوه تا اصابع مباشرت به رؤیت اثبت و انانیت تغسیل کن: «فَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»⁽²⁾؛ چه که با این کثافتِ استقلالِ نفس، مس کتاب حق نتوان کرد، قال تعالی: (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا

ص: 66

1- «دنیا و آخرت هووی یکدیگرند». (عوالي اللآلی، ج 1، ص 277، حدیث 106؛ نهج البلاغه، ص 486، حکمت 103 «با اندکی اختلاف»)

2- «هیچ جنبشی و هیچ نیرویی نیست مگر از خدا».

الْمُطَهَّرُونَ(1)، و با فضل آن، مسح رأس خود کن و علو و عظمت و تکبر را از سر بنه تا ممسوح به دست حق گردی؛ و تفکر در غیر و غیریت را از سر بیرون کن تا به برکات حق مبارک شوی؛ و تطهیر کن پای تردد در شؤون کثرت را، تا محرم محفل انس شوی؛ و قدم به فرق خود نه، تا لایق بساط عظمت گردی.

فصل پنجم: در اسرار ستر عورت است

معنای ستر عورت نزد خاصه، عامه، اخص خواص، اهل ایمان

و آن نزد عامه، ستر مقابح بدن است از ناظر محترم و در حال صلوات.

و در نزد خاصه، ستر مقابح اعمال است به لباس تقوا که خیر البسه است، مطلقاً، و در وقت حضور در محضر مقدس، بالخصوص.

و در نزد اخص خواص، ستر مقابح نفوس است به لباس عفاف.

و در نزد اهل ایمان، ستر مقابح قلوب است به لباس طمانینه.

و در نزد اهل معرفت و کشف، ستر مقابح سر است به لباس شهود.

و در نزد اهل ولایت، ستر مقابح سر سر است به لباس تمکین، و سالک چون بدین مقام رسید، ستر جمیع عورات خود را نموده و لایق محضر شده و از برای او دوام حضور است.

مراتب ستاریت حق جل و علا

و حق تعالی - جلّت رحمته و وسعت ستاریته - ستار جمیع عورات و مقابح خلق است به کرامت نمودن این نوع بشری را به البسه گوناگون که آنها را از مقابح ظاهریه بدنیه ستر نماید. و ستر فرموده مقابح اعمالی را به پرده ملکوت؛ و اگر این پرده ستاریت ملکوتیه بر صور اعمال ما بندگان نبود و صورت غیبیه آنها

ص: 67

1- «جز پاکان آن را مس نمی کنند». (الواقعة (56): 79)

ظاهر می شد، در همین عالم رسوا و خوار می شدیم؛ لکن حق تعالی - جلّ شأنه - با ستّاریت خود، آنها را از انظار اهل عالم مستور فرموده؛ و ستر فرموده مقابح اخلاقی و ملکوت ملکات خبیثه ما را به این صورت معتدله مستقیمه ملکیه؛ و اگر هتک فرموده بود این ستر را، و صور ملکات اخلاق ظاهر می شد، هر يك، به يك صورت مناسبه با آن ملكه باطنیه بودیم؛ چنانچه در غیر این عالم که وقت ظهور سراير است و یوم بروز ملکات است، چنین خواهد شد؛ و فی الحدیث: «يُحْشَرُ بَعْضٌ عَلَى صُورٍ تَحْسُنُ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ» (1).

و در کافی شریف است که: «متکبر محشور شود به صورت مورچه ضعیفی، و پایمال خلاق گردد تا مردم از حساب فارغ شوند» (2).

بالجمله، این صورت انسانی، پرده ستّاریت حق است به روی عورات باطنیه ما؛ چنانچه ستر مقابح قلوب و اسرار را فرماید به ستّاریت افعالیه و اسمائیه و ذاتیه از همه موجودات ملکیه و ملکوتیه، به حسب مراتب آنها، و بر سالك سبیل آخرت و مجاهد فی سبیل الله لازم است که ستر عورات باطنیه و سرّیه خود را بنماید به تمسک به مقام غفّاریت و ستّاریت حق؛ و به تحقق به حقیقت توبه و ورود به منزل انابه، خود را و عورات خود را مستور نماید، و ما شرح بعض مراتب توبه را در شرح اربعین (3) دادیم.

ص: 68

-
- 1- «برخی از مردم به شکلی محشور می شوند که میمون ها و خوک ها در مقایسه با آنها زیبا به شمار می آیند». (کلمات مکنونه، ص 70؛ علم الیقین، ج 2، ص 901، در هر دو مصدر: «بعض الناس» آمده است)
 - 2- الکافی، ج 2، ص 311، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر»، حدیث 11.
 - 3- ر.ک: شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی، حدیث 17.

وصل: [حدیثی جامع در باب لباس و ستر ظاهر و باطن]

عَنْ مَصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَزَيْنَ اللَّبَاسَ لِلْمُؤْمِنِينَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَأَنْعَمَهُ الْأَيْمَانَ؛ قَالَ اللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ: (وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ) وَأَمَّا اللَّبَاسُ الظَّاهِرُ فَنِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ يَسْتُرُ عَوْرَاتِ بَنِي آدَمَ؛ وَهِيَ كَرَامَةٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهَا عِبَادَهُ ذُرِّيَّةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يُكْرَمْ غَيْرُهُمْ؛ وَهِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آلَةٌ لِإِدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. وَخَيْرُ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ وَطَاعَتِهِ وَلَا يَحْمِلُكَ فِيهَا إِلَى الْعُجْبِ وَالرَّنَاءِ وَالتَّزْيِينِ وَالْمُفَاخَرَةِ وَالْخِيَلَاءِ، فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَمُورِثَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ. فَإِذَا لَبَسْتَ ثَوْبَكَ فَادْكُرْ سِتْرَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ، وَالْبَسْ بَاطِنَكَ بِالصَّدْقِ كَمَا أَلْبَسْتَ ظَاهِرَكَ بِثَوْبِكَ؛ وَلْيَكُنْ بَاطِنُكَ فِي سِتْرِ الرَّهْبَةِ وَظَاهِرُكَ فِي سِتْرِ الطَّاعَةِ. وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ خَلَقَ أَسْبَابَ اللَّبَاسِ لِيَسْتُرَ الْعَوْرَاتِ الظَّاهِرَةَ وَفَتَحَ أَبْوَابَ التَّوْبَةِ وَالْأَعْنَابَةَ لِيَسْتُرَ بِهَا عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَخْلَقَ السُّوءَ وَلَا تَفْضَحْ أَحَدًا حَيْثُ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمَ مِنْهُ. وَاشْتَغَلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ وَاصْطَفَحْ عَمَّا لَا يَعْنِيكَ حَالُهُ وَأَمْرُهُ. وَاحْذَرُ أَنْ تَفْنَى عَمْرَكَ لِعَمَلِ غَيْرِكَ وَيَتَجَرَّ بِرَأْسِ مَالِكَ غَيْرِكَ وَتَهْلِكَ نَفْسُكَ؛ فَإِنَّ نِسْيَانَ الذُّنُوبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبَةِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْعَاجِلِ وَأَوْفَرِ أَسْبَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْأَجْلِ. وَمَادَامَ الْعَبْدُ مُشْتَغَلًا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَعْرِفَةِ عُيُوبِ نَفْسِهِ وَتَرْكِ مَا يَشِينُ فِي دِينِ اللَّهِ فَهَوَّ بِمَعْزِلٍ عَنِ الْآفَاتِ، خَائِضٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُورُ بِجَوَاهِرِ الْفَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ؛ وَمَادَامَ نَاسِيًا لِدُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعُيُوبِهِ رَاجِعًا إِلَى حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ لَا يُفْلِحُ إِذَا أَبَدًا» (1).

صَدَقَ وَلِيُّ اللَّهِ.

ص: 69

1- امام صادق علیه السلام فرمود: «آراسته ترین جامه ها برای مؤمنان جامه پرهیزکاری است؛ و نرم ترین آنها، جامه ایمان است. خدای عز و جل فرموده است: "و لباس تقوا بهترین است". اما جامه ظاهر (بدن) نعمتی است از جانب خدا که عورات (شرمگاه های) بنی آدم را می پوشاند و کرامتی است که خدا بندگان خود - فرزندان آدم علیه السلام - را بدان گرامی داشت و به دیگران چنین کرامتی نفرمود. این جامه برای مؤمنان وسیله ای است برای انجام دادن آنچه خدا بر آنان واجب فرموده است. و بهترین لباس تو آن است که تو را از خدا عز و جل باز ندارد، بلکه به سپاس و یاد خدا و طاعت او نزدیک سازد؛ و تو را به خودپسندی، خودنمایی، خودآرایی و فخرفروشی و تکبر سوق ندهد، که اینها همه از آفات دین و موجب قساوت قلب هستند. پس چون جامه ات را پوشیدی به یاد آر پوشیده داشتن خدای تعالی گناهان تو را به رحمت خود. و باطن خود را به جامه راستی پوشان آن چنان که ظاهر خود را به جامه می پوشانی، و باید باطن تو در پوشش ترس (از خدا) و ظاهر در پوشش طاعت خدا باشد. و از فضل خدا عز و جل عبرت بگیر که وسایل پوشش را آفرید تا عورات ظاهر را بپوشانی و درهای توبه و بازگشت را بگشود تا عورت های باطنی چون گناهان و اخلاق بد را بدان بپوشانی. و هیچ کس را رسوا مکن زیرا خداوند رسوایی تو را که بزرگ تر از رسوایی او است، مستور داشته. و به عیب خویشتن پرداز، و از آنچه که حال و امرش به تو مربوط نمی شود درگذر. و پرهیز از این که عمر خود را برای عمل دیگران تباه سازی و با سرمایه تو دیگری سودا کند و تو خود هلاک گردی، که همانا فراموش کردن گناهان از بزرگ ترین کیفیهای خداوند تعالی در حال [دنیا] و بیشترین اسباب کیفر در آینده [آخرت] است؛ و تا هنگامی که بنده به طاعت خدا و بازشناسی عیب های خود و ترک آنچه که در دین خدا زشت شمرده شده مشغول است، از آفت ها به دور و در رحمت خدا غوطه ور است و به گوهرهای فواید حکمت و بیان دست می یابد؛ و تا وقتی که گناهان خود را فراموش کرده معایب خود را نداند و به جنبش و توان خود اعتماد داشته باشد، هرگز رستگار نخواهد شد.» راست گفت ولی خدا. (مصباح الشریعة، ص 30، الباب الثالث عشر فی اللباس؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 60، الباب السابع فی اللباس)

تفکر و تدبیر در این کلام جامع، برای اهل معرفت و اصحاب قلوب، فتح

ص: 70

ابوابی از حکم و معارف می کند، و کیفیت معاملهٔ بندگان را با حق تعالی نشان می دهد.

سالك الى الله و مجاهد طريق معرفت بايد در هيچ حالي از احوال و طوري از اطوار، از وظيفهٔ عبوديت و حفظ محضر ربوبيت - جلّت عظمت - غفلت نکند؛ حتی در امور عاديّه و آداب معاشرت حظّ قلوب و ارواح را عطا کند، و حق تعالی و نعم و عطیات او را در هر چیز مشاهده کند. پس، در وقت پوشیدن لباس ظاهر، از لباس تقوا و ايمان و معرفت، که خير البسه هستند، غفلت نکند؛ و چنانچه با لباس ظاهر ستر عورت ظاهري کند، با آن البسه ستر عورات باطنه، که قباحت و زشتی آنها بالاتر است، نماید، و کرامات حق تعالی و الطاف آن ذات مقدّس را منظور کند؛ و لباس ظاهر را برای اداء وظيفهٔ عبوديت، و لباس باطن را برای آداب حضور در محضر ربوبيت بپوشد.

و در البسهٔ ظاهريه و باطنيه، بهترين آنها آن را داند که او را به ياد حقّ آورد و از ذکر او غافل نکند.

پس، در مادّه و هيئت لباس ظاهر، اختيار چيزی کند که اسباب سرکشی نفس نشود و مورث غفلت از حق نگردد و او را در زمرهٔ اصحاب عُجب و رياه و مفاخرت و تکبر و تزین منسلک نکند؛ و ملتفت باشد که رکون به دنيا - حتی در اين امور - را در قلب تأثيرات غريبی است که موجب هلاکت آن است؛ و بداند که اين آثاری که در نفس به واسطهٔ بعض البسهٔ فاخره حاصل می شود، از آفات دين و مورث قسوت قلب است که خود از امّهات امراض باطنيه است.

و در البسهٔ باطنيه خیلی اهتمام کند که شيطان و نفس اماره را در ان (1) آنها

ص: 71

1- در نسخه اصلی به همین شکل ثبت شده است.

تصرفی نشود، و او را مبتلا به عجب و ریاء و سرکشی و افتخار نکند، و بر بندگان خدا به دین خود یا به تقوا و طاعت و کمال و معرفت و علم افتخار ننماید، و تکبر نفروشد، و از عواقب امر خود و مکر الله ایمن نباشد، و بندگان خدا را، هر چند در لباس او باش و اهل معصیت هستند، حقیر نشمارد؛ که اینها از مهلکات نفس است و موجب عجب به ایمان و اخلاق و اعمال است که سرچشمه همه مفاسد است.

و در وقت پوشیدن لباس، متذکر حق شود و رحمت های ظاهره و باطنه او که ستر ذنوب او فرموده به رحمت خود؛ و با حق تعالی به اخلاص و صدق معامله کند؛ و ظاهر را به ستر طاعت، و باطن را به ستر خوف و رهبت، مزین نماید؛ و متذکر عنایات حق شود که اسباب ستر عورات ظاهره و باطنه را مرحمت فرموده، و راه توبه و انابه را به روی بندگان مفتوح فرموده، که به ستر غفاریت و ستاریت حق، خود را مستور کنند و عیوب خود را بپوشانند.

و چنانچه حق تعالی ستار عیوب بندگان است، ستاران را دوست دارد و از هتك ستور بیزار است، پس سالك الى الله ستار عیوب بندگان خدا است، و عمر خود را در كشف ستر مردم تلف نکند و چشم خود را از عورات و عیوب بندگان خدا بپوشد و هتك ستر کسی نکند و پرده ناموس احدی را ندرد؛ چنانچه خداوند ستار ستر عیوب او را، که از دیگران بزرگ تر و فضیح تر است، فرموده؛ و بترسد از اینکه اگر پرده عیوب کسی را بدرد، حق تعالی پرده ستاریت از بعض اعمال و اخلاق او بردارد و در میان جمع او را رسوا و خوار نماید.

و مسافر طریق آخرت، مطالعه در عیوب و عورات خود، او را از عیوب دیگران مشغول می کند، و تجسس اموری که به حال او فایده ندارد یا ضرر دارد نمی کند، و عمل خود را رأس المال تجارت دیگران قرار نمی دهد به واسطه

غیبت و هتك ستر؛ و از عیوب و ذنوب خود هیچ گاه نسیان نمی کند؛ که نسیان گناهان از بزرگ ترین عقوبات حق است در دنیا که انسان را از جبران آنها باز می دارد، و از بزرگ ترین اسباب عقاب است در آخرت.

و تا بنده خدا به طاعت حق و مداقه در احوال خود و مطالعه در معایب نفس مشغول است، و از آنچه در دین خدا عار است برکنار است، از آفات دور و در دریای رحمت حق مستغرق، و به گوهرهای حکمت فائز است؛ و اگر نسیان ذنوب خود کرد و از معایب خود غفلت ورزید و خودبین و خودخواه شد و اعتماد به حول و قوه خود کرد، رستگاری نخواهد دید و به فلاح نائل نشود.

فصل ششم: در ازاله نجاست

اشاره

فصل ششم در ازاله نجاست از بدن و لباس و تخلیه جوف از ارجاس و باطن از وسواس خناس است

نجاست دوری از محضر انس و مهجوری از مقام قدس است، و منافی با نماز است که معراج وصول مؤمنین و مقرب ارواح متقین است.

مقصود از ازاله نجاست از نظر عامه، خاصه، و اهل معرفت و اصحاب قلوب

و آن پیش عامه، قذارات معهوده است؛ و پیش خاصه، قذارات معنویه است؛ و پیش اهل معرفت و اصحاب قلوب، همه عالم است به جنبه سوائیت که مظهر شیطان رجس نجس است؛ و در آداب خلوت وارد است: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ الْحَبِيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»⁽¹⁾؛

ص: 73

1- «به نام خدا و به (ذات مقدس) خدا، پناه می برم به خدا از پلید ناپاک، خبیث خیانت آور، شیطان رانده شده (از درگاه خدا)». (من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 16، حدیث 2؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 308؛ «کتاب الطهارة»، «أبواب أحكام الخلوّة»، باب 5، حدیث 8)

وقال، تعالی شأنه: (وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ)(1).

مراتب ازاله رجس (ظاهری و باطنی)

پس، آنچه منافات دارد با محفل انسِ محبوب و مجلس قرب دوست، از خود دور کن و خود را از آن مهجور. هجرت کن از رجس ظاهری به تنظیف بدن و لباس و به تخلیه جوف از اذای رجز شیطان، که فضول مدینه فاضله است؛ و از رجس باطنی، که مفسد مدینه عظماء و امّ القری است، به تخلیه تامه و تصفیة کامله؛ و از اصل اصول و شجره ملعونه خباثت، به هجرت از ائیت و انانیت و ترك غیر و غیریت؛ و چون بدین مقام رسیدی، از تصرف شیطان خبیث مخبث خارج شدی، و از رجز و رجس هجرت کردی، و لایق حضور درگاه جلیل و مخلع شدن به خلعت خلیل گردیدی؛ و يك ركن هجرت و مسافرت الی الله و معراج وصول حاصل شده، که آن خروج از منزلگاه و بیت نفس است. و باقی مانده رکن دوم، که در اصل نماز حاصل شود، و آن حرکت الی الله و وصول به باب الله و فناى به فناء الله است. قال تعالی: (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)(2).

پس، معلوم شد که این سفر معنوی و معراج قرب حقیقی را دورکن است، که يك ركن آن در باب طهارات حاصل شود، که سرّ آن تخلیه، و سرّ سرّ آن تجرید، و سرّ مستسرّ آن تنزیه، و سرّ مقنع به سرّ آن تنزیه از تنزیه و تقیید است؛ و رکن

ص: 74

1- «و از پلیدی دوری کن». (المدتّر (74): 5)

2- «آن کس که از خانه اش هجرت کننده به سوی خدا و رسول او خارج شود، آنگاه مرگ او را دریابد، همانا پاداش او بر خدا لازم شده است». (النساء (4): 100)

اعظم آن در باب صلوات حاصل شود، که سرّ آن تجلیه، و سرّ سرّ آن تفرید، و سرّ مستسرّ آن توحید، و سرّ مقنع به سرّ آن تنزیه از توحید و تقیید است، «فَادْفَعِ

السُّرَّاجِ، فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ» (1).

و اگر روزگار به عارفی ربّانی مهلت دهد، می تواند تمام منازل سائرین و معارج عارفین را، از منزلگاه یقظه تا اقصای منزل توحید، از این معجون الهی و حبل متصل بین خالق و مخلوق خارج کند؛ ولی این آرزو از نطق بیان ما بیرون و از حوصله کلام ما افزون است.

فصل هفتم: در مکان مصلی است

اشاره

و آن پیش عامّه، مشهور است و شرایط آن در کتب فقهیه مسطور.

مراد از مکان مصلی نزد عامه، و اهل معرفت

و در نزد اهل معرفت، همه عالم است و مصلی تمام موجودات است؛ و در

ص: 75

1- «چراغ دور کن [خاموش کن] که سپیده دمید». (در کتبی که این جمله نقل شده به جای کلمه «ادفع»، «اطفی» نوشته شده است).
«آورده اند که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر شتر نشسته کمیل را بر عقب سر خود سوار کرده بود. کمیل سؤال نمود: یا امیرالمؤمنین ما الحقیقه؟ فقال علیه السلام: «ما لك والحقیقه؟» فقال کمیل: «اولست صاحب سرك؟ قال: «بلى ولكن یرشح علیك ما یطفح منی». قال: أو مثلك یحیب سائلاً؟ فقال علیه السلام: «الحقیقه کشف سد بحات الجلال من غیر اشاره». فقال کمیل: زدنی بیانا. فقال: «محو الموهوم مع صحوا المعلوم». فقال: زدنی بیانا. فقال: «هناك الستر بغلبه السر». فقال: زدنی بیانا. فقال: «نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید اثاره». قال: اطفی السراج فقد طلّع الصبح». (مجالس المؤمنین، ج 2، ص 11؛ کلمات مکنونه، ص 30؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 382)

اسرار قرائت می آید(1) - ان شاء الله - که جمیع عالم وجود به هویت وجودیه حامد و ثناگوی مقام مقدّس حقّ تعالی هستند، و خاضع و عابد درگاه اویند. و در اینجا باید دانست که عرشِ تحقّقِ قِبَهُ معبد موجودات است؛ و اَرْضِ تعینِ سجده گاه آنان است؛ و تمام موجودات در آن معبد در تحت قِبَهُ محضر ربوبیت، به عبادت حقّ مشغولند و حق جو و حق خواه و حق پرستند؛ «دل هر ذره را که بشکافی» به واسطه نور فطرت الله که آنها را دعوت برای خضوع کامل مطلق کند «آفتابیش در میان بینی»(2)؛ (يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)(3)؛ (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ)(4).

بیان اینکه نزد اهل ولایت معبد حقّ تعالی جمیع تعینات اسمائی و افعالی است

و در نزد اهل ولایت، جمیع تعینات اسمائی و افعالی، معبد حقّ تعالی است و مصلیّ خود ذات مقدّس است. پس در تعینات اسمائی و صفاتی، مصلیّ حق است و مکان صلاتش نفس تعینات، و تعین اسم اعظم کعبه است؛ و فی الحدیث: «لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»(5) و در تجلّی فعلی به فیض مقدّس اطلاقی، مکان مصلیّ تعین عالم است، و حق تعالی مصلیّ

ص: 76

1- ر.ك: صفحه 110.

2- «دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی». دیوان هاتف اصفهانی، ص 50

3- «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است او را تسبیح می گویند». (الحشر (59): 24)

4- «هیچ چیزی نیست مگر آن که با حمد و سپاس او تسبیح گوید، اما شما تسبیح آنان را نمی فهمید». (الإسراء (17): 44)

5- «هیچ ستایشی تو را نتوانم کرد؛ تو همان گونه هستی که خود خویشتن را ستودی». (نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم.

الكافي، ج 3، ص 324، «كتاب الصلاة»، «باب السجود والتسبيح والدعاء...»، حدیث 12؛ عوالي اللآلي، ج 4، ص 113 حدیث 176؛

كنز العمال، ج 2، ص 677، حدیث 5049

است در این تجلّی فعلی؛ و فی الحدیث: «إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي... يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»⁽¹⁾؛ و انسان کامل و نبی ختمی - صلی الله علیه و آله - کعبه است؛ و فی القدسیات: «لا یسْعُنِی اَرْضِی و لا سَمَائِی وَلَکِنْ یَسْعُنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ»⁽²⁾.

پس، تعین عالم در تجلّی ظهوری و قوس نزولی معبد حق، و حق تعالی عابد و معبود است؛ و در تجلّی غیبی و قوس صعودی معبد موجودات، و عابد مظاهر، و معبود ظاهر است؛ و در مملکت وجود انسانی، که خلاصه کائنات و کون جامع است، مظاهر قوای ملکوتیه و جنود الهیه مساجد عبادات آنان و معابد خضوع و ثنای آنهاست؛ و در انسان کامل، به حسب ظهور حق در مظهر اتم، حق عابد و معبود است، و انسان از تعین اقصای قلبی غیبی تا منتها تعین شهادت، مسجد ربوبیت است به حسب تجلیات ذاتی و اسمائی و افعالی؛ و در قوس صعودی معبود، و انسان کامل با جمیع جنود الهیه عابدند.

وصل: بیان آداب ورود به مسجد

وصل: [بیان آداب ورود به مسجد]

عَنْ مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ، فَأَعْلَمِ أَنَّكَ قَصَدْتَ مَلِكًا عَظِيمًا (خ.ل: باب مَلِكٍ عَظِيمٍ) لَا يَطَأُ بَسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، وَلَا يُؤَذَّنُ لِمَجَالِسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ. فَهَبِ الْقُدُومَ إِلَى بَسَاطِ خِدْمَتِهِ هَيِّبَةَ الْمَلِكِ، فَإِنَّكَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ

ص: 77

1- «همانا پروردگار تو مصلی است و می فرماید: "منزه و مقدس است پروردگار ملائکه و روح". (الکافی، ج 1، ص 443، «کتاب الحجة»)، «باب مولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم»، حدیث (13)

2- در احادیث قدسی آمده است: «نه زمین من و نه آسمان من گنجایش مرا ندارد، اما قلب بنده مؤمنم گنجایش مرا دارد». (عوالي اللآلی، ج 4، ص 7، حدیث 7؛ بحار الأنوار، ج 55، ص 39؛ جامع الأسرار، ص 557)

إِنْ عَفَلْتَ. وَاعْلَمْ، أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ مَعَكَ وَبِكَ؛ فَإِنْ عَطَفَ عَلَيْكَ فَبِقَضِّهِ لِيهِ وَرَحْمَتِهِ قَبْلَ مِنْكَ يَسِيرَ الطَّاعَةِ وَأَجْزَلَ لَكَ عَلَيْهَا ثَوَاباً كَثِيراً؛ وَإِنْ طَالَ بِكَ بِاسْتِحْقَاقِهِ الصَّدَقَ وَالْأَخْلَاصَ، عَدِلاً بِكَ، حَبَبَكَ وَرَدَّ طَاعَتِكَ وَإِنْ كَثُرَتْ؛ فَهُوَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ. وَاعْتَرَفَ بِعَجْزِكَ وَتَقْصِيرِكَ (خ. وَاِنْ كَسَارِكَ) وَفَقَّرَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ فَإِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ لَهُ وَالْمُؤَانَسَةِ بِهِ. وَاعْرِضْ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ، وَلْتَعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَعَلَانِيَتُهُمْ. وَكُنْ كَافِقَرٍ عِبَادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ. وَأَخْلِ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَحْبِبُكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَالْأَخْلَصَ. (خ. وَأَنْظُرْ مِنْ أَيِّ دِيْوَانٍ يَخْرُجُ إِلَيْكَ). فَإِنْ ذُقْتَ مِنْ حَلَاوَةِ مُنَاجَاتِهِ (خ. وَلَذِيذِ مُخَاطَبَاتِهِ) وَشَدَّ رِبْتِ بِكَاسِ رَحْمَتِهِ وَكَرَامَاتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبَالِهِ (خ. عَلَيْكَ) وَإِجَابَاتِهِ فَقَدْ صَدَّقْتَ لِحَدِّمَتِهِ، فَادْخُلْ فَلَكَ الْأَذْنُ وَالْأَمَانُ، وَالْأَقْفَفُ وَوُفُوهُ مُصَدِّقٌ (خ. مِنْ) قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحَيْلُ وَقَصُرَ عَنْهُ الْأَمَلُ وَقُضِيَ عَلَيْهِ الْأَجَلُ. فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْأَلْتِجَاءِ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ (خ. وَاللُّطْفِ) وَوَقَّفَكَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى؛ فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرَامَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَرِّينَ إِلَيْهِ (خ. الْمُحْتَرِقِينَ عَلَى بَابِهِ لِطَلْبِ مَرْضَاتِهِ). قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (أَمَّنْ يُحِبُّ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا) (1).

ص: 78

1- «امام صادق علیه السلام فرمود: چون به در مسجد رسیدی، بدان که پادشاه بزرگی [نسخه: درگاه پادشاه بزرگی] را قصد کرده ای که بر دربار او جز «مطهرین» گام نهند و برای مجالست با او جز به «صدیقین» اجازه داده نمی شود؛ پس بيمناک پای بر آستان او نه، بسان بيم از پادشاه، که اگر غفلت کنی در خطری بزرگ افتی. و بدان که او بر هر چه بخواهد تواناست: می تواند با توبه مقتضای عدالت رفتار کند، یا به تو فضل و کرم کند؛ پس اگر به تو مهر کند، به فضل و رحمت خود طاعت اندک را از تو قبول کند و در برابر آن پاداشی فراوان دهد؛ و اگر به مقتضای عدالت با تو صدق و اخلاصی را که شایسته آن است از تو طلب کند، محجوبت سازد و طاعتت را هر چند بسیار باشد رد می کند که او هر چه اراده فرماید انجام می دهد. و به ناتوانی، تقصیر [و شکسته دلی] و نیازمندیت در پیشگاه او اعتراف کن، زیرا که تو برای عبادت او و انس با او رو آورده ای و رازهای خود را بر او عرضه دار. و باید بدانی که نهان و آشکار هیچ يك از خلائق بر او پوشیده نیست. و در برابر او چونان نیازمندترین بندگان باش و دل از هر امر بازدارنده ای که تو را از پروردگارت محجوب کند تهی ساز که او جز پاک ترین و خالص ترین (عمل) را نمی پذیرد [نسخه: و بنگر که نام تو از کدام دفتر بیرون می آید]. پس اگر از شیرینی مناجات او [نسخه: و لذت گفتگوی با او] چشیدی و با جام رحمت و کرامات او از اقبال و اجابتش نوشیدی، شایسته ورود به خدمت او شده ای؛ پس در آی که اذن و امان یافته ای؛ ورنه همچون درمانده ای [نسخه: کسی] که راه های چاره بر او بسته شده به آرزو نرسیده و مهلتش [نسخه: بر او] پایان یافته است، بایست. پس، اگر خدا بداند که قلباً از سر صدق بدو پناه برده ای، به دیده مهر و رحمت [نسخه: و لطف] بر تو نظر کند و تو را بدانچه دوست می دارد و بدان راضی است موفق گرداند؛ که او بزرگواری است که کرامت بر بندگان که اضطرار خود نزد او برده اند [نسخه: و در طلب رضای او به درگاهش رو نهاده اند] را دوست می دارد. خداوند تعالی فرموده است: "کیست که درمانده را زمانی که او را بخواند اجابت می کند". (مصباح الشریعة، ص 130، الباب الواحد والستون في دخول المسجد؛ رسائل الشهيد الثاني، أسرار الصلاة، ص 118؛ بحار الأنوار، ج 80، ص 373، حدیث 40)

و این که این کلام شریف را تماماً نقل نمودم، برای آن است که برای ارباب مجاهده و ریاضت تعلیمی است جامع، و برای اهل معرفت و اصحاب سلوک باری است واسع.

و اهل معارف الهیّه چون مشاهده کردند که عالم مسجد ربوبیت است، باید مراقبت کنند که با طهارت و صفای ظاهر و باطن در آن قدم نهند، که بساط مقدّس حقّ را غیر مطهّرین نتوانند پای نهاد، و بار مجالست با او را جز به صدیقین مخلصین ندهند. پس، آنها در جمیع احوال خود را در خطر عظیم

ص: 79

می بینند و از غفلت محضر مقدّس مالک الملوك در وحشت هستند، و دل آنها از هیبت جلال مقدّس در طپش است که مبادا به عدل خود با آنها معامله فرماید و اخلاص و صدق مطالبه نماید و از بساط قرب محجوبشان نماید و از مجلس انس مردودشان فرماید. پس، اعتراف به عجز و تقصیر کنند و اقرار به فقر و فاقه نمایند و قلب خود را از شوغل و کثرات، که آنها را از محفل انس محجوب می کند و از توجّه به او صرف می نماید، خالی نمایند؛ چه که دانند جز قلب اَطهرِ اَخْلَصِ مقبول درگاه نشود؛ و چون هم آنها هم واحد شد و تکاثر اموال و اولاد آنها را به خود مشغول نکرد، لذت حلاوت مناجات را دریابند و از کأس رحمت و کرامت حق مست شوند و صالح خدمت و لایق انس گردند؛ پس با اذن و امان حق در بسیط عالم، که مسجد ربوبیت است، قدم زنند و تصرّفات آنها غاصبانه و جائزانه نباشد.

و آنان که این اذن و امان را تحصیل نمودند، غاصب بیت الله و ظالم به حق تعالی هستند. پس، آنها باید اضطراب خود را استشعار کنند و حيله و وسیله خود را منقطع دانند، و آرزوی خود را کوتاه شمارند، و صادقانه به مقام مقدّس حق - جلّ شأنه - از این تقصیر و قصور و نقص و فتور ملتجی شوند، و زبان حال و قلب آنها (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ) (1) شود؛ و چون حق تعالی صدق لهجه آنها را دید، نقص آنها را به رحمت خود جبران فرماید و توفیق تحصیل رضای خود را به آنها مرحمت نماید؛ «فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرَامَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَرِّينَ إِلَيْهِ» (2).

ص: 80

1- «یا کسی که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می رساند». (النمل (27): 62)

2- «قسمتی از روایت مصباح الشریعة». (ر.ک: صفحه 78)

اباحه مکان نزد خاصه، اهل معرفت و اولیا

و آن نزد خاصه، خروج از تصرف شیطان است به تعدی نکردن از حدود الهیه.

و پیش اهل معرفت، خروج از تصرف نفس است به عدم رؤیت حول و قوه خود.

و در نزد اولیاء، خروج از تصرف مطلق است در ذات و اسماء و صفات.

خروج قلب از تصرف شیطان و نفس و وقوع فتوحات ثلاثه

پس، مادامی که اعضاء و قلب در تصرف شیطان یا نفس است، معبد حق و جنود الهیه مغضوب است و عبادت حق تعالی در آنها صورت نگیرد و جمیع عبادات برای شیطان یا نفس واقع شود. و به هر اندازه که از تصرف جنود شیطان خارج شد، مورد تصرف جنود رحمانی شود تا آن که فتوحات ثلاثه (1) واقع شود یعنی: فتح قریب؛ که پیش ما فتح اقالیم سبعة است به اخراج جنود شیطانی از آنها، و نتیجه آن تجلی به توحید افعالی است: (نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ) (2)؛ و فتحِ مبین؛ که فتح کعبه قلب است به اخراج شیطان مؤسوس از آن: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا) (3)؛ و فتح مطلق؛ که ترك رسوم خلقیه و افنای تعینات شهادتیه و غیبیه است: (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ

ص: 81

1- ر.ك: صفحه سی مقدمه؛ اصطلاحات الصوفیه، ص 135 - 136؛ شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی، حدیث 21.

2- «نصرتی از جانب خدا و فتحی نزدیک است». (الصف (61): 13)

3- «ما برای تو فتح کردیم، فتحی آشکار». (الفتح (48): 1)

وَالْفَتْحُ(1)؛ و پس از این، فتح تمام تصرفات الهیه شود و نتیجه قرب نوافل حاصل شود؛ و تفصیل آن از حوصله این اوراق خارج است.

فصل نهم: در اسرار وقت است

وقت نماز در مسلک اهل عرفان و مشرب اصحاب ایقان

و آن در مسلک اهل عرفان و مشرب اصحاب ایقان، از اول استواء شمس حقیقت است در غایت ظهور آن به احدیت جمع اسماء که آن، وقت صلات ظهر است؛ که صلات ربّ است؛ و صلات رسول الله - صلی الله علیه و آله - در معراج است که مظهر استواء نور احدی و جمع احمدی است که خود عرش استواء رحمان است: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)(2)؛ و از این جا سرّ وقوع آن در معراج معلوم شود، با آن که معراج در شب واقع شده، تا اول طلوع شمس مالکیت از افق یوم القیامه که یوم اتیان یقین است: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)(3).

پس، از اول زوال استواء ظهور، که رو به احتجاب شمس احدیت در افق تعینات و امتداد اضلال است: (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ)(4)، تا آنجا که در تحت آفاق اجسام غروب کند، وقت نماز مقربین و اهل سابقه حسنا است: «إذا

ص: 82

1- «هنگامی که یاری خدا و پیروزی آمد». (النصر (110): 1)

2- «رحمان بر عرش استیلا یافت». (طه (20): 5)

3- «پروردگار خود را عبادت کن تا یقین بیاید». (الحجر (15): 99)

4- «آیا پروردگارت را نمی بینی چگونه سایه را کشید (گسترده)». (الفرقان (25): 45)

زَالَتْ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ»(1). و آن، وقت ظهر و عصر است که افضل صلاتند، و صلات وسطی از آن دو خارج نیست؛ گرچه اقرب در نظر فقاهت آن است که آن، نماز ظهر است؛ و در مسلك عرفان، هر دو صلات است به طریق ظاهری و مظهریت و اولیت و آخریت: «إِنَّمَا هِيَ أَزْبَعُ مَكَانَ أَزْبَعِ»(2)؛ و در اخبار از هر دو به صلات وسطی تعبیر شده.

و وقت صلات عصر، هنگام خطیئه آدم - علیه السلام - به ورود در حجاب تعین و میل به شجره طبیعت است.

و اما صلات عشاءین، در اوقاتِ ظلمتِ دیجورِ طبیعت و احتجاب تامّ شمس حقیقت است، برای خروج از این ظلمت به توبه صحیحه از خطای غریزی ابوالبشر - علیه السلام - به صلات مغرب؛ و خروج از ظلمات قبر و صراط و قیامت، که بقایای ظلمت طبیعت است، به طریق مشایعت؛ چنانچه در حدیث اهل بیت عصمت و طهارت است که مغرب وقتی است که آدم توبه کرد، پس سه رکعت نماز خواند، یکی برای خطیئه خود، و یکی برای خطیئه حوا - علیها السلام - و یکی برای توبه خود، و نماز عشا برای آن است که قبر و قیامت را ظلمتی است که به آن نماز رفع شود، و صراط برای آنها نورانی گردد(3).

ص: 83

-
- 1- «چون خورشید به حد زوال رسید دو وقت (ظهر و عصر) فرا رسیده است». (من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 140، حدیث 3؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص 125، «کتاب الصلاة»، «أبواب المواقیت»، باب 4، حدیث 1)
 - 2- «همانا آن چهار (رکعت) به جای چهار (رکعت) دیگر است». (الکافی، ج 3، ص 291، «کتاب الصلاة»، «باب من نام عن الصلاة أو سها عنها»، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 3، ص 291، «کتاب الصلوة»، «أبواب المواقیت»، باب 63، حدیث 1)
 - 3- الأمالی، صدوق، ص 159، حدیث 1.

و اما صلوات فجر از اول بروزِ آثارِ یوم الجمع است تا طلوع آفتاب حقیقت از افق یوم القیامه، و وقتی طلوع حاصل شد، تکلیف منقطع شود و بساط لیل برچیده شود و سرّ (مالکِ یوم الدین) (1) واضح گردد.

و به بیان دیگر، به لسان اهل معرفت، از اول زوال نور حقیقت از مرتبه استوائیه، و غروب آن در تحت آستار خلقیه، که مبدأ لیلۃ القدر است، تا منتهای احتجاب آن به حجب تعینات، که نصف شب و آخر قوس نزولی و منتهای لیلۃ القدر است، وقت چهار نماز است که مختلط از جنبه حقی و خلقتی است که فرض الله و فرض النبی است: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ) (2).

و از ابتدای انحدر نجوم، که وقت رجوع شمس از حجب تعینات به سوی افق اعلاست، که مبدأ یوم القیامه است، تا طلوع آفتاب از افق یوم القیامه، وقت نوافل لیلیه است تا حکم لیل غالب است، و وقت فریضه صبح، که فرض الله صیرف است، می باشد آنگاه که حکم نهار غالب شد: (إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا) (3)؛ و پس از طلوع شمس آتَاكَ الْيَقِينُ وَ انْقَطَعَ السُّلُوكُ (4).

پس، تمام دایره وجود یک شب قدر محمّدی است، اگر قدر بدانی؛ و یک یوم القیامه احمدی است، اگر قیام به خدمت کنی.

وصل: در بیان مراقبت از وقت

بدان که مراقبت اوقات صلوات، که میقات حضور ربّ و میعاد جناب

ص: 84

1- الفاتحة (1): 4.

2- «نماز را از زوال خورشید (ظهر) تا زمان شدت تاریکی شب به پادار». (الإسراء (17): 78)

3- «همانا قرآن صبحگاه (نماز صبح) مشهود است». (الإسراء (17): 78)

4- «یقین آمدت و سیر به پایان رسید».

ربوبیت است، از مهمّات نزد اهل مراقبه است؛ که اهل مناجات و سلوک انتظار آن را می کشیدند و خود و قلوب خود را مستعدّ برای دخول آن می کردند، و با حال طهارت ظاهر و باطن از آن استقبال می نمودند، و از اشتغالات دیگر یکسره کناره می کردند، و قلب را به کلی منقطع از غیر و متوجّه به میعادگاه حق می کردند.

و از بعض زوجات رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل شده که «آن بزرگوار با ما مشغول صحبت بود و ما هم با او مکالمه می کردیم، همین که وقت نماز داخل می شد گویی ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناختیم و از هر چیز اشتغال خود را صرف می کرد و به حق مشغول می شد»⁽¹⁾.

و جناب مولی الموحّدين - علیه الصلاة والسلام - وقتی که وقت نماز می شد به خود می پیچید و متزلزل می شد. از آن حضرت سؤال شد: «چه می شود تو را یا امیرالمؤمنین؟» می فرمود: «آمد وقت امانتی که حق تعالی عرضه داشت بر آسمان ها و زمین و آنها ابا کردند از حمل آن و برحذر شدند از آن»⁽²⁾.

و جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - وقتی مهیای برای وضو می شد، رنگ مبارکش زرد می شد. سبب سؤال شد. فرمود: «آیا نمی دانید در حضور کی ایستادم؟»⁽³⁾.

ص: 85

-
- 1- عوالي اللآلي، ج 1، ص 324، حدیث 61؛ المصنّفات الأربعة، التنبیّات العلیّة، ص 38.
 - 2- عوالي اللآلي، ج 1، ص 324، حدیث 62؛ مستدرک الوسائل، ج 4، ص 99، «كتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 14.
 - 3- بحار الأنوار، ج 46، ص 73، حدیث 61.

و در احادیث است که «نشستن در مسجد برای انتظار نماز، عبادت است»(1).

بالجمله، آنها که عبادت حق و مناجات محبوب مطلق و مکالمه با مالک الملوک را تکلیف نمی دانستند و سربار خود نمی پنداشتند، اگر از اهل حبّ و عشق بودند، لذت مناجات حقّ و اشتیاق ملاقات محبوب را با ملک هستی بدل نمی کردند و با حق و عبادت او عشق بازی می نمودند، و اگر از اهل ایمان بودند، می دانستند که حیات عالم آخرت و سرمایه زندگانی آن نشئه به عبادت حق است، و بهشت جسمانی و حور و قصور آن، صور اعمال انسانی است: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)(2).

پس از آن که انسان ایمان به نتایج اعمال و اهمّیت آن آورد، البته از اوقات آن مراقبت می کند؛ و ما پیش از این بیان کردیم(3) که یکی از اسرار بزرگ عبادات، آن است که هر يك را در قلب تأثیر و صورتی است که آن را نورانی کند، و جنبه مُلک را خاضع پیش حضرت ملکوت نماید، و حالت انقیاد کامل از برای جنود نفس نسبت به روحانیت پیدا شود، و اراده نفس مستقل گردد، و هر يك این امور از مهمّات است که در عوالم غیبیه تأثیرها دارد؛ و صورت غیبی بعضی از آنها بهشت صفات است که از بهشت اعمال بالاتر است، و این نتایج بر اعمال و خصوصاً بر نماز، که خیر اعمال است، مترتب نشود مگر آن که انسان آنها را از روی تفکّر و تدبّر و حضور قلب آورد.

ص: 86

-
- 1- بحار الأنوار، ج 80، ص 380، حدیث 47؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص 116، «کتاب الصلاة»، «أبواب المواقیب»، باب 2، حدیث 4.
 - 2- «پس هر کس به سنگینی ذره ای خیر انجام دهد آن را می بیند؛ و هر کس به سنگینی ذره ای شرّ انجام دهد آن را خواهد دید». (الزلزلة (99): 7 - 8)
 - 3- ر.ک: صفحه 33.

و از اموری که انسان را اعانت کامل کند بر تحصیل حضور قلب، مراقبه از وقت است که عهد معهود و میعاد موعود حق است، و شخص سالک الی الله و مجاهد فی سبیل الله اگر نتوانست تمام اوقات خود را به حق دهد، لا اقل این پنج وقت را که حق تعالی به او وقت داده و دعوت برای ملاقات فرموده، باید مراقبت کند و از حق تعالی به جان و دل تشکر کند که او را اجازه ورود در مناجات داده، و بار خدمت در مجلس انس و محفل قدس داده. پس، از آن غفلت نکند و از وعده گاه حق تخلف نرزد، شاید مواظبت بر اوقات و مراقبت از میعاد ملاقات، که در اول امر بی مغز و صوری است، به توفیق حق و دستگیری آن ذات مقدّس - جلّ شأنه - حقیقت پیدا کند و با مغز شود؛ آن وقت به لذت مناجات و انس با محبوب نائل شود و سرّ حقیقی عبادت را دریابد و فتح ابواب عبادت روح و قلب بر او گردد و رفته رفته جنود الهیه را در مملکت وجود خود قائم به عبادت حق ببیند، و کشف نمونه ای از سُبُحات جمال و جلال بر قلب او شود و به اول جلوه توحید افعالی نائل گردد، و پس از آن برای او راه سلوک الی الله مفتوح شود، و لیاقت ورود در صلوات حقیقی پیدا کند، باذن الله تعالی.

فصل دهم: در سرّ استقبال به کعبه است

که امّ القری است و مرکز بسط ارض است: (وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا) (1). ویدُ الله وِبِحِيَالِ الله وِبِحِيَالِ بَيْتِ الْمَعْمُورِ است که سرّ قلب و در سماء رابعه است. پس، کعبه امّ القری سرّ آن بیت المعمور است که سرّ قلب است و سرّ سرّ آن، ید

ص: 87

1- «و زمین را پس از آن بگسترانید». (النازعات (79): 30)

اللّه؛ و سرّ مُستسرّ آن، اسم اللّه الاعظم است.

پس، اهل معرفت و اصحاب قلوب سرایت دهند حکم توحید را از سرّ به علن و از باطن به ظاهر؛ چنانچه در سرّ قلب خود جهات متشتمه را فانی در وحدت تامه کنند و سرّ (كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ) (1) را دریابند در ظاهر، جهات متشتمه شرقیه و غربیه را در امّ القری که مرتبه و وسطیت را دارد و غیر شرقی و غیر غربی است فانی کنند و سرّ «حیال اللّه» و «حیال بیت المعمور» را دریابند.

و در نماز اولیاء توجه به قبله، ظهور سرّ احدیت است در ملک بدن، چه که به سرّ وجودی و جهه احدیه غیبیه را شهود کنند و بدان توجه نمایند، و سرّ (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) (2) را مشاهده کنند و سرّ (لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ) را دریابند، و به مرتبه لطیفه اخفویه (3) به احدیت جمع اسماء ذاتیه که لیس لها غَرْبِيَّةٌ غَيْبِ الدَّاتِ وَلَا شَرْقِيَّةٌ ظُهُورِ كَثْرَةِ الاسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ (4) توجه کنند و به مقام سرّ روح به حضرت جمع واحدیت، که مقام اسم اللّه الاعظم است و شرقی ظهور و غربی بطون نیست، توجه نمایند و به مقام قلب به سرّ بیت المعمور، که مقام تجلی فعلی اسم اعظم است، توجه نمایند و سرّ (لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ) را دریابند و به وجه ظاهر به عین کعبه، که از شرق و غرب معموره خارج است، توجه کنند و

ص: 88

-
- 1- «گوی» ستاره ای درخشان است که از درختی مبارک، زیتون، روشن می شود که نه شرقی است و نه غربی». (النور (24): 35)
 - 2- «هیچ جنبنده ای نیست مگر آن که خدا ناصیه اش (زمام اختیارش) را به دست دارد». (هود (11): 56)
 - 3- در نسخه اصل و چاپ سابق «أخوفیه» آمده است.
 - 4- «برای او نه غریبیت غیب ذات است، و نه شرقیت ظهور کثرت اسماء و صفات».

حق را در تمام مرائی به احدیت جمع مشاهده کنند.

و بدان که تحدید به وجه خاص و به وجهه معینه برای اظهار سرّ وحدت است؛ و آن برای عارف در هر دوره به عدد حضرات خمس لازم است؛ و از آن که گذشت تحدید نقص است: (وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (1).

پس، عارف بالله حق را در جمیع امکانه و احیاز مشاهده، و همه را کعبه آمال و وجهه جمال محبوب بیند و از تقیید به مرآتى دون مرآتى خارج، و «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ وَمَعَهُ» (2) گوید و فریاد «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَدْخُولِ شَيْءٍ فِي شَيْءٍ» (3)

زند و ندای (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) (4) را به جان بشنود و شهود کند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا.

ص: 89

1- «مشرق و مغرب فقط از آن خداست؛ پس به هر جا روی بگردانید همانجا وجه خداست». (البقرة (2): 115)

2- شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 3، ص 432؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 516؛ الحكمة المتعالية، ج 1، ص 117؛ مرآة العقول، ج 10، ص 391.

3- «در درون اشیاء است نه مانند این که چیزی داخل چیزی باشد». (التوحيد، صدوق، ص 285، حدیث 2)

4- «او با شماست هر کجا باشید». (الحديد (57): 4)

مقاله ثانیه: در مقارنات نماز و مناسبات آن است

اشاره

و در آن چند فصل است:

ص: 91

فصل اول: در اسرار اذان و اقامه است

معانی اذکار اذان و اقامه نزد اهل معرفت

اذان، پیش اهل معرفت، اعلام قوای مُلك و ملكوت در انسان کبیر و صغیر است برای مهیا شدن از برای حضور درگاه حق تعالی، و اقامه، حاضر نمودن آنها و به پاداشتن آنان است در محضر قدس کبریا - جلّ و علا - .

پس، با تکبیرات اولیه، اعلان عجز موجودات را از قیام به ثنای حق دهد و اعلام قصور آنها را از لیاقت حضور نماید و آنها را مستعدّ کند که به تذلل و خضوع و خشیت و خوف و خشوع خود تنبّه پیدا کنند، شاید مورد توجه شوند، و به نفی الوهیت ذاتیه و نفی الوهیت فعلیه از غیر و قصر آن در ذات مقدّس نفی استحقاق محامد و اثنیه را از غیر، و قصر در حقّ کند، و به شهادت به رسالت نبیّ ختمی در غیب و شهادت، توسّل جوید به مقام مقدّس شفیع مطلق که به مصاحبت آن ذات مقدّس، که مقام ولایت مطلقه است، این سلوک الهی را به آخر رساند و به معراج وصول مرتقی شود.

و شیخ عارف کامل ما - روحی فداه - می فرمود: «شهادت به ولایت ولی الله مضمّن در شهادت به رسالت می باشد، زیرا که ولایت باطن رسالت است». پس،

مقام مقدّس ولوی نیز مصاحب این سلوک است، و فی الحدیث: «بِعَلِيِّ قَامَتِ الصَّلَاةُ»⁽¹⁾، و فی الحدیث: «أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيَامُهُمْ»⁽²⁾.

پس، سالك الى الله چون قصر ثنا و محمّدت را به حق تعالى اعلان کرد و اختیار رفیق و مصاحب کرد - كما قيل: «الرَفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ»⁽³⁾ - اعلان مهیّا شدن برای نماز را می دهد بقوله: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»؛ و آن را به قوای مُلکِیّه و ملکوتیه می خواند. پس از آن، سرّ صلاة را اجمالاً اعلان می کند بقوله: «حَيَّ عَلَى الْفَلَّاحِ وَحَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ و انسان و جنود مُلکی و ملکوتی آن را آگاه می کند به فطرت آزادی خواهی و کمال طلبی، که هر دو از فطرت های الهیّه است که جمیع بشر بر آن مفطورند، و پس از بیدار نمودن فطرت و مهیّا کردن قوا، تکبیر و تهلیل را تکریر کند تا اعتراف به عجز و قصور در قلوب متمکن شود و سرّ اولیت و آخریت هویدا آید.

و در اقامه، تصفیّه صفوف و تجیّش جیوش مُلکیه و ملکوتیه نماید و به تکرار فصول آن، حقایق سابقه را توثیق کند و استشفاع و توسّل را محکم نماید و فطرت را باز متنبّه نماید. و وقتی بنده بدین جا رسید اعلان حضور دهد ف- «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ».

پس، سالك الى الله و مجاهد فی الله قلب را که از خیار جنود الهیّه است در

ص: 94

1- «به (وجود مبارك) على نماز برپا شد». وفي الخبر في معنى قد قامت الصلاة: «إنّ بعليّ قامت الصلاة». (أسرار العبادات و حقيقة الصلاة، ص 23)

2- «من نماز مؤمنان و روزه ایشان هستم.» «و في خطبته عليه السلام: «أنا صلاة المؤمنين و صيامهم». (أسرار العبادات و حقيقة الصلاة، ص 23)

3- چنانکه گفته شده: «نخست همراه، آنگاه راه». (المحاسن، ص 357، حدیث 61؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 408، «كتاب الحجّ»، «أبواب آداب السفر»، باب 30، حدیث 2)

این مملکت امام قرار دهد و سایر قوای منتشره در جهات مختلفه را مجتمع کند و مأموم قرار دهد و جنود متفرقه در اقالیم ظاهره و باطنه را، که به دست قلب مفتوح شده، جمع آوری نماید؛ و ملائکه قاطنین ملکوت نیز بر گرد او مجتمع شوند و بدو اقتدا کنند.

مراقبت سالک در اقوال و افعال نماز

و چون سالک خود را مقتدای جنود الهیه از ملائکه و قوای ملکوتیه خود دید و خود را پیشقدم در این سلوک الهی و حضور در محضر ربوبی دید، باید از صلوات خود محافظه و مراقبه نماید و از آن غفلت و سهو نکند که وِزر نماز مأمومین به عهده او نماند: «فَالْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ»⁽¹⁾، و اگر بر این جماعت محافظه کند، به عدد هر یک از مأمومین فضل صلوات او افزون شود؛ و شاید به توفیق الهی بعضی از اسرار (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، که به صیغه جمع مذکور است، بر او منکشف شود، و اگر مراقبت و محافظت نکند در این اقوال و افعال صلاتی، دروغگو شود و در زمره منافقین درآید؛ و علاوه بر آن که تضييع صلوات خود کرده، تضييع صلوات ملائکه الله را نموده، چه که امام ضامن قرائت مأموم است، بلکه حامل وِزر سایر اجزاء و شرایط آن نیز هست.

و طریق اسلم و نزدیک تر به نجات آن است که مصلی خود را در جمیع اقوال و افعال تسلیم روحانیت رسول الله - صلی الله علیه و آله - یا مقام ولایت مآبی، یا امام عصر - سلام الله علیهما - نماید و به لسان آنها ثناجویی از حق کند، و در افعال نیز به افعال آنها متمسک شود؛ و خود که امام ملائکه و جنود الهیه است مأموم مقام رسالت و ولایت شود؛ و طی این سلوک روحانی و عروج به معراج

ص: 95

1- «مؤمن به تنهایی جماعت است». (وسائل الشیعة، ج 8، ص 297، «کتاب الصلاة»، «أبواب صلاة الجماعة»، باب 4، حدیث 2 و 5)

الهی را چنانچه به هدایت آن بزرگواران می کند، به تبعیت محض و تسلیم صرف از آنها کند، که علی - علیه السلام - صراط مستقیم (1) و نماز مؤمنین (2) است و خضر طریق سلوک است: طی این مرحله بی رهبری خضر مکن (3).

وصل: در ذکر حدیث شریف علل

وصل: در ذکر حدیث شریف علل

عَنِ الْعِلَلِ بِاسْمِ نَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَصِفُ صَلَاةَ الْمِعْرَاجِ قَالَ: «أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَلَيْهِ مَحْمَلًا مِنْ نُورٍ فِيهِ أَرْبَعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ كَانَتْ مُحَدِّقَةً حَوْلَ الْعَرْشِ عَرْشُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَغْشَى أَبْصَارَ النَّاطِرِينَ. أَمَا وَاحِدٌ مِنْهَا فَاصِدٌ مَرُّ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ اصْطَفَتْ الصُّفْرَةُ، وَوَاحِدٌ مِنْهَا أَحْمَرٌ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَحْمَرَتِ الْحُمْرَةُ». إِلَى أَنْ قَالَ: «فَجَلَسَ فِيهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَتَفَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ ثُمَّ خَرَّتْ سَجْدًا فَقَالَتْ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، مَا أَشَدَّ بِهِ هَذَا النُّورُ بِنُورِ رَبَّنَا؛ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، فَسَكَتَ الْمَلَائِكَةُ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ وَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ؛ ثُمَّ جَاءَتْ وَسَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَفْوَاجًا، ثُمَّ قَالَتْ: يَا مُحَمَّدٌ كَيْفَ أَحْوَكُ؟ قَالَ: بِخَيْرٍ. قَالَتْ: فَإِنْ أُذِرْكْتَهُ فَأَقْرَأَهُ مِنَّا السَّلَامَ. فَقَالَ النَّبِيُّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَتَعْرِفُونَهُ؟ فَقَالُوا: كَيْفَ لَمْ نَعْرِفْهُ وَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِيثَاقَكَ وَمِيثَاقَهُ مِنَّا...» (4) الحدیث، پس،

ص: 96

1- بحار الأنوار، ج 35، ص 363 - 375.

2- ر.ك: صفحه 94.

3- در دیوان حافظ چنین آمده است: «قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی» (دیوان حافظ، ص 639، غزل 572)

4- «از کتاب علل الشرائع نقل شده است به سندی که آورده از امام صادق علیه السلام در حدیثی بلند که در آن نماز معراج را وصف می فرماید؛ روایت کرده که فرمود: خداوند عزیز جبار بر پیامبر محملی از نور فرو فرستاد که چهل نوع از انواع نور در آن بود که گرداگرد عرش خداوند تبارک و تعالی را احاطه کرده بودند آن سان که دیدگان بینندگان را خیره می ساختند. یکی از آن نورها نور زرد بود، و به این جهت زردی زرد شد؛ و یکی از نورها سرخ بود، به این سبب سرخی سرخ شد.» تا این که فرمود: «پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر آن بنشست و سپس به آسمان دنیا عروج کرد؛ پس ملائکه به اطراف آسمان گریختند و سپس به سجده افتادند و گفتند: "منزه و مقدس است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح؛ این نور چه قدر به نور پروردگار ما شبیه است!" پس جبرئیل گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ». پس ملائکه ساکت شدند و آسمان گشوده شد و ملائکه مجتمع گشته؛ سپس آمدند و گروه گروه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سلام کردند و سپس گفتند: "ای محمد، برادرت چگونه است؟" فرمود: "خوب است." گفتند: "چون او را دیدی از جانب ما سلامش برسان." پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: "آیا او را می شناسید؟" گفتند: "چگونه شناسیمش در حالی که خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - برای تو و او از ما پیمان گرفته است." حدیث ادامه دارد.

فرمود که عروج به آسمان دوم فرمود و ملائکه چون او را دیدند به اطراف آسمان فرار کردند و به سجده افتادند گفتند: «این نور چقدر شبیه است به نور پروردگار ما!» پس جبرئیل گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - دو مرتبه. پس، آنها مجتمع شدند و شبیه آن مکالمات را با جناب رسول اکرم کردند؛ پس چهل قسم نور اضافه شد؛ چنانچه در آسمان اول نیز اضافه شد. و عروج به آسمان سوم فرمود، به همین ترتیب ملائکه فرار کردند و سجده کردند و تسبیح گفتند و جبرئیل علیه السلام شهادت به رسالت داد؛ مجتمع شدند و همان کلمات را عرض کردند. تا عروج به آسمان چهارم فرمود، ملائکه چیزی نگفتند؛ پس ابواب آسمان گشوده شد و ملائکه مجتمع شدند، جبرئیل علیه السلام بقیه اقامه را گفت ...

و در این حدیث شریف اسرار و حقایقی است که دست آمال ما از وصول به آنها کوتاه است و آنچه به فهم قاصر از آن ادراک می کنم اگر مذکور دارم حدیث طولانی شود و از وضع این اوراق خارج شود. و مقصود از ذکر بعضی از آن، استشهاد برای این بود که به ذکر اقامه ملائکه الله مجتمع شوند.

وَفِي صَحِيحَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «إِذَا أَنْتَ أَذَّنْتَ وَأَقَمْتَ، صَلَّى خَلْفَكَ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ وَإِنْ أَقَمْتَ إِقَامَةً بَعْدَ أَذَانِ صَلَّى خَلْفَكَ صَفًّا وَاحِدًا»(2).

و در بعض روایات تحدید فرموده صحفین را به این که اقلش بین مشرق و مغرب است و اکثرش بین آسمان و زمین است(3)، و این اختلاف به اختلاف مقامات و مراتب مصلین و صلوات آنهاست.

ص: 98

1- علل الشرائع، ص 312، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 79، ص 238، حدیث 1.

2- «محمد بن مسلم گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: "چون تو اذان و اقامه بگویی دو صف از ملائکه پشت سرت نماز می گزارند؛ و اگر اقامه بگویی بدون اذان، يك صف از ملائکه پشت سرت به نماز می ایستند". (تهذیب الأحكام، ج 2، ص 52، حدیث 174؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 381، «كتاب الصلاة»، «أبواب الأذان والإقامة»، باب 4، حدیث 2؛ هداية الأمة، ج 2، ص 244، حدیث 1553)

3- ثواب الأعمال، ص 54، حدیث 2؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 382، «كتاب الصلاة»، «أبواب الأذان والإقامة»، باب 4، حدیث 7.

و آن پیش خاصه، اقامه صلب است در پیشگاه مقدس حق و تشمیر ذیل است برای اطاعت امر؛ و خروج از تدنار و قیام بر انداز است: (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ) (1) و استقامت در اخلاق و عدل در ملکات است و عدم میل به طرف افراط و تفریط؛ چنانچه در حدیث رزام - مولی خالد بن عبدالله - که در سابق گذشت (2) - جناب صادق - علیه السلام - درباره حقیقت صلوات فرمود: «وَهُوَ وَقِفٌ بَيْنَ الْيَأْسِ وَالطَّمَعِ وَالصَّبْرِ وَالْجَزَعِ كَأَنَّ الْوَعْدَ لَهُ صُنْعٌ وَالْوَعِيدَ بِهِ وَقَعٌ». و وقوف بین یدی الله به طوری که خوف به رجا و رجا به خوف غالب نشود و صبر به مقام تجلّد نرسد - که در مذهب احبّه از اشد منکرات است: «وَيَحْسُنُ إِظْهَارُ التَّجَلُّدِ لِلْعَدَى / وَيَقْبَحُ إِلَّا الْعَجْزُ عِنْدَ الْأَحْبَةِ» (3) - و جزع به حد افراط منافی با رضا نباشد و اطمینان به طوری باشد که يوم جزا و وعد و وعید را قائم بیند، از اعلا مراتب ایمان است.

ص: 99

1- «ای جامه به خود پیچیده، برخیز و بیم ده و پروردگارت را به بزرگی یاد کن و جامه هایت را پاکیزه ساز». (المدثر (74): 14)

2- ر.ک: صفحه 13.

3- «اظهار صلابت و قدرت در مقابل دشمنان نیکوست / و در برابر دوستان جز اظهار عجز نکوهیده است». (دیوان ابن الفارض، ص 68،

التائیه الكبرى معروف به نظم السلوك. وفيه: «غير العجز» به جای «إلا العجز»)

و در نزد اهل سلوک، استقامت به مقام انسانیت و خروج از تفریط تهوّد و افراط تنصّر است: (ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً) (1).

و در حدیث است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خطی مستقیم کشیدند و خطوطی در اطراف آن کشیدند و فرمودند: «این خط مستقیم طریقه من است» (2).

وگویند فرمود: «شَبَّيْتَنِي سُورَةُ هُودٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ». إِشَارَةً إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: (فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ) (3). و شیخ عارف کامل، شاه آبادی - روحی فداه - می فرمود: «این فرمایش برای آن است که استقامت امت را هم از آن بزرگوار خواسته اند؛ و لهذا این آیه شریفه در سوره شوری هم هست (4) و این فرمایش را راجع به آن فرمودند زیرا که آن ذیل را ندارد».

بالجمله، استقامت و عدم خروج از وسطیت در همه مقامات از اشدّ امور است بر سالک؛ که باید در حال قیام بین یدی الله از عدم قیام به امر، چنانچه شاید و باید، شرمگین شود و سر خجلت و انفعال به زیر افکند و چشم را به مورد سجده، که خاک مذلت است، بدوزد و متذکر مقام تذلل و قصور و تقصیر خویش شود و خود را در محضر مقدّس ملك الملوكی که جمیع ذرات کائنات در تحت حیطة سلطنت و قهر و قدرت او هستند ببیند و متذکر مقام قیومیت

ص: 100

1- «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه میانه رو و مسلم بود». (آل عمران (3): 67)

2- علم الیقین، ج 2، ص 967؛ الدرّ المنثور، ج 3، ص 56.

3- سوره هود مرا پیر کرد به سبب وجود این آیه که اشاره است به قول خدای تعالی: «آن چنان که امر شده ای استقامت بورز، خود و هر

کس که با تو به سوی خدا بازگشته است». (هود (11): 112؛ علم الیقین، ج 2، ص 971؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 625)

4- (فَلِذَلِكَ فَادَعُ وَاَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ...). (الشوری (42): 15)

ذات مقدّس و قیام دار تحقّق به او شود؛ و در قلب، این حیطة قیومیه را و این تدلّی و فنای عالم را مستقر کند؛ شاید کم کم به سرّ قیام رسد و توحید فعلی را، که اهل معرفت، سرّ آن دانند، دریابد؛ پس، مقام ظهور به تجلّی فعلی بر قلب او منکشف شود و سرّ: «لا- جَبْرَ وَلَا تَقْوِيصَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»⁽¹⁾ بر او ظاهر گردد؛ پس، لایق ورود در محضر شود و بعضی از اسرار تکبیرات افتتاحیه و قرائت و رفع ید در تکبیرات بر او مکشوف شود.

فصل سوم: در اسرار نیت است

دوای عبادت و طاعت در مقامات مختلف

و آن پیش عامّه، عزم بر اطاعت است طمعاً یا خوفاً: (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا)⁽²⁾.

و در نزد اهل معرفت، عزم بر اطاعت است هیبتاً و تعظیماً: «فَاعْبُدْ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»⁽³⁾.

و در نزد اهل جذبه و محبّت، عزم بر اطاعت است شوقاً و حُبّاً: قَالَ

ص: 101

-
- 1- «نه جبر است و نه تقویص، بلکه امری است بین این دو امر». (الكافي، ج 1، ص 160، «كتاب التوحيد»، «باب الجبر والقدر والأمر بين الأمرين»، حدیث 13؛ التوحيد، صدوق، ص 362، حدیث 8)
 - 2- «پروردگارشان را از روی ترس (از عذاب) و طمع (به بهشت) می خوانند». (السجدة (32): 16)
 - 3- «آن چنان خدا را عبادت کن که (گویی) او را می بینی؛ پس اگر تو او را نمی بینی همانا او تو را می بیند». (بحار الأنوار، ج 74، ص 74، حدیث 3؛ مکارم الأخلاق، ج 2، ص 363، حدیث 2661)

رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ...» (1) الحديث. وَقَالَ الصَّادِقُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَلَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ» (2)، وَفِي رِوَايَةٍ: «وَهِيَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (3).

و در نزد اولیاء - علیهم السلام - عزم بر اطاعت است تبعاً و غیراً، بعد از مشاهده جمال محبوب استقلالاً و ذاتاً، و فنای در جناب ربوبیت ذاتاً و صفةً و فعلاً، و این که جناب صادق فرمود: «من عبادت حق می کنم حُبًّا له» شاید مقامات معمولی آن سرور باشد، چنانچه شیخ عارف کامل ما - دام ظلّه - می فرمود، و این نحو عبادت از خواص آنهاست و در بعض حالات، چنانچه از رسول اکرم حدیث است که فرمود: «لِي مَعَ اللَّهِ حَالَةٌ لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» (4).

و نُقِلَ عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي الصَّلَاةِ فَخَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَسَدَّ بِلَّ عَن ذَلِكِ. قَالَ: «مَا زِلْتُ أَكْرِّرُهَا حَتَّى سَدَّ مِعْتُ مِنْ قَائِلِهَا» (5).

ص: 102

- 1- «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: "برترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد، آن را در آغوش کشد و به دل دوست بدارد"». حدیث ادامه دارد. (الکافی، ج 2، ص 83، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب العبادة»، حدیث 3)
- 2- «امام صادق علیه السلام فرمود: ... اما من او را به جهت دوست داشتن او عبادت می کنم، و این عبادت کریمان است». (بحار الأنوار، ج 67، ص 204، حدیث 13)
- 3- ر.ک: صفحه 10.
- 4- «مرا با خدا حالتی است که نه هیچ فرشته مقرب و نه پیامبر فرستاده شده ای گنجایش آن را ندارد». (بحار الأنوار، ج 18، ص 360، حدیث 66)
- 5- «از امام صادق علیه السلام حکایت شده است که روزی در نماز بود، بیفتاد و از هوش برفت. از او سبب پرسیدند. فرمود: "پیوسته آن (آیه) را تکرار می کردم تا آن که آن را از گوینده اش شنیدم"». (فلاح السائل، ص 210، حدیث 10؛ اصطلاحات الصوفیة، قاشانی، ص 86؛ المحجة البيضاء، ج 1، ص 352)

وقال الشيخ الكبير شهاب الدين: كان لسان جعفر الصادق - عليه السلام - في ذلك الوقت كشجر موسى - عليه السلام - عند نداءه منها يأتي أنا الله (1).

و چنین نماید که صلوات معراج نیز چنین بوده، چنانچه از روایت علل (2) ظاهر می شود.

اشاره به اهمیت نیت و خلوص آن و بیان مراتب خلوص نیت

و ببايد دانست که نیت از اهمّ وظایف قلبیه است که صورت کمالیه عبادات به آن است؛ و نسبت آن به صورت اعمال، نسبت باطن به ظاهر و روح به بدن و قلب به قالب است.

و از اهمّ وظایف و اشدّ شرایط آن بر عامّه، تخلیص آن است. و کمتر نیتی اخلاص حقیقی تواند داشت؛ بلکه خلوص مطلق از اعلا مدارج اولیاء کَمَل است، زیرا که اخلاص عبارت از تصفیه عمل از مطلق شوب غیر حقّ است.

و آن در عبادت عامّه، تصفیه از شرک جلی و خفی است، از قبیل ریا و عجب و افتخار: (ألا لله الدين الخالص) (3).

و در عبادت خواصّ، تصفیه آن است از شوب طمع و خوف که در مسلك آنها شرک است.

و در عبادت اصحاب قلوب، عبارت است از تصفیه از شوب انانیت و انیت،

ص: 103

1- «شيخ كبير، شهاب الدين (أبو حفص سهروردي)، گفته است: زبان جعفر صادق عليه السلام در آن هنگام همانند درخت موسی علیه السلام بوده است آنگاه که خداوند از (طریق) آن ندای (إني أنا الله (سرداد)). (عوارف المعارف، ص 34 - 35؛ ر.ك: اصطلاحات الصوفية، قاشانی، ص 86؛ المحجّة البيضاء، ج 1، ص 352)

2- علل الشرائع، ص 315، حدیث 1.

3- «هان، که دین خالص فقط از آن خداست». (الزمر (39): 3)

که در مسلک اهل معرفت شرك اعظم و كفر اكبر است: «مادر بتها بت نفس شماسست»⁽¹⁾.

و در عبادت كَمَل، عبارت است از تصفیة آن از شوب رؤیت عبودیت و عبادت، بلکه رؤیت کون؛ چنانچه امام - علیه السلام - فرمود: «قلب سلیم آن است که ملاقات کند حق را و در آن احدی سوای حق نباشد»⁽²⁾.

پس، وقتی سالك الى الله قدم بر فرق حظوظ خود بلکه خود و عالم نهاد و خود را یکسره خالص کرد از رؤیت غیر و غیریت و در قلب او جز حق جای گزین نشد و بیت الله را از بتها به دست ولایت خالی کرد و از تصرف شیطان تهی نمود، دین او و عمل او و باطن و ظاهر او برای حق خالص شود. و حق تعالی چنین دینی را برای خود اختیار فرموده: «وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شِرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ»⁽³⁾.

فصل چهارم: در سرّ تکبیرات افتتاحیه و رفع ید است

مراحلی که با هر يك از تکبیرات سبعة طی می شود

پس، توای سالك الى الله و مجاهد فی سبیل الله چون اقامه صلب در محضر قرب نمودی و تخلیص تبت در پیشگاه عزت کردی و قلب خود را صفا دادی و در زمره اهل وفا داخل شدی، خود را مهیای دخول در باب کن و اجازه فتح

ص: 104

-
- 1- «مادر بتها بت نفس شماسست / زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست». (مثنوی معنوی، ص 37، بیت 772، دفتر اول)
 - 2- الکافی، ج 2، ص 16، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الإخلاص»، حدیث 5؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 239، حدیث 7.
 - 3- همان.

ابواب طلب، و از منزل طبیعت حرکت کن و حجاب غلیظ آن را با تمسک به مقام کبریایی رفع کن و به پشت افکن و تکبیرگویان وارد حجاب دیگر شو و آن را رفع کن و به پشت سر افکن و تکبیر بگو و حجاب سوم را نیز مرتفع کن که به سرمنزل باب القلب رسیدی، پس توقف کن و دعای مأثور بخوان: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ...» (1) الی آخره.

سلب مالکیت از غیر حق و حصر مطلق تصرفات را بر آن ذات مقدس نما که خود را رافع حجاب نشماری و لایق تکبیر حق ندانی، «فَإِنَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» (2).

پس، قصر الوهیت در حق کن و غفران ذنوب خود را طلب نما.

و پس از آن، رفع حجاب رابع و خامس کن و به پشت افکن و تکبیر را تکریر نما و چشم دل باز کن که ندای «تَقَدَّمْ» شنوی. و اگر حلاوت محضر و لذت ورود یا هیبت و عظمت حضور در قلبت ظاهر شد، بدان که از طرف اجازه ورود صادر شده؛ پس، با حال خوف و رجا و تبثّل و تضرّع بگو: «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ...» (3) الی آخره. و تفکّر در حقایق این اذکار شریفه کن که در آن ابوابی از معارف است و خود در آن ادب حضور است.

ص: 105

1- «خداوندا، تویی پادشاه حق آشکار...». (وسائل الشیعة، ج 6، ص 24، «کتاب الصلاة»، «ابواب تکبیرة الاحرام والافتتاح»، باب 8، حدیث 1)

2- «او بزرگ تر از آن است که به وصف درآید». (الکافی، ج 1، ص 117، «کتاب التوحید»، «باب معانی الأسماء واشتقاقها»، حدیث 8 و 9؛ التوحید، صدوق، ص 312، حدیث 1 و 2)

3- «سرم به فرمان تو (رو به تو دارم) و سعادت از توست؛ خیر به دست توست و شرّ (را) به سوی تو (راه) نیست...». (الکافی، ج 3، ص 310، «کتاب الصلاة»، «باب افتتاح الصلاة»، حدیث 7؛ بحار الأنوار، ج 81، ص 366، حدیث 21)

پس از تنزیه و تسبیح حقّ از ورود در حضرتش و تنزیه مقام مقدّسش از توصیف، رفع حجاب سادس نما و تکبیر بگو؛ و اگر خود را لایق دیدی رفع حجاب هفتم کن، که لطیفه سابعه است، و الاّ توقّف کن و باب احسان حقّ را بکوب و اعتراف به اسائه خود از روی قلب کن و بگو: «یا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ» (1).

و ملتفت باش که در این کلام صادق باشی و حقیقتاً قرع باب احسان کنی و الاّ بر حذر باش و از نفاق در محضر ذوالجلال بترس.

و پس از آن، رفع حجاب سابع کن و آن را به پشت سر افکن به رفع ید، و تکبیر احرام گو و خود را از غیر محروم دان که داخل حرّم کبریا شدی، پس بگو: (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...) (2) الی آخره.

و بدان که برای تو خطر عظیمی پیش آمده که آن، نفاق در اوّل عبادت در محضر عالم به سرّ و خفیات است. و اگر چون نویسنده محجوب از هر کمال و معرفت و پابستِ علایق دنیا و حبّ نفس و سرگرم شهوت و غضب خود را از این مقامات عاری دیدی، خود را در محضر حق و ملائکه مقربین رسوا مکن و به نقص و عجز خود اعتراف کن و از قصور و احتجاب خود در انفعال باش و با انکسار قلب و انفعال و خجلت وارد شو و اذکار را از لسان اولیاء بگو که خود لایق آن نیستی، زیرا که تا پشت پا بر خود و هر دو جهان زنی، در این اقوال صادق نباشی؛ و تا تسلیم حقیقی بین یدِ الله نباشی، مسلم نیستی؛ و تا خود بینی، از حدود شرک خارج نشدی؛ و تا فانی مطلق نشوی، نتوانی گفت: (إِنَّ)

ص: 106

1- «ای نیکویی کننده، بدکار به سوی تو آمده است». (فلاح السائل، ص 277، حدیث 14؛ بحار الأنوار، ج 81، ص 375، حدیث 29)

2- «رو به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید...». (الأنعام (6): 79)

صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ(1). پس، اگر خود را مرد این میدان ندیدی، در صف اهل معرفت هرگز داخل مشو و در پیشگاه احرار خویشتن را خجل منما.

«فَعَنِ الصَّادِقِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا كَبَّرْتَ فَاسْتَصِرْ غَيْرَ مَا بَيْنَ الْعُلَى وَالْثَرَى دُونَ كِبْرِيَانِهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَهُوَ يَكْبِّرُ وَفِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ قَالَ: يَا كَاذِبُ، أَتَخَدُّعُنِي؟ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَحْرَمَتِكَ حَلَاوَةَ ذِكْرِي وَلَا حُجْبَتِكَ عَنْ قُرْبِي وَالْمَسَارَةَ بِمُنَاجَاتِي»(2).

فَاعْتَبِرْ أَنْتَ قَلْبَكَ حِينَ صَلَّيْتَ فَإِنْ كُنْتَ تَجِدُ حَلَاوَتَهَا وَفِي نَفْسِكَ سُرُورًا وَبَهْجَتَهَا وَقَلْبُكَ مَسْرُورٌ بِمُنَاجَاتِهِ مُلْتَدٌ بِمُخَاطَبَاتِهِ، فَاعْلَمْ أَنَّهُ قَدْ صَدَّقَكَ فِي تَكْبِيرِكَ لَهُ؛ وَإِلَّا فَقَدْ عَرَفْتَ مِنْ سَلْبِ لَذَّةِ الْمُنَاجَاةِ وَحُرْمَانِ حَلَاوَةِ الْعِبَادَةِ، أَنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى تَكْذِيبِ اللَّهِ لَكَ وَطَرْدِكَ عَنْ بَابِهِ»(3).

ص: 107

1- «همانا نماز من، عباداتم، زندگیم و مرگم برای خدا، پروردگار دو عالم است». (الأنعام (6): 162)

2- مصباح الشريعة، ص 87، الباب التاسع والثلاثون في افتتاح الصلاة.

3- «از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون تکبیر (نماز) گفتی، آنچه را مابین آسمان و زمین است در مقابل کبریا خدا کوچک و ناچیز شمار که اگر خداوند بر قلب بنده، زمانی که تکبیر می گوید، بنگرد و در دل او چیزی باشد که از حقیقت معنای تکبیر بازش می دارد، به او می گوید: "ای دروغگو آیا مرا می فریبی؟ به عزت و جلالم سوگند که از شیرینی یاد خود محرومت کنم و از قرب به خود و شادمانی مناجاتم محجوبت سازم." (شهید ثانی می فرماید:) پس به هنگام نمازگزاردنت دل خود را بیازما، اگر شیرینی نماز را و در (عمق) جان سرور و بهجت (حاصل از) آن را می یابی و دلت از راز و نیاز با او شادمان است و از گفتگو با او لذت می برد، بدان که خداوند تو را در تکبیری که بر زبان رانده ای تصدیق فرموده است؛ وگرنه، دانسته ای که فقدان لذت مناجات و محرومیت از شیرینی عبادت دلیل بر این است که خدا تو را (در تکبیرت) دروغگو دانسته و از درگاه خود رانده است». (المصنّفات الأربعة، التنبیهاث العلیّة، ص 46)

و اما نماز اولیاء - چنانچه سابق ذکر شد(1) - نقشه تجلیات است. پس چون قلوب صافیة خود را شطر عالم غیب قرار دادند و مرآت ذات خود را متوجه شمس حقیقی کردند، به مناسبت قلوب آنها از حضرت غیب تجلی خاصی بر آنها شود، و چون در اول امر تجلی تقییدی است، تکبیری گویند - فَهُوَ أَكْبَرُ مِنَ التَّجَلِّي التَّقْيِيدِيِّ. پس، آن را از حجاب های نور شمارند و قلب خود را از آن منصرف کنند و با دست سرّ رفع حجاب قلبی را نمایش دهند. پس از رفع حجاب، تجلی دیگری به قلب آنها شود که از تجلی اول ارفع و اعلاست؛ پس تکبیر گویند و رفع آن حجاب نمایند، و همین طور حجب سبعة را رفع کنند تا وصول به منتهای کرامت حاصل شود. پس، چون تجلی ذاتی بر قلوب آنها بی تقیید و حجاب شد، (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) (2) گویند و وارد نماز شوند و خود را به تکبیر احرام از هر خاطری غیر حق محروم کنند و هرچه جز دوست را بر خود حرام شمارند و توجه به غیر را پشت بر قبله حقیقی دانند و مبطل صلات شمارند و رجوع به اثبت و انانیت خود را از احداث قاطعه نماز محسوب دارند، و چون متمکن به این مقام شدند و مستقیم بر امر گردیدند فَقَدْ تَمَّ مِيقَاتُ الرَّبِّ (3).

و اهل معرفت گویند آیه شریفه (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ...) (4) الی آخره اشاره به

ص: 108

1- ر.ك: صفحه 15.

2- «رو به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید...». (الأنعام (6): 79)

3- «همانا زمان وعده دیدار پروردگار کامل گشت». (برگرفته از آیه 142 سوره اعراف)

4- «پس چون شب او را فرا گرفت...». (الأنعام (6): 76)

روایتی در فضیلت تکبیرات سبعة افتتاحیه

و اشاره ای به بعضی از آنچه شنیدی نموده است در حدیث شریف عن العَدَلِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَالَ: قُلْتُ: لَأَيِّ عِلَّةٍ صَارَ التَّكْبِيرُ فِي الْإِفْتِيحِ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ أَفْضَلَ؟ فَقَالَ: «يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ سَبْعًا وَالْأَرْضِينَ سَبْعًا وَالْحُجُبَ سَبْعًا؛ فَلَمَّا أَسْرَى بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أُذُنِي رُفِعَ لَهُ حِجَابٌ مِنْ حُجُبِهِ، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَجَعَلَ يَقُولُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي فِي الْإِفْتِيحِ؛ فَلَمَّا رُفِعَ لَهُ الثَّانِي، كَبَّرَ؛ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ سَبْعَ حُجُبٍ فَكَبَّرَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ فَلِذَلِكَ الْعِلَّةُ يُكَبَّرُ لِلْإِفْتِيحِ فِي الصَّلَاةِ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ» (2).

و از حدیث معراج معلوم شود که برای حضرت ختمی مآب - صلی الله علیه و آله - سه مرتبه نور عظمت تجلی کرده در تکبیرات افتتاحیه؛ چنانچه برای خلیل الرحمان نیز انوار تقییدی سه مرتبه تجلی کرد، پس از آن وصول حاصل

ص: 109

1- رجوع کنید به: بیان السعادة، ج 2، ص 138؛ رشحات البحار، ص 226.

2- «از کتاب علل الشرائع به سندی که آورده، از هشام بن حکم روایت کرد که از ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم: "چرا در افتتاح نماز (گفتن) هفت تکبیر دارای فضیلت بیشتر شده است؟" فرمود: "ای هشام، خداوند آسمان ها را هفت، زمین ها را هفت و حجاب ها را هفت گانه آفرید؛ پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به معراج برد و قرب او به پروردگارش به اندازه فاصله دو کمان یا نزدیک تر شد، یک حجاب از حجاب هایش برداشته شد؛ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت و آغاز نمود به گفتن کلمات افتتاحیه نماز؛ پس چون حجاب دوم برایش برداشته شد، تکبیر گفت؛ و به همین منوال (گذشت) تا به هفت حجاب رسید؛ پس آن جناب هفت تکبیر گفت. بدین علت برای افتتاح نماز هفت تکبیر گفته می شود". (علل الشرائع، ص 332، حدیث 4)

نیز چنین فرماید: «فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالْإِفْتِيحِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «الآن وَصَلْتَ إِلَيَّ فَسَمِّ بِاسْمِي...» (3) الحدیث.

فصل پنجم: در بعضی از اسرار قرائت است

مراتب پنجگانه قرائت بر حسب مقامات اهل عبادت و سلوک

و از برای آن، چون سایر اجزاء نماز، مراتب و مقاماتی است حسب مقامات اهل عبادت و سلوک، و ما به طریق اجمال اشاره ای به آن می کنیم:

اول، قرائت عامه است؛ که اصل آن، تجوید و تصحیح صورت است؛ و کمال آن، تفکر در معانی و مفاهیم عرفیه است.

دوم، قرائت خاصه است؛ و آن احضار حقایق لطایف کلام الهی است در قلب به قدر قوت برهان یا کمال عرفان؛ و کمال آن، به وصول به بعضی مراتب اسرار قرائت است.

سوم، قرائت اصحاب معرفت است؛ و آن ترجمان مشاهدات خویش است پس از معرفت به حقیقت کلام و کتاب الهی.

چهارم، قرائت اصحاب قلوب است؛ و آن ترجمان حالات قلبیه است پس از تحقق به بعضی مراتب حقیقت قرآن.

قرائت اصحاب ولایت و مقامات سه گانه آن

پنجم، قرائت اصحاب ولایت است؛ و از برای آن به طریق اجمال سه مقام

1- اشاره است به مفاد آیات 76 تا 79 سوره انعام.

2- «یعنی همان حدیث معراج».

3- «پس چون از تکبیر و افتتاح نماز فارغ گشت، خداوند عزّ و جلّ فرمود: "اینک به من رسیدی پس نام مرا ببر"». حدیث ادامه دارد. (علل الشرائع، ص 315، حدیث 1)

است: اول، مقام ترجمان تجلیات فعلیه است بر قلب ولی؛ دوم، ترجمان تجلیات اسمائیه است؛ و سوم، ترجمان تجلیات ذاتیه. و در این سه مقام، قاری حمد و ثنای حق به لسان حق کند، زیرا که نمونه قرب نوافل از مقام تجلیات افعالیه شروع شود: وَاللّٰهُ يَصِيْرُ لِسَانَ الْعَبْدِ (1). پس، سالک حمد حق به لسان حق کند؛ چنانچه در قرب فرایض حق تعالی حمد خود به لسان عبد کند؛ وَالْعَبْدُ يَصِيْرُ لِسَانَ اللّٰهِ (2): «عَلَيَّ عَيْنُ اللّٰهِ وَيَدُ اللّٰهِ وَلِسَانُ اللّٰهِ تَعَالَى» (3).

و از برای هر يك از این مقامات نیز مراتبی است که بیان تفصیلی آن به طول انجامد.

وصل: در مراحل بعد از رفع حجاب و فتح ابواب

وصل: در مراحل بعد از رفع حجاب و فتح ابواب

پس، چون رفع حجاب کردی و فتح ابواب نمودی، داخل حریم کبریا شو و پناه ببر از شرّ شیطان قاطع طریق الی اللّٰه به مقام مقدّس اسم جامع اعظم، ربّ انسان کامل، و او را از سر صدقّ رجیم خوان اگر او را در رفع ید در تکبیرات به دور افکندی و خود او و مظاهر او را رجم کردی، و این رجم را از رجم در رمی جمرات در حج، اکمل دان، چه که اینجا رمی به پشت سر است و آنجا رمی به پیش رو؛ و آنجا به حجاره است و اینجا به اشاره؛ و حجاره توسّل به اسباب است، و اشاره حکم به فنای آنها.

ص: 111

1- «خداوند زبان بنده می شود».

2- «و بنده زبان خدا می شود».

3- «علی چشم خدا، دست خدا و زبان خداوند تعالی است.» قال أمير المؤمنين عليه السلام في خطبته: «... وأنا عين الله ولسانه الصادق ویده». (معاني الأخبار، ص 17، حدیث 14؛ التوحید، صدوق، ص 165، حدیث 2)

پس، چون ترك كوين و طرح نشأتين كردى، خود را مخاطب به خطاب «الآن وَصَلْتُ إِلَيْكَ فَاسْمِ بِاسْمِي» (1) دان؛ و الا خود را در سلك جنود شيطان و در شمار عَبْدَةُ او ثان شمار.

و چون خطاب الهى را به گوش بصيرت شنيدى و اذن دخول در حضرت يافتى، بسم الله گفته داخل شو.

و اگر از روى اخلاص و حقيقت متذکر حق شدى و حقيقت اسم و مسما را به تعليم عَلَّمَ الْأَسْمَاء (2) در يافتى، مشمول خطاب «ذَكَرَنِي عَبْدِي» (3) شوى؛ و الا مطرود به «يا كاذِبُ، اتَّخَذَ عَنِّي» (4) گردى.

پس ساكت شو و منتظر خطاب اِحْمَدَنِي حق شو. پس، از روى خلوص قلب و صفای باطن جميع محامد را مقصور به حق كن، تا مشمول خطاب «حَمَدَنِي عَبْدِي» (5) شوى؛ و الا به يا مُنَافِقِ خود را مخاطب دان.

و اگر حق را به رحمت رحمانيه و رحيميه از روى حقيقت خواندى، مفتخر به «أُثْنِي عَلَيَّ عَبْدِي» (6) شوى.

و چون (مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ) گفتى، منتظر نداي «مَجَدَّنِي عَبْدِي» (7) باش.

ص: 112

1- «اينك به من رسيدى پس نام مرا ببر». (علل الشرائع، ص 315، حديث 1؛ نیز ر.ك: صفحه 110)

2- «نام ها را تعليم داد». (برگرفته از آيه 31 سورة بقره)

3- ر.ك: أسرار العبادات و حقيقة الصلاة، ص 46 - 47.

4- ر.ك: صفحه 107.

5- ر.ك: أسرار العبادات و حقيقة الصلاة، ص 47.

6- همان.

7- همان.

و در (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) خود را به خطاب حضوری از غیب تعینات، بلکه حجاب اسماء و صفات، خارج دان تا عبادت و ثنا به لسان ذاتِ مفتقر، برای ذاتِ مستغنی واقع شود.

و اگر از اهل خصوصیتی و به تركِ خویشتنِ مخصوصی، از حجابِ خودی خارج شو تا لایق «هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ» (1) شوی.

پس به لسانِ حق آنچه را حق برای تو قرار داده طلب کن؛ و تا آخر سوره که رسیدی، منتظر «هَذَا هُوَ الَّذِي لِعَبْدِي» (2) باش.

کلام بعض اهل معرفت در انقسام نماز بین حق و عبد

و بعض اهل معرفت گویند: «چنانچه حمد تقسیم شده بین بنده و حق - چنانچه در حدیث نبوی (3)»

است - پس، از اول سوره تا (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) از حق است و (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) مشترك بین حق و عبد است؛ و از آنجا تا آخر سوره مختص به عبد است همین طور نماز نیز بدین ترتیب منقسم است: پس سجود برای حق است خاصه، زیرا که عبد فانی است؛ و قیام برای عبد است، چون در خدمت مولا ایستاده؛ و رکوع حالت مشترکه است که در آن انوار الهیه در موطن عبد ظاهر می شود» (4)، انتهى.

نویسنده گوید: و نیز مادامی که عبد در کسوة عبودیت است، نماز و جمیع اعمال آن از عبد است؛ و چون فانی در حق شد، جمیع اعمال او از حق است و

ص: 113

1- أسرار العبادات و حقيقة الصلاة، ص 47.

2- «این است آنچه برای بنده من است». (بحار الأنوار، ج 89، ص 226، حدیث 3)

3- بحار الأنوار، ج 89، ص 226، حدیث 3.

4- أسرار العبادات و حقيقة الصلاة، ص 47.

خود را تصرفی در آنها نیست؛ و چون به صحو بعد المحو و بقاء بعد الفناء نائل شد، عبادت از حق است در مرآت عبد، و این اشتراك نیست بلکه «امر بین الامرین» است.

و نیز تا سالک است، عبادت از عبد است؛ و چون واصل شد، عبادت از حق است، و این است معنی انقطاع عبادت پس از وصول: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) (1)؛ آي الْمَوْتُ، و چون موت کلی و فنای مطلق دست داد، حق عابد است و عبد را حکمی نیست؛ نه آن که عبادت نکند بلکه عبادت کند «وَكَانَ اللَّهُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ» (2) - و آنچه بعض از جهله از متصوفه گمان کرده اند از قصور است (3) - و چون عبد به خود آمد، عبادت از حق در مرآت عبد واقع شود، وَالْعَبْدُ سَمِعُ اللَّهِ وَلِسَانُ اللَّهِ گردد.

فصل ششم: در سر استعاده است

حقیقت استعاده و مراتب آن در نماز

و حقیقت آن، پناه بردن از شیطان و تصرفات آن و مظاهر آن است به مقام اسم الله الجامع که ربّ انسان کامل است. پس، مادامی که سالک در لباس کثرت است و خود را متصرف در امور می داند، در تحت تصرف شیطان است و قرائت او به لسان انانیت که لسان فصیح شیطان است واقع است و آنچه به لسان جاری

ص: 114

1- «پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) بیایدت». (الحجر (15): 99)

2- «و خدا گوش، چشم و زبان او باشد». (الکافی، ج 2، ص 352، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب من أذى المسلمین و احتقرهم»، حدیث 7 و 8)

3- ر.ک: بیان السعادة، ج 2، ص 406.

کند اسم الله نخواهد بود، و چون خارج شد از این کثرت و خود را متصرف ندید و جلوه فعل حق را در مظاهر خلقیه مشاهده نمود، به اول مرتبه استعاذه اهل سلوک نائل شده؛ و این استعاذه قیام و قرائت است، زیرا که هر دو، مقام توحید فعلی است:

اما قیام، چنانچه ذکر شد، تذکر مقام قیومیت حق است؛ و برای اهل ولایت تحقق به آن است و تدلی به مقام مشیت است.

و اما قرائت، پس تذکر اسم الله - که مقام مشیت مطلقه است - و قصر جمیع محامد به حق و تذکر مقام رحمانیت و رحیمیت و مالکیت و اتیان به صیغه جمع در «نَعْبُدُ» و «نُسْتَعِينُ» و تذکر مقام هدایت به صراط مستقیم غیر مایل به افراط و تفریط، تمام مناسب با توحید افعال است؛ چنانچه نزد اهلس واضح است.

و چون خارج شد از کثرت صفتی و جمیع صفات و اسماء را مضمحل دید و حکم به فناء کرد، در مرتبه ثانیه از استعاذه واقع شود که آن، استعاذه رکوع و ذکر آن است؛ زیرا که رکوع و ذکر آن، اشاره به مقام توحید صفات است؛ چنانچه در سر آن بیاید، ان شاء الله.

و چون غبار کثرت را از دار تحقق پاک نمود و حجب نورانیه و ظلمانیه را برچید و به مقام توحید ذاتی و فنای کلی نائل شد، استعاذه حقیقیه برای او حاصل آید، و این استعاذه سجود است و ذکر آن، زیرا که آن - چنانچه بیاید (1) - اشاره به مقام توحید ذاتی است.

و تواند اشاره به مقامات ثلاثه بود آنچه از حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - منقول است که در سجود گفت: «أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ، وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ

ص: 115

سَخَطِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ»(1). و آنچه در این مقام ذکر شد - که قیام و قرائت اشاره به مقام توحید فعلی است - منافات ندارد با آنچه در فصل سوم از مقدمه در سرّ جملی نماز ذکر کردیم(2) - که (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) رجوع عبد است به حق به فنای کلی مطلق - زیرا که از برای هر يك از قرائت و رکوع و سجود مقاماتی است که به حسب هر مقام، اشاره به مقامی از توحیدات ثلاثه می تواند بود؛ ولی هر يك از اینها به مقامی انطباق است.

پس، قیام به مقام توحید افعال انطباق است؛ گرچه توحید ذات و صفت را نیز در باطن دارد. و این نظیر کلامی است که اهل معارف گویند راجع به تقسیمات اسماء افعال و صفات و ذات، با آن که هر اسمی را اسم جامع دانند؛ پس اسم فعل را آن اسمی دانند که تجلّی فعلی در آن ظاهر باشد و تجلّی صفتی و ذاتی در باطن او باشد، و همین طور در اسم صفتی و ذاتی(3).

فصل هفتم: در قرائت است

در اشاره اجمالی به بعض اسرار سوره حمد

بدان که اهل معرفت بسم الله هر سوره را متعلق به خود آن سوره دانند. و از این جهت در نظری بسم الله هر سوره را معنایی غیر از سوره دیگر است؛ بلکه

ص: 116

-
- 1- «از کیفر توبه عفو و از خشم توبه رضایت و از توبه خود پناه می برم». (عوالي اللآلی، ج 4، ص 114، حدیث 176؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 417)
 - 2- ر.ک: صفحه 18.
 - 3- ر.ک: إنشاء الدوائر، ص 29؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 45.

بسم الله هر قائلی در هر قول و فعلی با بسم الله دیگرش فرق دارد. و بیان این مطلب به وجه اجمال آن است که به تحقیق پیوسته که تمام دار تحقق، از غایة القصوای عقول مهیمه قادسه تا منتهی النهایه صف نعال عالم هیولی و طبیعت، ظهور حضرت اسم الله اعظم است و مظهر تجلی مشیت مطلقه است که ام اسماء فعلیه است؛ چنانچه گفته اند: **ظَهَرَ الْوُجُودُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (1)**.

پس، اگر کثرت مظاهر و تعینات را ملاحظه کنیم، هر اسمی عبارت از ظهور آن فعل یا قولی است که در تلو آن واقع شود، و سالك الى الله اول قدم سیرش آن است که به قلب خود بفهماند که با اسم الله همه تعینات ظاهر است؛ بلکه همه، خود اسم الله هستند و در این مشاهده اسماء مختلف شوند و سعه و ضیق و احاطه و لا احاطه هر اسمی تابع مظهر است و تبع مرآتیی است که در آن ظهور کرده، و اسم الله گرچه به حسب اصل تحقق مقدم بر مظاهر است و مقوم و قیوم آنهاست، ولی به حسب تعین متأخر از آنهاست؛ چنانچه در محل خود مقرر است.

و چون سالك اسقاط اضافات و رفض تعینات نمود و به سرّ توحید فعلی رسید، تمام سور و اقوال و افعال را يك بِسْمِ اللَّهِ است و معنی همه یکی است.

و به حسب اعتبار اول، در سور قرآنیه اسمی جامع تر و محیط تر از بسم الله در سورة مبارکه حمد نیست؛ چنانچه از حدیث مشهور منسوب به مولی الموالی (2) نیز ظاهر شود؛ زیرا که متعلق آن محیط تر از سایر متعلقات است؛ چنانچه اهل معارف گویند (الحمد) اشاره به عوالم غیبیه عقلیه است، که صرف حمد و

ص: 117

1- «هستی با بسم الله الرحمن الرحيم پدیدار گشت». (الفتوحات المکیه، ج 1، ص 102)

2- راجع ینابیع المودّه، ج 1، ص 213؛ أسرار الصلاة، الملکی التبریزی، ص 282.

محامد الله هستند، و لسان حمد آنها لسان ذات است؛ و (رَبِّ الْعَالَمِينَ) اشاره به ظهور اسم الله در مرآت طبیعت است به مناسبت مقام ربوبیت، که ارجاع از نقص به کمال و از مُلک به ملکوت است و آن مختص به جوهر عالم مُلک است؛ و رحمانیت و رحیمیت از صفات خاصه ربوبیت است؛ و (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) اشاره به رجوع مطلق و قیامت کبراست.

و چون صبح ازل طالع شد و نور جلوه احدی بر قلب عارف در طلوع آفتاب یوم القیامه تجلی کرد، سالک را حضور مطلق دست دهد؛ پس به مخاطبه حضوریه در محفل انس و مقام قدس به (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) گویا شود؛ و چون به خود آید از جذبۀ احدی و صحو بعد المحو حاصل آید، مقام هدایت خود و مصاحبین خود را در این سیر الی الله طلب کند.

پس، سوره حمد جمیع سلسله وجود است عیناً و علماً و تحقیقاً و سلوکاً و محواً و صحواً و ارشاداً و هدایتاً؛ و اسم مظهر آن، اسم الله اعظم و مشیت مطلقه است: فهو مفتاح الكتاب و مختامه و فاتحته و ختامه؛ چنانچه اسم الله ظهور و بطون و مفتاح و مختم است: (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1).

در تفسیر حمد به لسان اهل معرفت

پس، تفسیر این سوره به حسب ذوق اهل معرفت چنین است: به ظهور اسم الله، که مقام مشیت مطلقه و اسم اعظم الهی است و دارای مقام مشیت رحمانیه، که بسط وجود مطلق است، و مشیت رحیمیه، که بسط کمال وجود است، عالم حمد مطلق و اصل محامد - که از حضرت تعین اول غیبی تا نهایت

ص: 118

1- «خداوند نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

افق عالم مثال و برزخ اول است - لله، یعنی برای مقام اسم جامع که الله است، ثابت است. و از برای او است مقام ربوبیت و تربیت عالمین، که مقام سوانیت و ظهور طبیعت است.

و این مقام ربوبیت ظاهر است به رحمانیت و رحیمیت ربوبیه، که در مواد مستعدّه بسط فیض کند به رحمانیت؛ و در مهد هیولی به ظهور رحیمیت تربیت آنها کند و به مقام خاص خود رساند. و آن (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) است که به قبضه مالکیت جمیع ذرات وجود را قبض کند و ارجاع به مقام غیب نماید: (كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ) (1). و این تمام دائره وجود است که در (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) به طریق اجمال مذکور است، و در حمد به طریق تفصیل؛ و تا (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) خالص برای حق است، چنانچه در حدیث است (2).

و چون بنده سالک الی الله به مِرقاتِ «أَقْرَأُ وَأُزَقُّ» (3) و عارج به معراجِ «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» (4) مشاهده رجوع جمیع موجودات و فنای دار تحقّق در حق کند و حق برای او جلوه به وحدانیت نماید، به زبان فطرت توحید گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

و چون نور فطرت انسان کامل، محیط به جمیع انوار جزئیه است و عبادت و توجه آن، توجه دار تحقّق است، به صیغه جمع ادا کند - «سَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ»

ص: 119

1- «همان طور که در آغاز بیافریدتان باز خواهید گشت». (الأعراف (7): 29)

2- بحار الأنوار، ج 89، ص 226، حدیث 3.

3- «بخوان و بالا رو». (الکافی، ج 2، ص 606، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل حامل القرآن»، حدیث 10)

4- «نماز معراج مؤمن است». (الاعتقادات، علامه مجلسی، ص 39)

وَقَدَّسْنَا فَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ وَلَوْلَانَا مَا سَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ...» (1) الی آخره.

پس چون سالک خود و اُنایت خود را یکسره تقدیم ذات مقدس کرد و هر چه جز حق را محو و مَحَق کرد، عنایت ازلی از مقام غیب احدی به فیض اقدس شامل او گردد و او را به خود آرد و صحو بعد المحو برای او دست دهد و ارجاع به مملکت خویش شود به وجود حقانی، و چون در کثرت واقع شود، از فراق و نفاق بیمناک شود و هدایت خود را، که هدایت مطلقه است (چه که سایر موجودات از اوراق و اغصان شجره مبارکه انسان کامل است) به صراط مستقیم انسانیت - که سیر الی الاسم الجامع و رجوع به حضرت اسم الله اعظم است - که از حد افراط و تقریط که «مغضوب علیهم» و «ضالین» است خارج است، طلب کند. و یا آن که هدایت به مقام برزخیت را، که مقام عدم غلبه وحدت بر کثرت و کثرت بر وحدت است و حد وسط بین احتجاب از وحدت به حجاب کثرت است، که مرتبه «مغضوب علیهم» است، و احتجاب از کثرت به وحدت است، که مقام «ضالین» و متحیرین در جلال کبریاست، طلب کند.

وصل: تفسیر بسم الله و بعض آداب تسمیه

رُوي في التوحيد عن الرضا عليه السلام، حين سئل عن تفسير البسملة، قال: «معنى قول القائل «بسم الله» أي اسم على نفسي سمة من سمات الله وهي العبادة». قال الراوي فقلت له: ما السمة؟ قال: «العلامة» (2).

ص: 120

- 1- «ما خدا را تسبیح گفتیم، پس ملائکه تسبیح گفتند؛ و ما خدا را تقدیس کردیم، پس ملائکه تقدیس کردند. و اگر ما نبودیم ملائکه تسبیح نمی گفتند». (بحار الأنوار، ج 26، ص 343، حدیث 16)
- 2- «در کتاب توحید از امام رضا علیه السلام روایت شده است که - وقتی از تفسیر بسم الله سؤال شد - فرمود: معنای گفته کسی که بسم الله می گوید این است که من «سمه» ای از سمات خداوند را بر خود می گذارم و آن «سمه» عبادت است». راوی گفت پرسیدم: «سمه» یعنی چه؟ فرمود: «نشانه». (التوحید، صدوق، ص 229، حدیث 1)

و از این حدیث شریف ظاهر شود که سالک باید متحقق به مقام اسم الله شود در عبادت، و تحقق به این مقام حقیقت عبودیت، که فناء در حضرت ربوبیت است، می باشد، و تا در حجاب انیت و انانیت است در لباس عبودیت نیست، بلکه خودخواه و خودپرست است و معبود او هواهای نفسانیه او است: (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (1)، و نظر او نظر ابلیس لعین است که در حجاب انانیت خود و آدم - علیه السلام - را دید و خود را بر او تفضیل داد، (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (2) گفت و از ساحت قدس مقربین درگاه مطرود شد. پس گوینده بِسْمِ اللّٰهِ اگر نفس خود را به «سمة الله» و «علامة الله» متصف کرد و خود به مقام اسمیت رسید و نظرش نظر آدم - علیه السلام - شد که عالم تحقق را - که خود نیز خلاصه آن بود - اسم الله دید: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (3)؛ در این حال، تسمیه او تسمیه حقیقیه است و متحقق به مقام عبادت است؛ که القاء خودی و خودپرستی و تعلق به عزّ قدس و انقطاع الی الله است؛ چنانچه در ذیل حدیث «رزام» از حضرت امام جعفر صادق است که می فرماید: «يَقْطَعُ عَلائِقَ الْاِهْتِمَامِ بِغَيْرِ مَنْ لَهُ قَصْدٌ وَإِلَيْهِ وَقَدْ وَمِنْهُ اسْتَرْفَدَ...» (4) الی آخره.

و چون سالک را مقام اسمیت دست داد، خود را مستغرق در الوهیت بیند:

ص: 121

1- «آیا دیده ای آن را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته». (الفرقان (25): 43)

2- «مرا از آتش و او را از گِل آفریده ای». (الأعراف (7): 12؛ ص (38): 76)

3- «و به آدم همه نامها را آموخت». (البقرة (2): 31)

4- ر.ك: صفحه 13.

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ»(1)؛ پس خود را اسم الله و علامه الله و فانی فی الله بیند و سایر موجودات را نیز چنین بیند. و اگر ولی کامل باشد، متحقق به اسم مطلق شود و برای او تحقق به عبودیت مطلقه دست دهد و «عبدالله» حقیقی شود.

و تواند بود که تعبیر به عبد در آیه شریفه (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ)(2) برای آن باشد که عروج به معراج قرب و افق قدس و محفل انس به قدم عبودیت و فقر است و رفض غبار ائیت و خودی و استقلال است، و شهادت به رسالت، در تشهد، بعد از شهادت به عبودیت است چه که عبودیت مرقات رسالت است؛ و در نماز، که معراج مؤمنین و مظهر معراج نبوت است، شروع شود، پس از رفع حجب به بسم الله که حقیقت عبودیت است: «فَسُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِنَبِيِّهِ بِمَرْقَاةِ الْعُبُودِيَّةِ الْمَطْلُوقَةِ»(3)، و او را به قدم عبودیت به افق احدیت جذب فرمود و از کشور مُلْك و ملکوت و مملکت جبروت و لاهوت رهانید؛ و سایر بندگان را که مستظل به ظل آن نور پاکند به سمه ای از سمات الله و مرقات تحقق به اسم الله، که باطن آن عبودیت است، به معراج قرب رساند.

تفسیر سوره حمد

و چون سالک دایره وجود را اسم الله دید، به قدر قدم سلوک تواند وارد در فاتحه کتاب الله و مفتاح کنز الله گردد؛ پس همه اثبیه و محامد را به حق - به مقام اسم جامع - ارجاع کند و برای موجودی از موجودات فضائل و فواضلی

ص: 122

1- «بندگی خدا جوهری است که باطن و مغز آن ربوبیت است». (مصباح الشریعة، ص 7)

2- «منزه است آن کس که بنده اش را سیر داد». (الإسراء (17): 1)

3- «پس منزه است آن کس که پیامبرش را با نردبان عبودیت مطلقه سیر داد».

نبیند؛ چه که اثبات فضیلت و کمال برای موجودی جز حق منافات با رؤیت اسمیت دارد.

و اگر (بِسْمِ اللَّهِ) را به حقیقت گفته، (الْحَمْدُ لِلَّهِ) را نیز تواند به حقیقت گفت.

و اگر در حجاب خلق، چون ابلیس، از مقام اسم محجوب شد، محامد را نیز به حق نتواند رجوع دهد، و تا در پردهٔ انسانیت است، از عبودیت و اسمیت محجوب است؛ و تا از این مقام محروم است به مقام حامدیت نرسد.

و اگر با قدم عبودیت و حقیقت اسمیت به مقام حامدیت رسید، صفت حامدیت را نیز برای حق ثابت داند و حق را حامد و محمود شمارد و ببیند؛ پس تا خود را حامد و حق را محمود دید، حامد حق نیست، بلکه حامد حق و خلق، بلکه حامد خود فقط می باشد و از حق و حمد او محجوب است، و چون به مقام حامدیت رسید، «أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ» (1) گوید، و از حجاب حامدیت، که مقرون به دعوا و ملازم با اثبات محمودیت است، خارج شود؛ پس مقالهٔ عبد سالک در این مقام چنین شود: بِاسْمِهِ الْحَمْدُ لَهُ مِنْهُ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْحَمْدُ (2).

و این نتیجهٔ قرب نوافل است که در حدیث شریف اشاره ای به آن فرموده آنجا که فرماید: «فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ...» (3)

الی آخره.

ص: 123

1- «هیچ ستایشی تو را نتوانم کرد؛ تو همان گونه هستی که خود خویشتن را ستودی». (نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم. الکافی، ج 3، ص 324، «کتاب الصلاة»، «باب السجود والتسبیح والدعاء...»، حدیث 12؛ عوالمی اللالی، ج 4، ص 113، حدیث 176؛ کنز العمال، ج 2، ص 677، حدیث 5049)

2- «به نام او، حمد او راست، از اوست و برای اوست».

3- «چون او را دوست بدارم، گوش، چشم و زبان او باشم...». (الکافی، ج 2، ص 352، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب من أذى المسلمین واحترهم»، حدیث 8)

(رَبِّ الْعَالَمِينَ): اگر عالمین صور اسماء که اعیان ثابتة است باشد، ربوبیت ذاتیه خواهد بود و راجع به مقام الوهیت ذاتیه، که اسم الله اعظم است، می باشد؛ زیرا که اعیان ثابتة به تجلّی ذاتی در مقام واحدیت به تبع اسم جامع که به تجلّی فیض اقدس متعیّن است تحقّق علمی پیدا کردند. و معنی ربوبیت در آن مقام مقدس، تجلّی به مقام الوهیت است که بدان تجلّی جمیع اسماء متعیّن شوند و عین ثابت انسان کامل اولاً، و دیگر اعیان در ظلّ آن، متعیّن شوند، و رحمانیت و رحیمیت اظهار همان اعیان است از غیب هویت تا افق شهادت مطلقه؛ و ایداع فطرت عشق و محبت کمال مطلق است در خمیره آنها، که بدان فطرت عشقیّه سائقه و جذبه قهریه مالکیه، که ناصیه آنها را گرفته، به مقام جزای مطلق، که استغراق در بحر کمال واحدیت است، نائل شوند: (أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) (1).

پس با این طریقه غایت آمال و نهایت حرکات و منتهای اشتیاقات و مرجع موجودات و معشوق کائنات و محبوب عشاق و مطلوب مجذوبین، ذات مقدس است؛ گرچه خود آنها محجوبند از این مطلوب و خود را عابد و عاشق و طالب و مجذوب امور دیگری دانند، و این حجاب بزرگ فطرت است که باید سالک الی الله به قدم معرفت آن را خرق کند؛ و تا بدین مقام نرسد، حق ندارد که (إِيَّاكَ نَعْبُد) گوید، یعنی لا نَطْلُبُ إِلَّا إِيَّاكَ، و جوینده غیر تو نیستیم و خواهنده جز تو نخواهیم بود و ثنای غیر تو نکنیم و استعانت در همه امور بجز از تو نجویم.

همه ما سلسله موجودات و ذرات کائنات، از ادنی مرتبه سفلی ماده تا اعلا

ص: 124

1- «هان، بازگشت امور فقط به سوی خداست». (الشوری (42): 53)

مرتبه غیب اعیان ثابته، حق طلب و حق جو هستیم و هرکس در هر مطلوبی طلب تو کند و با هر محبوبی عشق تو ورزد: (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (1)؛ (يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2).

و چون سالک را این مشاهده دست دهد و خود را به شراشر اجزاء وجودیه خود، از قوای مُلکیّه تا سرایر غیبیه، و جمیع سلسله وجود را عاشق و طالب حق بیند و اظهار این تعشّق و محبت را نماید، از حق استعانت و وصول طلبد و هدایت به صراط مستقیم را - که صراط ربّ الانسان است (إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (3) و آن صراط «منعم علیهم» از انبیاء کمل و صدیقین است که عبارت از رجوع عین ثابت به مقام الله و فنای در آن است نه فنای در اسماء دیگر که در حدّ قصور یا تقصیر است - طلب کند. چنانچه منسوب به رسول اکرم است که فرموده: «كَانَ أَحْيَى مُوسَى عَيْنُهُ الْيُمْنَى وَعَمِيَاءَ وَأَخِي عَيْسَى عَيْنُهُ الْيُسْرَى وَعَمِيَاءَ وَأَنَا ذُو الْعَيْنَيْنِ» (4).

جناب موسی را کثرت غلبه بر وحدت داشت، و جناب عیسی را وحدت غالب بر کثرت بود؛ و رسول ختمی را مقام برزخیت کبرا، که حدّ وسط و صراط مستقیم است، بود.

تا اینجا تفسیر سوره بنابر آن بود که عالمین حضرات اعیان باشد. و اگر عالمین حضرات اسماء ذاتیه یا اسماء صفتیه یا اسماء فعلیه یا عوالم مجرّده یا عوالم مادّیه یا هر دو یا جمیع باشد، تفسیر سوره فرق می کند.

ص: 125

1- «آن فطرت الهی که مردم را بر آن آفرید». (الروم (30): 30)

2- «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است او را تسبیح می گویند». (الحشر (59): 24)

3- «به درستی که پروردگار من بر راه راست است». هود (11): 56

4- «برادرم موسی را چشم راست نابینا بود، و برادرم عیسی را چشم چپ، و من دارای دو چشم هستم». (بیان السعادة، ج 4، ص 99 و

چنانچه اگر «اسم الله» در آیه شریفه (بسم الله...) غیر از مقام مشیت مقام دیگر باشد از اسماء ذاتیه و غیر آن یا اعیان ثابتیه یا اعیان موجوده یا عوالم غیبیه و شهادتیه یا انسان کامل، نیز تفسیر جمیع سوره فرق می کند.

و همین طور اگر «الله» الوهیت ذاتیه یا ظهوریه باشد و «رحمن» و «رحیم» در بسمله صفت برای «اسم» باشد یا برای «الله»، تفسیر سوره شریفه فرق می کند.

چنانچه اگر «باء» در بسمله برای استعانت یا ملابست، یا متعلق به ظَهَرَ باشد، یا متعلق به خود سوره، یا به هر يك از اجزاء آن باشد، فرق ها حاصل شود. چنانچه نیز، به حسب مقامات قراء، از وقوع در حجاب کثرت یا غلبه وحدت یا صحو بعد المحو و یا مقامات دیگر که سابقاً ذکر شد، تفسیر سوره را باید فرق گذاشت، و احاطه به جمیع آنها و به تفسیر حقیقی قرآن، که کلام جامع الهی است، از طوق امثال نویسنده خارج است «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ»⁽¹⁾ و آنچه ذکر شد علی سبیل الاحتمال بود. والله الهادی.

فصل هشتم: در اشاره اجمالی به تفسیر سوره شریفه توحید

بدان که در (بسم الله) این سوره و متعلق آن، همان احتمالات است که در سوره شریفه حمد ذکر شد [ه] است؛ ولی در اینجا به مناسبت تعلق آن به (قُلْ هُوَ) که ترجمان از مقام مقدس ذات من حیث هو است یا مقام غیب هویت است یا مقام اسماء ذاتیه است، سالک باید در حال استهلاک در هر يك از این

ص: 126

1- «قرآن را فقط آن کس که قرآن بدو خطاب شده می شناسد». (الکافی، ج 8، ص 311، حدیث 485؛ بحار الأنوار، ج 24، ص 238، حدیث 6)

مقامات باشد، و با رفض تعینات اسمائی و صفاتی مطلقاً گویا شود به کلمه شریفه «هو»؛ پس اسم در این مقام ممکن است تجلی غیبی به فیض اقدس، که رابطه بین ذات و اسماء ذاتیه یا غیب و اسماء صفتیه است، باشد؛ پس گویا چنین فرموده: ای محمد، که از افق کثرت و تعین منسلخ شدی و به قدم عشق و محبت رفض غبار کثرت اسماء و صفات و تعینات کردی، به مقام تجلی به فیض اقدس در مقام غیب هویت و وحدت صرف بگو: «هو»، و آن اشاره است به مقام ذات یا غیب هویت یا اسماء ذاتیه، و آن با آن که غیب مطلق است «اللّه» است که مقام جمع اسماء و حضرت واحدیت است؛ و این کثرت اسمائی را با وحدت و بساطت مطلقه تنافی نیست؛ پس او احد است، و با آن که کثرت کمالی در آن راه دارد، بلکه آن مبدأ آن کثرت است، صمد است و منزّه است از مطلق نقایص؛ پس برای او ماهیت و امکان و جوف نیست؛ پس از او چیزی منفصل نشود و او از چیزی منفصل نشود، و جمیع دار تحقّق به او منتهی شود ظهوراً و تجلیاً، و فانی در ذات و اسماء و صفات او هست وجوداً و صفةً و فعلاً؛ و از برای او مثل و مثال و کفو و شریک نیست.

پس (هو) اشاره به مقام غیب شد، چنانچه در حدیث نیز وارد است (1)؛ و (اللّه) به مقام اسماء کمالی و واحدیت، که مقام اسم اعظم است؛ و از (أحد) تا آخر سوره، اسماء تنزیهیه است؛ پس سوره شریفه نسبت حق است به جمیع مقامات.

و تواند که (هو) اشاره به ذات من حیث هو باشد و (أحد) اشاره به اسماء ذاتیه باشد. والعلم عنده.

ص: 127

1- «و هو اسمٌ مکتبٌ مشارٌ إلى غائبٍ، فالهاء تنبیهٌ علی معنی ثابتٍ والواو إشارةٌ إلى الغائب عن الحواسّ...». (التوحید، صدوق، ص 88، حدیث 1)

و آن نزد خاصه، خروج از منزل قیام به امر و استقامت در خدمت است که پیش اهل معرفت مستلزم دعوا است.

و در نزد اهل محبت، خروج از منزل خیانت و جنایت است و دخول در منزل ذل و افتقار و استکانت و تضرع است که منزل متوسّطین است.

و در نزد اصحاب قلوب، خروج از منزل قیام لله به مقام قیام بالله و از مشاهده قیومیت به مشاهده انوار عظمت است، و از مقام توحید افعال به مقام توحید اسماء است، و از مقام «تدلی» به مقام «قاب قوسین» است؛ چنانچه سجود مقام «او ادنی» است. و پس از این، اشاره ای به آن بیاید (1)، ان شاء الله.

پس، حقیقت قیام تدلی به قیومیت حق و رسیدن به افق مشیت است، و حقیقت رکوع تمام نمودن قوس عبودیت و افنای آن در نور عظمت ربوبیت است، و رکوع اولیای کمل تحقق به این مقام است به حسب مراتب خود و حظ آنها از حضرات اسماء محیطه و شامله و ذاتیه و صفتیه، به طوری که تفصیل آن از حوصله این اوراق خارج است.

پس، سالک چون به منزل رکوع که منزل فنای اسمائی است رسید، تکبیر گوید و دست خود را مثل وقت تکبیرات افتتاحیه رفع کند با همان آداب، و این تکبیر و رفع باطن یکی از تکبیرات افتتاحیه است؛ چنانچه تکبیر سجود نیز

ص: 128

چنین است، و در این مقام حق را تکبیر از توصیف، که از مقامات شاملهٔ عبد است و با او تا آخر سلوک هم قدم است، نماید، و با دست خود مقام تدلی و عبودیت و تقوم به قیومیت را، که خالی از شائبهٔ تجلّی و دعوا نیست، رفع و رفض نماید؛ و صفرالید متوجه منزل رکوع شود.

و در فنای منزل «قاب قوسین» نور عظمت عرش حضرت وحدانیت و واحدیت به قلبش تجلّی کند و حق را تنزیه و تسبیح کند و خود را از لیاقت تکبیر اسقاط کند. پس با قلب و جل و حال خجل از قصور در ادای حق این منزل، که از منازل بزرگ اهل توحید است، به تادیهٔ حقوق آن پردازد که عمدهٔ آن، توصیف حق به عظمت است که پس از تنزیه در جمیع منازل ولایت است، و پس از آن، به تحمید، که در مقام ذات اشارهٔ به توحید صفات است، پردازد.

رکوع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در صلات معراج

و لسان عبد در این مقام، در تنزیه و تعظیم و تحمید، لسان حق است؛ چنانچه در حدیث است که: «لَمَّا نَزَلَ (فَسَبَّحَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) (1) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اجْعَلُوهَا فِي الرُّكُوعِ» (2).

و اشاره ای به بعض آنچه در این مقام ذکر شد دارد حدیث صلات معراج، پس از آن که آن جناب مأمور به رکوع شد، خطاب شد: «فَانْظُرْ إِلَى عَرْشِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: فَانْظَرْتُ إِلَى عِظَمَةِ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَعُشْيِي عَلَيَّ فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» لِعَظَمِ مَا رَأَيْتُ، فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ، تَجَلَّى الْعُشْيُ عَنِّي حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعًا، أَلْهَمَ

ص: 129

1- الواقعة (56): 74.

2- «هنگامی که آیه (فَسَبَّحَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) نازل گشت، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: "آن را در رکوع قرار دهید". (علل الشرائع، ص 333، حدیث 6؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 328، «کتاب الصلاة»، «أبواب الركوع»، باب 21، حدیث 1)

ذَلِكَ فَرَجَعَتْ إِلَى نَفْسِي كَمَا كَانَتْ...»(1) الی آخره.

و از برای عرش اطلاقاتی است، که در این مقام ممکن است عرش و حدانیت و عظمت مقام واحدیت و حضرت اسماء و صفات، که عرش الذات است، مراد باشد. و غشوه آن سرور ممکن است اشاره به مقام فنای در حضرت عظمت و القای آنانیت باشد؛ چنانچه ذهاب نفس نیز مناسب با این مقام است. و تسبیح و تعظیم و تحمید، بنابراین به لسان حق؛ و الهام آن ذات مقدس برای رؤیت این عظمت و کبریا است در حضرت واحدیت و احدیت جمع اسماء.

و بدان که از برای اصلین به مقام قرب، در اول تجلیات - گرچه تجلیات حبیه باشد - يك دهشت و هیمانی است که قلوب صافیة آنها را منزل و مندک کند در تحت انوار تجلی عظمت؛ و اگر قلوب را استعداد و طاقت نباشد، در همان هیمان و دهشت تا آخر بمانند: «إِنَّ أَوْلِيَاءِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي»(2). و در ملائکه نیز صنفی چنین یافت شود که آنها را «ملائکه مهیمه» گویند، و اگر استعداد قلوب که از عطیات ابتدائیه فیض اقدس است زیاد باشد، پس از این حیرت و هیمان و دهشت و وحشت و غلق و اضطراب و محو و غشیان و صعق

ص: 130

1- «...» به عرش من بنگر. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: "پس به آنچنان عظمتی نگریستم که جانم از آن برفت و بیهوش شدم؛ آنگاه به من الهام شد و به جهت عظمت آنچه دیدم، گفتم: "سبحان ربی العظیم و بحمده". (منزه است پروردگار بزرگ من و سپاس اوراست). پس چون این بگفتم، از حالت غشوه به در آمدم، تا این که با الهامی که می شد هفت بار آن را گفتم؛ پس به خود آمدم و به حال عادی بازگشتم...". (علل الشرائع، ص 315، حدیث 1)

2- «اولیاء من زیر قبه های منند، جز من کسی آنان را نمی شناسد». (احیاء علوم الدین، ج 4، ص 516)

و محقق، کم کم حالت سکون و بیداری و طمأنینه و صحو و هشیاری دست دهد؛ تا آن که حالت صحو تام حاصل شود؛ و در این مقام، که مقام تمکین است، لایق تجلیات عالی تری گردد، و همین طور، تجلیات به مناسبت قلوب آنها واقع شود تا به منتهای قرب و کمال واصل آیند، و اگر از کمال باشند، حالت برزخیت کبرا برای آنها دست دهد، و آن الهام که از حضرت غیب به قلب تقی نقی احمدی محمدی صلی الله علیه و آله می شد، شاید تجلیات لطفیه بود برای تسکین آن نور پاک از آن غشوه تجلی به عظمت.

وصل: حدیث شریف مصباح الشریعة درباره آداب رکوع

عَنْ مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَرْكَعُ عَبْدٌ لِلَّهِ رُكُوعًا عَلَى الْحَقِيقَةِ، إِلَّا زَيَّنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِنُورٍ بَهَائِهِ وَأَظْلَلَهُ فِي ظِلَالِ كِبْرِيَاءِهِ وَكَسَاهُ كِسْوَةَ أَصِّفِيَّائِهِ. وَالرُّكُوعُ أَوَّلُ وَالسُّجُودُ ثَانٍ، فَمَنْ أَتَى بِمَعْنَى الْأَوَّلِ صَدَّ لِحُجَّتِهِ لِلثَّانِي. وَفِي الرُّكُوعِ أَدَبٌ وَفِي السُّجُودِ قُرْبٌ، وَمَنْ لَا يُحْسِنُ الْأَدَبَ لَا يَصِلُ لِحُجَّتِهِ لِلْقُرْبِ. فَارْكَعْ رُكُوعَ خَاضِعٍ لِلَّهِ بِقَلْبِهِ مُتَدَلِّلٌ وَجِلٌّ تَحْتَ سُلْطَانِهِ؛ خَافِضٌ لَهُ بِجَوَارِحِهِ خَفِضَ خَائِفٍ حَزِنٍ عَلَى مَا يَقُوتُهُ مِنْ فَائِدَةِ الرَّازِكِيِّينَ. وَحُكِّيَ أَنَّ الرَّبِيعَ بْنَ خُنَيْمٍ كَانَ يَسْهَرُ بِاللَّيْلِ إِلَى الْفَجْرِ فِي رُكْعَةٍ وَاحِدَةٍ؛ فَإِذَا هُوَ أَصْبَحَ رَفَعَ [خ ل: تَزَفَّرًا] وَقَالَ: آه، سَبَقَ الْمُخْلِصُونَ وَقَطَعَ بِنَا. وَأَسَدُ تَوْفِ رُكُوعِكَ بِأَسَدِ تَوَاءِ ظَهْرِكَ، وَأَنْحَطَّ عَنْ هِمَّتِكَ فِي الْقِيَامِ بِخِدْمَتِهِ إِلَّا بِعَوْنِهِ، وَفَرَّ بِالْقَلْبِ مِنْ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ وَخَدَائِعِهِ وَمَكَايِدِهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرْفَعُ عِبَادَهُ بِقَدْرِ تَوَاضُعِهِمْ لَهُ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى أَصْوَلِ التَّوَاضُعِ وَالْخَضَعِ بِقَدْرِ إِطْلَاعِهِ عَظَمَتِهِ عَلَى سَرَائِرِهِمْ» (1).

ص: 131

1- از کتاب مصباح الشریعة نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای برای خدا به حقیقت رکوع نکند مگر آن که خداوند تعالی او را به نور جمال خویش بیاراید و در سایه کبریايش در آورد و جامعه برگزیدگانش بپوشاند. رکوع (مرحله) اول است و سجود (مرحله) دوم؛ هرکس معنا و حقیقت اولی را به جای آورد، شایستگی دومی را یافته است. در رکوع ادب (عبودیت) است و در سجود قرب (به معبود) است؛ و کسی که به نیکی ادب نگذارد، قربت را نشاید. پس رکوع کن همانند رکوع کسی که قلباً خاضع برای خداست و تحت سلطه او ذلیل و بیمناک می باشد؛ و چون راکعی که از بیم و اندوه از دست دادن بهره راکعان (حقیقی) تن فرود آورد، اعضای خود را فرود بیاورد. و از ربیع بن خثیم حکایت شده است که با يك رکوع شب را به صبح می رساند و چون به صبح می رسید (صبح می کرد) قامت راست می کرد [نسخه: ناله می کرد] و می گفت: "آه، مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم". و رکوع خود را کامل انجام ده به این که پشت خود را هموار کنی؛ و از این (پندار) که به (قدرت و) همت خود به خدمت او قیام کنی فرود آی (که این امکان ندارد) جز به یاری او. و قلب را از وسوسه های شیطان و فریب ها و نیرنگ هایش فراری ده که خداوند تعالی بندگان خود را به میزانی که در برابر او کرنش کنند بلند می کند؛ و آنان را به هر اندازه که عظمتش بر باطن هایشان پرتو افکنده، به حقیقت فروتنی و کرنش (در برابر خود) هدایت می فرماید. (مصباح الشریعة، ص 89، الباب الأربعین فی الرکوع؛ بحار الأنوار، ج 82، ص 108، حدیث 17)

در این حدیث شریف نیز اشاراتی است به بعض آنچه در رکوع ذکر شد. چنانچه «تزیین» عبد به «نور بهاء الله» ممکن است اشاره به تحقق مقام اسماء و صفات به قدر حالات سالکین باشد؛ چه که «بهی» از اسماء صفات است؛ چنانچه «اظلال» در «ظلال کبریا» افنای عبد است در تحت عظمت نور کبریایی؛ و «تکسی» به «کسوة اصفیاء» شاید اشاره به بقای بعد از این فنا باشد؛ چه که اصطفاء به حسب حضرت فیض الله اقدس است و از نعم و عطیات ابتدائیه

است؛ چون که مقام فنای عبودیت در الوهیت، که حقیقت ربوبیت و جوهره عبودیت است، به سلوک حاصل شود؛ ولی اصطفا‌ی حق و اکتساء به کسوه اصفیاء، که مقام تخلع به خلعت نبوت است، از تحت سلوک عبودیت خارج و در تحت اصطفا‌ی ربوبیت داخل است. چنانچه «اولیت رکوع» و «ثانویت سجود» و ارتباط «صلاحیت دخول در منزل سجود» به «دخول در منزل رکوع» و استیفا‌ی حق آن نیز، تأکید آنچه ذکر شد می کند. چنانچه «ادب قرب» مطلق، که در منزل سجود حاصل می شود، به تحقق به حقیقت اسماء و صفات و فنای در آن حضرت است.

و اما قول آن حضرت: «فَارْكَعْ» تا آخر، دستور ادب رکوع است برای متوسطین از اهل سلوک. و آن به حسب این حدیث چند امر است:

یکی آن که، سالک در جمیع منزل رکوع قلبش خائف و خاشع و در تحت سلطان کبریا و عظمت به جمیع اجزاء و اعضاء باطنه و ظاهره خفض جناح کند و از حرمان مقام راکعین و محرومیت این منزل شریف بیمناک باشد و خود را به هر حال یافت قاصر و مقصّر شمارد، چنانچه از ربیع بن خثیم نقل فرموده، شاید عنایت ازلی و رحمت شامله حضرت حق - جلّ و علا - شامل حالش شود و تدارک نقایص را فرموده به شمه ای از رکوع اهل معرفت و اصحاب قلوب نائل آید.

و دیگر آن که، پشت خود را در حال رکوع مستوی کند و از اعوجاج سلطان نفس تبرّی جوید و قدم بر سر همّت و رؤیت آن نهد و آینه قلب خود را از زنگار همّت خود و قدم انیت و انانیت خویشتن بزداید، که تا خود را قائم به امر بیند و با قدم همّت در آن درگاه قدم زند از فائده رکوع و مقام راکعین محروم است. و

چون قدم بر فرق همت گذاشت، وارد در تحت عون الهی است، «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

و دیگر آن که از خطرات شیطانی و خدایع و مکائد آن، که در این مقام به حسب حال اهل سلوک فرق کند و در فنای اسمائی تلوینات از آن خطرات است، قلب را محافظت کند.

و بالجمله، تواضع در تحت سلطان کبریا و خضوع و تذلل، که در هر مقامی به طوری در قلب سالک نمایش دارد، طریق هدایت و سلوک است. و هرچه نور عظمت و کبریا در قلب بیشتر تجلی کند و انوار تجلیات غلبه کند بر سرایر قلب، تواضع و خضوع و تذلل و عبودیت افزون گردد. واللّه الهادی.

فصل دهم: سرّ رفع رأس از رکوع

رفع رأس از رکوع انصراف از کثرات اسمائیه و فنای در صفات و تحدید و توقیف در آن مقامات است؛ زیرا که آن نیز از حجب نوریّه ما بین عبد و حق است، بلکه عین ثابت عبد در حضرات علمیه نیز در این مقام از حجب است؛ «وَكَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»⁽¹⁾.

پس سالک را چون در فنای صفاتی حالت صحو دست داد، توجّه به قصور پیدا کند و از منزل رکوع، که شهود کثرات اسمائی و نقصان در توحید است، منصرف شود. و چون محامد ملائکه اللّه را، بلکه جمیع موجودات را، بشنود، به

ص: 134

1- «کمال توحید عبارت است از نفی صفات از او». (الکافی، ج 1، ص 140، «کتاب التوحید»، «باب جوامع التوحید»، حدیث 6)

لسان حق گوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ».

پس چون مستقیم شد و اقامه صلب نمود از کثرات مطلقاً، لائق مقام قرب شود و متوجه مقام انس گردد.

فصل یازدهم: در سر سجود است

اشاره

و آن نزد اهل سرّ، سرّ تمام صلوات و تمام سرّ صلوات است و آخرین منزل قرب و منتهی النهایه وصول است؛ بلکه آن را از مقامات و منازل نباید شمرد. و از برای اصحاب آن، حال و وقتی است که جمیع اشارات از آن منقطع است و همه ألسن از آن گنگ است و تمام بیانات از مقام آن کوتاه است و هرکس اشاره ای به آن کند از آن بی خبر است و «آن را که خبر شد خبری باز نیامد»⁽¹⁾. و آنچه در این مقام ذکر شده یا می شود از ارباب احتجاب، بلکه خود از اسباب حجاب است.

قال العارف المحقق الأنصاري: وأما التوحيد الثالث فهو توحيد إختصه الله لنفسه واستتحقه بقدره، وألح منه لائحاً إلى أسرار طائفة من صفوته، وأخرسهم من نعتيه وأعجزهم عن بته؛ والذي يُشار به إليه على ألسن المشيرين إنه إسقاط الحدّ وإثبات القدم على أنّ هذا الرمز في ذلك التوحيد علة لا يصحّ ذلك التوحيد إلا بإسقاطه. إلى أن قال: فإنّ ذلك التوحيد تزيد العبارة خفاءً والصفة نُفوراً والبسطُ صعوبةً، إلى أن قال:

ص: 135

1- «این مدعیان در طلبش بی خیراند کاترا که خبر شد خبری باز نیامد» (کلیات سعدی، گلستان، ص 3)

مَا وَحَدَّ الْوَاحِدَ مِنْ وَاحِدٍ

إِذْ كُلُّ مَنْ وَحَدَهُ جَاهِدٌ

تَوْحِيدٌ مَنْ يَنْطِقُ عَنْ نَعْتِهِ

عَارِيَةٌ أَبْطَلَهَا الْوَاحِدُ

تَوْحِيدُهُ إِيَّاهُ تَوْحِيدُهُ

وَنَعْتُ مَنْ يَنْعَتُهُ لِاحِدٍ (1)

سجود اشاره به آخرین مراتب توحید است

پس سر سجود را، که اشاره به آخرین مراتب توحید است و منتهی شود در مرتبه تحقق به مقام لامقامی، که اشاره به آن در مسلك اهل معرفت کلمه شریفه «أَوْ أَدْنَى» (2) است، کشف نتوان کرد. و آنچه ما در این مقام اشاره ای به آن می کنیم، از وراء هفتاد هزار حجاب از نور و هفتاد هزار حجاب از ظلمت است که به قلب ما بازماندگان از طریق اهل حق و حقیقت یکی از آنها کشف نشده. و با این حال سستی و افسردگی و فتور و مردگی که اکنون در آن واقعیم، امید خیری هم نیست؛ مگر حق تعالی از خزائن کریمانه خود بذل رحمتی فرماید و بسط

ص: 136

1- «عارف محقق، انصاری، گفته است: اما مرتبه سوم توحید عبارت است از توحیدی که خداوند به خود اختصاص داده و متناسب با قدر خود شایسته آن گردیده و پرتوی از آن را بر باطن گروهی از برگزیدگانش تابانده و آنان را از وصف آن لال و از انتشار آن ناتوان گردانیده است، و آنچه که بر زبان اشارت کنندگان بدان اشاره می شود (فقط) اسقاط حدوث و اثبات قدم است. این اشارت نیز در این مرتبه توحید خود نقص و علتی است که این مرتبه جز با حذف آن درست نیاید (و تمام نگردد).» تا این که گفته است: «این مرتبه از توحید با بیانات و عبارات هرچه بیشتر پوشیده و پیچیده می شود و با توصیف هرچه بیشتر از فهم دور می شود و با شرح و بسط سخت تر می گردد.» تا آنجا که گفته است: «واحد را احدی توحید نکرده است/ زیرا هرکس توحید او کند منکر او (آن چنان که هست) شده است. توحید آن کس که از وصف او سخن می گوید/ عاری از حقیقت است که واحد تعالی آن را ابطال نموده است. توحید خود او خود را، توحید حقیقی اوست/ و وصف کسی که او را وصف کند الحاد است.» (منازل السائرین، ص 143 - 144)

2- النجم (53): 9.

عنایتی نماید و نفخهٔ حیاتی به قلوب مردهٔ ما دمد و بارقهٔ ملکوتیه ای به دل افسردهٔ ما بخشد، تا در بقیهٔ عمر جبران ایّام گذشته کنیم و از بعضی اسرار نماز اهل نیاز برخوردار شویم.

سجدهٔ اهل معرفت و مراتب آن به حسب احوال علماء بالله

بالجمله، سجده نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب، چشم فرو بستن از غیر و رخت بر بستن از جمیع کثرات حتی کثرات اسماء و صفات و فنای در حضرت ذات است. و در این مقام نه از سمات عبودیت خبری است و نه از سلطان ربوبیت در قلوب اولیاء اثری؛ و حق تعالی خود در وجود عبد قائم به امر است: فَهُوَ سَمِعُهُ وَبَصَرُهُ بَلْ لَأَسْمَعُ وَلَا بَصَرَ وَلَا سَمَاعَ وَلَا بَصِيرَةَ؛ وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ تَنْقَطِعُ الْأَشَارَةُ (1).

و از برای آن، به حسب احوال علماء بالله مقامات و مراتبی است که به طریق کلی و اجمال:

یکی، مقام ادراک این مقام است علماً و فکرأً، به طریق تفکر و قدم برهان و علم. و این مرتبهٔ اصحاب حجاب اعظم است که علماء و حکماء هستند.

دوم، مقام ایمان، و کمال آن اطمینان است. و این مقام مؤمنین و ارباب یقین است.

سوم، مقام اهل شهود و اصحاب قلوب است که به نور مشاهده، فنای مطلق را مشاهده کنند و حضرت توحید تام در قلب آنها تجلی کند.

چهارم، مقام اصحاب تحقق و کمال اولیاء است که متحقق به مقام وحدت صرف شوند و کثرت (قَابِ قَوْسَيْنِ) از میان برخیزد و به هویت ذاتیه با جمیع

ص: 137

1- «پس او گوش او و چشم اوست، بلکه نه گوشی هست نه چشمی، نه شنیدنی و نه دیدنی. و به سوی این مقام راه اشاره بسته است.»

شؤون آن، مستهلك در عین جمع و متلاشی در نور قدم و مضمحل در احدیت و فانی در غیب هویت شوند. پس، محو مطلق دست دهد و صعق کلی حاصل آید و فنای تام رخ دهد و غشوه تمام عارض شود و غبار عبودیت از میان برخیزد.

شرح مقام صحو بعد المحو و وصف اصحاب آن مقام

و شخص سالک اگر وعاء قلبش تنگ باشد و مقام قابلیتش، که به حسب تجلی به فیض اقدس در حضرت علمیه عطا شده، ناقص باشد، در همان غشوه و محو کلی ازلاً و ابداً باقی ماند و به حال صحو برنگردد؛ و شاید «إِنَّ أَوْلِيَانِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» (1) اشاره به این طایفه از اهل الله باشد. ولی اگر قلبش وسیع باشد و مورد تجلی فیض اقدس شده باشد، در این حالت محو باقی نماند و از این غشوه به تجلیات لطفیه افاقه حاصل کند و حالت تمکین و طمأنینه برای او دست دهد و به حالت صحو بعد المحو برگردد؛ و در این مقام، حق را به جمیع شؤون ظاهره و باطنه و لطفیه و قهریه مشاهده کند؛ و در عین وقوع در بحر غیرمتناهی وحدت، از تجلی به کسوه کثرت فانی نباشد؛ و در عین وقوع در حضرت کثرت، به هیچ وجه حجاب بین او و حضرت احدیت نباشد: نه خلق حجاب حق است برای او، مثل ما محجوبین و محرومین، و نه حق حجاب خلق است، مثل واصلین به فنای ربوبیت و فانی در حضرت احدیت.

و در این مقام اسنا، سلوک سالک را به هیچ وجه اثری نباشد و قدم عبودیت به کلی منقطع است. و از این جهت «عارف معنوی» اشاره ای به این دو مقام فرموده آنجا که گوید:

ص: 138

1- «اولیاء من زیر قبه های منند، جز من کسی آنان را نمی شناسد». (إحیاء علوم الدین، ج 4، ص 516)

از عبادت می توان الله شد***نی توان موسی کلیم الله شد(1)

در مصرع اول، اشاره به مقام اهل سلوک و اصحاب وصول فرموده، که قدم عبودیت را در آن مدخلیت است. و در مصرع دوم، اشاره به حالت صحو بعد المحو نموده که از افق عبودیت به کلی خارج است. و در لسان بعض اهل معرفت اشاره به این تجلی فیض اقدس است که می گوید: همه از آخر می ترسند و من از اول می ترسم(2).

و در احادیث شریفه اشارت به این مقام بسیار است. و این از اسرار بزرگ «قدر» است که اصحاب آن را از کشف آن لب فرو بسته اند و اجازه اظهار نداده اند.

سجده صلات معراج

بالجمله، اصحاب صحو بعد المحو را حجابی از غیب و شهادت نباشد و وجود خود آنها وجود حقانی باشد و عالم را به وجود حقانی مشاهده کنند «وَمَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ» فرمایند. تجلیات ذاتیه و اسمائیه و افعالیه، هیچ یک، آنها را از دیگری محجوب نکند، بلکه در تجلیات افعالیه تجلیات ذاتیه و صفاتیه را نیز مشاهده کنند؛ چنانچه در تجلیات ذاتیه تجلیات افعالیه و صفاتیه، و در صفاتیه آن دو دیگر را شهود کنند. و اشاره به بعض آنچه ذکر کردیم فرموده در حدیث صلات معراج آنجا که فرماید پس از تمامیت رکوع و بیان اسرار آن:

«فَقَالَ: اِزْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي؛ فَنظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي؛ فَاسْتَبَقْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِي وَيَدِي فَأَلْهِمْتُ إِنْ قُلْتُ: «سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» لِعَلُّوْ مَا رَأَيْتُ،

ص: 139

1- این بیت در نسخه های موجود از مثنوی یافت نشد.

2- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، الهی نامه، ج 2، ص 663.

فَقَلَّتْهَا سَبْعًا، فَرَجَعْتُ إِلَيَّ نَفْسِي، كُلَّمَا قُلْتُ وَاحِدَةً مِنْهَا، تَجَلَّى عَنِّي الْعَشِي. فَقَعَدْتُ فَصَارَ السُّجُودُ فِيهِ «سَبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ». وَصَارَتِ الْقَعْدَةُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ اسْتِرَاحَةً مِنَ الْعَشِيِّ وَعُلُوًّا مَا رَأَيْتُ. فَأَلْهَمَنِي رَبِّي، عَزَّ وَجَلَّ، وَطَالَبَتْنِي نَفْسِي أَنْ أَزْفَعَ رَأْسِي؛ فَوَفَعْتُ فَتَنَظَّرْتُ إِلَى ذَلِكَ الْعُلُوِّ فَعَشِيَّ عَلَيَّ، فَخَرَزْتُ لَوَجْهِي وَأَسَدْتُ تَقَبُّلْتُ الْأَرْضَ بَوَجْهِي وَيَدَيَّ وَقُلْتُ: «سَبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ». فَقَلَّتْهَا سَبْعًا؛ ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَقَعَدْتُ قَبْلَ الْقِيَامِ لِأَثْنِي التَّنَظَّرَ فِي الْعُلُوِّ. فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ وَرُكْعَةً. وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْقُعُودُ قَبْلَ الْقِيَامِ قَعْدَةً خَفِيفَةً...» (1) الى آخره.

سبحان الله! چه اسراری در این حدیث شریف مودوع است که زبان قلم را یارای تقریر آن نیست و دست آمال بیان از آن کوتاه است. این نور عظمت که آن سرور در رکوع مشاهده فرمود و از خود بی خود شد، و آن چیزی که آن جناب

ص: 140

1- «پس (خدا) فرمود: "سربردار". سر برداشتم، چیزی دیدم که از آن عقلم از سر رفت، و به صورت و دو دست بر زمین قرار گرفتم؛ پس الهام شدم - به سبب علو آنچه دیدم - که بگویم: "سبحان ربی الاعلی و بحمده". (منزه است پروردگار برتر من و سپاس اوراست). این را هفت بار گفتم؛ پس به خود آمدم. هر بار که می گفتم حالت غشوه از من باز می شد، آنگاه نشستم. از این رو ذکر "سبحان ربی الاعلی و بحمده" در سجده قرار داده شد. و نشستن بین دو سجده استراحتی شد از آن غشوه و عظمت و والایی آنچه دیدم. پس پروردگارم عز و جل به من الهام فرمود و خود نیز خواستم سر بلند کنم، سر برداشتم و به آن علو و عظمت نگریستم و بیهوش شدم و برو به زمین افتادم و با صورت و دو دست رو به زمین کردم و گفتم: "سبحان ربی الاعلی و بحمده". این را هفت مرتبه گفتم، آنگاه سر برداشتم و پیش از ایستادن نشستم تا بار دیگر به آن علو و عظمت نظر کنم". از این رو (در هر رکعت نماز) دو سجده و یک رکوع مقرر شد و نیز نشستن قبل از قیام، نشستی کوتاه مقرر گردید...». (علل الشرائع، ص 316، حدیث 1)

پس از منزل رکوع مشاهده فرمود - که حتی از آن به عظمت هم تعبیر فرموده آیا از اسماء ذاتیه بوده، یا تجلی بی پرده اسماء بوده؟ و آیا تکرار نظر در علو برای تمکین بوده یا سر دیگری داشته؟ و آیا الهام حق تعالی در حال غشوه و صعق آن سرور با چه اسمی بوده که نتیجه آن، تسبیح و توصیف به علو که اولین اسماء ذاتیه است که حق برای خود اتخاذ فرموده، و تحمید، که از لوازم تجلی به کثرت است، بوده؟ واللّه العالم.

وصل: حدیث شریف مصباح الشریعه پیرامون سجده حقیقی

عَنْ مَصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا خَسِرَ وَاللَّهِ مَنْ أَتَى بِحَقِيقَةِ السُّجُودِ وَلَوْ كَانَ فِي الْعُمُرِ مَرَّةً وَاحِدَةً. وَمَا أَفْلَحَ مَنْ خَلَا بِرَبِّهِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الْحَالِ تَشْبِيهًا بِمُخَادِعِ نَفْسِهِ غَافِلًا لَاهِيًا عَمَّا أَعَدَّهُ اللَّهُ لِلْسَّاجِدِينَ مِنْ أَنْسِ الْعَاجِلِ وَرَاحَةِ الْأَجْلِ. وَلَا بَعْدَ عَنِ اللَّهِ إِبْدًا مَنْ أَحْسَنَ تَقَرُّبَهُ فِي السُّجُودِ. وَلَا قَرَبَ إِلَيْهِ إِبْدًا مَنْ أَسَاءَ أَدْبَهُ وَصَدَّيْحَ حُرْمَتَهُ بِتَعَلُّقِ قَلْبِهِ بِسَوَاهُ فِي حَالِ سَجُودِهِ. فَاسْتَجِدْ سُجُودَ مُتَوَاضِعٍ لِلَّهِ تَعَالَى دَلِيلًا، عَلِمَ أَنَّهُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ يَطَّأُهُ الْخَلْقُ. وَأَنَّهُ اتَّخَذَ ذَلِكَ مِنْ نُطْفَةٍ يَسْتَفْذِرُهَا كُلُّ أَحَدٍ؛ وَكُونَ وَلَمْ يَكُنْ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ مَعْنَى السُّجُودِ سَبَبَ التَّقَرُّبِ إِلَيْهِ بِالْقَلْبِ وَالسَّرِّ وَالرُّوحِ فَمَنْ قَرَبَ مِنْهُ بَعْدَ مِنْ غَيْرِهِ؛ أَلَا تَرَى فِي الظَّاهِرِ أَنَّهُ لَا يَسْتَتَوِي حَالُ السُّجُودِ إِلَّا بِالتَّوَارِي عَنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَالْأَحْتِجَابِ عَنْ كُلِّ مَا تَرَاهُ الْعُيُونُ؟ كَذَلِكَ أَمْرُ الْبَاطِنِ. فَمَنْ كَانَ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقًا فِي صَلَاتِهِ بِشَيْءٍ دُونَ اللَّهِ تَعَالَى، فَهُوَ قَرِيبٌ مِنْ ذَلِكَ الشَّيْءِ بَعِيدٌ عَنْ حَقِيقَةِ مَا أَرَادَ اللَّهُ مِنْهُ فِي صَلَاتِهِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ). وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

قال الله تعالى: لا أطلع على قلب عبد فاعلم فيه حب الأئمة خلاص لطاعتي لوجهي وابتغاء مرضاتي، إلا لوليت تقويمه وسياسته. ومن اشتغل بغيري فهو من المستهزئين بنفسه؛

1- امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، آن کس که هر چند يك بار در تمام عمر حقیقت سجده را به جای آورد، زیان نبرد؛ و آن کس که همانند کسی که خود را می فریبد با حالت غفلت و بازیچه گرفتن آنچه خدا برای سجده کنندگان فراهم نموده است، یعنی انس (با او) در حال (دنیا) و راحت و آسایش در آینده (آخرت)، با پروردگار خود خلوت کند، رستگار نشد. و کسی که در سجده به خدا نیکو تقرب جست، از خدا دور نشد. و کسی که به خدا سوء ادب کرد و با دل بستگی به جز او در سجده حرمت او را از بین برد، به مقام قرب او نرسد. پس سجده کن (همانند) سجده کسی که در برابر خداوند تعالی متواضع و خوار است و می داند که از خاکی آفریده شده که خلق بر آن پا می نهند و خدا او را از نطفه ای که همه آن را خبیث می دانند آفریده؛ و می داند که نبود و به (دست آفریدگار) به وجود آمد. و همانا خداوند معنای (حقیقت) سجده را سبب نزدیکی جستن به او با قلب و باطن و جان قرار داد؛ پس کسی که به او نزدیک شود، از غیر او دور گردد. آیا نمی بینی که در ظاهر سجده شکل نمی گیرد مگر با آن که همه چیز از نظرت پنهان گردد و هر چه دیدگان می بینند از تو محجوب شود. همچنین است امر باطن. پس هر کس در نماز دل بستگی به چیزی جز خدا داشته باشد، به همان چیز نزدیک، و از حقیقت آنچه خداوند در نماز او از او خواسته دور است. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: "خداوند برای احدی دو قلب در باطنش قرار نداده است." و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: "خداوند تعالی فرموده است: بر قلب بنده ای واقف نشوم که در آن حبّ طاعت مخلصانه برای من و جهت کسب رضای من بدانم (بیابم)، مگر آن که (خود) تنظیم و تدبیر امور او را متصدی شوم. و هر کس به غیر من دل مشغول شود از آنهاست که خویشان را به مسخره گرفته اند، و نامش در دفتر زیان کاران نوشته و ثبت است." (مصباح الشریعة، ص 91، الباب الواحد والأربعون فی السجود؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 108، الباب السادس عشر فی السجود؛ رسائل الشهید الثانی، أسرار الصلاة، ص 132؛ أسرار العبادات و حقیقة الصلاة، ص 107؛ أسرار الصلاة، ملکی تبریزی، ص 119 «مطبعة علمی - چاپ 1339 ق»)

در این حدیث شریف تأمل کن و نماز اهل الله را چون نماز ما مپندار. حقیقت خلوت با حق ترك غیر است، حتی نفس که از بزرگ ترین اغیار و ضخیم ترین حجب است. و انسان مادامی که به خود مشغول است از حق غافل است، چه جای آن که با حق خلوت کند.

و اگر در يك سجده، در جمیع ایام عمر، خلوت حقیقی حاصل شد، جبران خسارات بقیه عمر می شود و عنایت حق از او دست گیری می کند و از دائره دعوت شیطان خارج می شود. و اگر در حال سجده، که اظهار ترك غیریت و رفض آنانیت است قلب مشغول به غیر باشد، در زمره منافقان و اهل خدعه منسلک گردد. پناه می برم به خدای تعالی از مکرهای نفس و شیطان و از خسران و خذلان و رسوایی در محضر ربوبیت.

و آنچه برای ساجدین کرامت شده حلاوت انس با محبوب است در دنیا، که برای اهلش از دنیا و آنچه در آن است بهتر است؛ و کشف حجاب ها و بذل الطاف خاصه است در آخرت که قره العین اولیاء است.

اکنون که ما بیچارگان و متحیران وادی ضلالت و سرمستان از جام غفلت و خودپرستی از نماز اهل معرفت و سجود اصحاب قلوب محرومیم، خوب است حالت قصور و تقصیر خود و مذلت و خواری خویش را در نظر داشته باشیم و به حال حرمان خود متأسف و به کیفیت احتجاب خود متلهف باشیم و به حق تعالی از این خسران و تسلط نفس و شیطان پناه بریم؛ شاید حالت اضطراری دست دهد و آن ذات مقدس مضطرین را اجابت فرماید: (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ

پس با حال پریشان و اضطراب و قلب افسرده و پژمان سر به خاک مذلت، که اصل خلقت ما است، نهیم، و یاد از نشئات ذلّ و مسکنت خود کنیم و با لسان حال از حق تعالی که ولیّ نعم است، جبران نقائص را طلب کنیم و عرض کنیم: بارالها، ما در حجاب های ظلمانی عالم طبیعت و شرک های بزرگ هواپرستی و خودخواهی واقعیم، و شیطان در رگ و پوست و خون ما تصرف دارد و سر تا پای ما در تحت سلطنت شیطان است، و ما از دست این دشمن قوی جز به پناه به ذات مقدّس تو چاره ای نداریم، تو خود از ما دست گیری کن و قلوب ما را به خود متوجّه فرما.

خداوندا، توجه ما به غیر تو از روی استهزاء نیست؛ ما چه هستیم و که هستیم که در محضر قدس ملك الملوک علی الاطلاق استکبار و استهزاء کنیم؛ ولی قصور ذاتی و نقص ما قلوب محجوب ما را از تو مصروف داشته؛ و اگر عصمت و پناه تو نباشد، ما در شقاوت خود تا ازل باقی هستیم و راه نجاتی نداریم. بارالها، ما چه هستیم؛ داود نبی - علیه السلام - عرض کرد که «اگر عصمت تو نباشد، عصیان تو را خواهم کرد»(2).

وصل: بیان حدیثی شریف درباره ذکر سجود

در حدیث است که: «لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى)(3) قَالَ رَسُولُ

ص: 144

- 1- «کیست که در مانده را زمانی که او را بخواند اجابت می کند». (النمل (27): 62)
- 2- رك: الكافي، ج 2، ص 435، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب التوبة»، حدیث 11.
- 3- الأعلى (87): 1.

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اجْعَلُوهَا فِي سُجُودِكُمْ» (1).

و در حدیث کافی است که «اَوَّلُ اسْمِي رَا كِه حَقِّ تَعَالَى بِرَايِ خُودِ اتِّخَاذِ فِرْمُودِ «الْعَلِيِّ» وَ «الْعَظِيمِ» بُوْد» (2).

و شاید این، علو ذاتی، که در حضرت اسماء ذاتیه در مقام احدیّت پیش خُلص اهل معرفت است، باشد. و تسبیح در این مقام عبارت است از تنزیه حق از کثرات اسمائیه. و مقام ربوبیت عبارت است از ربوبیت به فیض اقدس که شیخ کبیر اشاره به آن نموده آنجا که فرماید: وَ الْقَابِلُ مِنْ فَيْضِهِ الْاَقْدَسُ (3).

پس، حاصل ذکر سجود در مذاق اولیاء، تسبیح از کثرت واحدیّت و توجّه به ربوبیت ذاتیه که حاصل تجلّی به فیض اقدس است و پناه به اسم «الأوّل العلیّ الأعلى»؛ و تحمید و تسبیح و توصیف تمام به لسان ذات در حضرت احدیت به کسر آینه و مرآت واقع شود. و طمأنینه در این مقام تمکین این حضرت است؛ چنانچه رفع رأس نیز تمکین و انس تجلیات دیگر است.

ص: 145

-
- 1- «هنگامی که کلام الهی (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) نازل گشت، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: "آن را در سجودتان قرار دهید"». (علل الشرائع، ص 333، حدیث 6؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 328، «کتاب الصلاة»، «أبواب الركوع»، باب 21، حدیث 1)
 - 2- الکافی، ج 1، ص 113، «کتاب التوحید»، «باب حدوث الأسماء»، حدیث 2.
 - 3- این جمله از محیی الدین عربی است. متن سخن او در فصوص الحکم (فصّ آدمی) چنین است: «وقد كان الحقّ أوجد العالم کلّه وجود شبح مسوّی لاروح فيه، فكان كمرآة غير مجلوّة. ومن شأن الحکم الإلهی أنّه ماسوّی محلاً إلا ولا بدّ أن يقبل روحاً إلهياً عبّر عنه بالنفخ فيه؛ وما هو إلاّ حصول الاستعداد من تلك الصورة المسوّاة لقبول الفيض التّجلّی الدائم الذي لم يزل ولا يزال وما بقي إلاّ قابل، والقابل لا يكون إلاّ من فيضه الأقدس». (فصوص الحکم، ص 49)

و در سجده به ارض اشاره به حال تحقیق و مقام تحقق به جمع بین ظاهر و باطن و اول و آخر است - «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (1). و (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) (2). (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (3). و به سجده بر تراب تمام شد دائرة کمال انسانی. و تمکین این مقام تمام کمال انسان کامل است، و آن حقیقت معراج به جمیع اسماء و اعیان است؛ و سر صلات حقیقی بر قلوب اصحاب قلب اینجا ظاهر شود؛ و سرّ (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (4) پدیدار آید. و له الشُّكْرُ فِي الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ.

فصل دوازدهم: در سرّ تشهد و سلام است

مفاد و اشارات اذکار تشهد و سلام

بدان که چنانچه سجده بر تراب رجوع به کثرت است بی احتجاب از وحدت و ضعاً و عملاً، تشهد و سلام رجوع به آن است قولاً و تذکراً. و لهذا در تشهد اولاً شهادت به الوهیت و وحدانیت و نفی شریک در آن است، مشفوعاً به تحمید، و رجوع محامد مطلقاً به ذات مقدس اسم اعظم الله؛ و پس از آن، توجه به مقام عبودیت ولیّ مطلق محمّد صلی الله علیه و آله، و مقام رسالت آن سرور است که منطبق با تجلیات ذاتیه و فعلیه در مرآت کثرت است؛ و سلام بر آن سرور است؛

ص: 146

-
- 1- «او را دلی (هشیار) است». (ق (50): 37)
 - 2- «اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست». (الزخرف (43): 84)
 - 3- «اوست اولین و آخرین و پیدا و نهان». (الحديد (57): 3)
 - 4- «هیچ جنبنده ای نیست جز آن که ناصیه اش (زمام اختیارش) به دست خداست، به درستی که پروردگار من بر راه راست است». (هود (11): 56)

پس رجوع سالک است به خود و طلب سلامت است برای خود و بندگان صالح حق در رجوع از این سفر پرخطر: (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا) (1). و این سلام یوم المبعث و رجوع از موت حقیقی است؛ و پس از آن، توجه به جمیع ملائکه الله و انبیاء مرسلین و قوای ملکوتیه، که در این سفر همراه او بودند، نماید و سلامت آنها را از حق تعالی تقاضا کند در این رجوع از سفر روحانی؛ چنانچه در حدیث صلوات معراج اشاره به آن فرموده آنجا که فرماید: «ثُمَّ التفتت، فإذا أنا بصفوف من الملائكة والنبيين والمرسلين، فقال لي: يا محمد، سألتم. فقلت: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. فقال: يا محمد، إني أنا السلام، والتحية والرحمة والبركات أنت وذريتك؛ ثم أمرني ربي العزيز الجبار أن لا التفت يساراً» (2).

و شاید امر حق تعالی و عزّ و جلّ به عدم التفات به یسار اشاره به عدم توجه به جنبه «یلی الخلقی» و جهات باطله مظلّمه اشیاء باشد؛ و باید سالک توجه تامّ به جهات یمناى اشیاء که جهات نوریه ربّیه است داشته باشد؛ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (3).

و حقیقت سلامت در این سفر معراجی، عبارت است از آن که سالک از قدم

ص: 147

-
- 1- «سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم». (مریم (19): 33)
 - 2- «... آنگاه روی گرداندم ناگاه با صفهایی از ملائکه و پیامبران و مرسلین مواجه شدم؛ پس به من فرمود: "ای محمد، سلام کن". گفتم: "السلام علیکم ورحمة الله وبركاته". پس فرمود: "ای محمد، همانا منم سلام، و درود و رحمت و برکات تو و ذریه ات هستید". آنگاه پروردگار عزیز جبارم امر فرمود تا به سوی چپ روی نگردانم». (علل الشرائع، ص 316، حدیث 1)
 - 3- «وزمین به نور پروردگارش روشن گردید». (الزمر (39): 69)

نفس و اُنانیت مبرّا باشد؛ و اگر در این مرحله سلامت شد، در مرحله بعد، که به عنایت حق واقع شود، نیز سلامت خواهد بود. و آن سلامت عبارت است از توجه به یمن و عدم توجه به یسار که اصل احتجاب و اعوجاج است.

وصل: حدیث شریف مصباح الشریعة در بیان حقیقت تشهّد

عن مصباح الشریعة، قال الصادق علیه السلام: «التَّشَهُّدُ ثَنَاءٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. فَكُنْ عَبْدًا لَهُ فِي السَّرِّ خَاضِعًا لَهُ فِي الْفِعْلِ، كَمَا أَنَّكَ عَبْدٌ لَهُ بِالْقَوْلِ وَالدَّعْوَى. وَصِلْ صِدْقَ لِسَانِكَ بِصَفَاءِ صِدْقِ سِرِّكَ؛ فَإِنَّهُ خَلَقَكَ عَبْدًا وَأَمَرَكَ أَنْ تَعْبُدَهُ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ وَجَوَارِحِكَ، وَأَنْ تُحَقِّقَ عُبُودِيَّتَكَ لَهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ لَكَ، وَتَعْلَمَ أَنَّ نَوَاصِييَ الْخَلْقِ بِيَدِهِ، فَلَيْسَ لَهُمْ نَفْسٌ وَلَا لِحْظٌ إِلَّا بِقُدْرَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ، وَهُمْ عَاجِزُونَ عَنْ إِثْبَانِ أَقْلٍ شَيْءٍ فِي مَمْلَكَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِرَادَتِهِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) مِنْ أَمْرِهِمْ (سَبِّحَانَ اللَّهَ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (1) فَكُنْ عَبْدًا شَاكِرًا بِالْفِعْلِ، كَمَا أَنَّكَ عَبْدٌ ذَاكِرٌ بِالْقَوْلِ وَالدَّعْوَى. وَصِلْ صِدْقَ لِسَانِكَ بِصَفَاءِ سِرِّكَ؛ فَإِنَّهُ خَلَقَكَ؛ فَعَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ إِرَادَةٌ وَمَشِيئَةٌ لِأَحَدٍ إِلَّا بِسَابِقِ إِرَادَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ. فَاسْتَعْمِلِ الْعُبُودِيَّةَ فِي الرِّضَا بِحُكْمِهِ وَبِالْعِبَادَةِ فِي آدَاءِ أَمْرِهِ. وَقَدْ أَمَرَكَ بِالصَّلَاةِ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَوْصِلْ صَلَاتَهُ بِصَلَاتِهِ وَطَاعَتَهُ بِطَاعَتِهِ وَشَهَادَتَهُ بِشَهَادَتِهِ. وَأَنْظُرْ لَا يَقُوتُكَ بَرَكَاتُ مَعْرِفَةِ حُرْمَتِهِ، فَتَحْرِمَ عَنْ فَايِدَةِ صَلَاتِهِ وَأَمْرِهِ بِالِاسْتِغْفَارِ لَكَ وَالشَّفَاعَةِ فِيكَ إِنْ أَتَيْتَ بِالْوَاجِبِ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالسَّنَنِ وَالْأَدَابِ؛ وَتَعْلَمَ جَلِيلَ مَرْتَبَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (2).

ص: 148

1- القصص (28): 68.

2- «امام صادق علیه السلام فرمود: تشهّد ستایش خداوند تعالی است؛ پس در باطن و ضمیر بنده او و در عمل و کردار خاضع برای او باش، همچنان که در سخن و ادعا بنده او هستی. و راستی زبانت را به صفای صدق ضمیرت پیوند، که او تو را بنده آفریده و دستورت داده تا با قلب و زبان و (همه) اعضاء و جوارح عبادتش کنی و بدان جهت که او پروردگار تو است، بندگی او نمایی، و بدانی که اختیار و سرنوشت خلق به دست اوست و کس را یارای هیچ نفسی و نیم نگاهی جز به توان و خواست او نیست و جز با اجازه و اراده او قادر به انجام کوچک ترین کاری در مملکت او نمی باشی. خداوند عزّ و جلّ فرموده: "پروردگار تو آنچه بخواهد می آفریند و انتخاب و اختیار می کند و آنان را در کارهایشان گزینش و انتخاب نیست، منزّه و برتر است خدا از آنچه شرک می ورزند". پس بنده سپاسگزار خدا باش در عمل، آن سان که به زبان و ادعا ذکر او گویی. و راستی زبانت را به صفای ضمیرت پیوند که او تو را آفریده (و از درونت آگاه است) پس برتر و والاتر از آن است که کسی را بدون آن که نخست او اراده کند، اراده ای باشد. پس با تسلیم و رضا به فرمان او و با عبادت کردن به وسیله انجام او امرش بندگی به جای آر. و تو را به صلوات بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله امر کرده، پس نماز خدا را با صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و طاعت او را با طاعت آن حضرت و شهادت (به وحدانیت) او را به شهادت (به رسالت) آن جناب صلی الله علیه و آله وسلم وصل کن؛ و بنگر که برکات معرفت حرمت آن جناب از دستت نرود تا از بهره درود فرستادن او و از امر خداوند به آن جناب که اگر به آنچه فعل یا ترکش واجب است و به سنن و آداب عمل کنی و مرتبت بلند او را نزد خداوند عزّ و جلّ بدانی، برای تو استغفار کند و درباره ات شفاعت نماید، مرحوم گردی». (مصباح الشریعة، ص 93، الباب الثانی والأربعون فی التشهّد؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 114، الباب السابع عشر فی التشهّد؛ رسائل الشهید الثانی، أسرار الصلاة، ص 134؛ بحار الأنوار، ج 82، ص 284، حدیث

در این حدیث شریف هم اشاره به حقیقت تشهد و هم اشاره به آداب آن و هم اشاره به سرّ آن است؛ چنانچه فرماید: «تشهد ثنای خداوند تعالی است». و این حقیقتِ تشهد، بلکه جمیع عبادات است؛ چنانچه سابق بر این اشاره شد(1)

ص: 149

1- ر.ك: صفحه 23.

که باب عبادات باب ثنای مقام ربوبیت است، هر يك به اسمی یا اسمائی.

و اما آداب آن، بلکه ادب جمیع عبادات، عمده اش آن است که در این کلام شریف اشاره به آن شده که مواظبت حالات قلبیه و سَرَّیانِ عبودیت در سَرِّ باشد تا آن که ادعای بی مغز نباشد. و باید انسان سالک جهد کند که اذکار و دعاوی لسانی را به قلب رساند و قلب را متذکر و عابد کند که اگر آن قیام به عبودیت کرد، جمیع قوای مملکت و جنود ظاهره و باطنه قیام به عبودیت کنند. پس در اول امر، قلب متذکر به ذکر لسان است؛ و در آخر امر، زبان و سایر جوارح ترجمان قلبند.

پس از آن، در ذیل حدیث، دستور تحصیل مقام شکر دهد؛ و پس از آن، مقام رضا را تلقین فرماید، که هر يك را بیان طولانی می باشد که این مقام گنجایش آن را ندارد.

و از آداب مهمه تشهد و سلام، که خاتمه صلوات است، معرفت حرمت رسول اکرم ختمی صلی الله علیه و آله است؛ که بنده سالک باید به قلب بفهماند که اگر کشف تام آن سرور نبود، کسی را راه به عبودیت حق و وصول به مقام قرب و معراج معرفت نبود؛ پس، آنچنان که در اول نماز رفیق و مصاحب راه معرفت و معراج حقیقت آن سرور و معصومین از ائمه طاهرین بودند، منتهای سفر نیز باید تذکر داشت که آنها اولیای نعم و وسائل وصول اهل معرفت و وسایط نزول برکات و تجلیات حضرت ربوبیت جلّت عظمته هستند: لولا هم ما عبد الرحمان و ما عرف الرحمان(1).

ص: 150

1- «اگر ایشان نبودند، خداوند رحمان پرستش نمی شد و خداوند رحمان شناخته نمی شد».

و هرکس شمه ای از حقیقت ولایت و رسالت را بداند، خواهد دانست نسبت اولیاء علیهم السلام به خلق چه نسبتی است. و ما بحمدالله در رساله مصباح الهدایة(1) شرحی از آن مذکور داشتیم.

و اما اشاره به سرّ تشهّد به طوری که ذکر نمودیم فرموده آنجا که فرماید: «وَتَعَلَّمَ أَنَّ نَوَاصِيِ الْخَلْقِ بِيَدِهِ...»(2) الی آخره. و این اشاره لطیفه است به مقام تحقق به صحو بعد المحو که کثرت حجاب جمال محبوب نباشند و قدرت و مشیّت حق را نافذ و ظاهر در مرئی خلقیه بیند. و این اذن که در حدیث شریف مذکور است اذن تکوینی و سرایت باطن به ظاهر است. و در این مقام، سرّ «قدر» و حقیقت «امر بین الامرین» در جمیع مراحل ذاتیه و صفتیه و فعلیه بر قلب سالک منکشف شود. و این مختصر را گنجایش تفصیل نیست.

وصل آخر: حدیث شریف مصباح الشریعة در باره آداب سلام و سرّ آن

عن مصباح الشریعة، قال الصادق علیه السلام: «مَعْنَى السَّلَامِ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةِ الْأَمَانُ؛ أَي، مَنْ أَدَّى أَمْرَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَاشِعًا مَنَّهُ قَلْبُهُ، فَلَهُ الْأَمَانُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا

ص: 151

1- مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، کتابی است از حضرت امام نور الله مضجعه به زبان عربی در بیان حقایق و معارفی راجع به خلافت و ولایت. در مقدمه آن چنین مرقوم فرموده اند: ... إني أحببت أن أكشف لك في هذه الرسالة بعون الله ولي الهداية في البداية والنهاية طليعة من حقيقة الخلافة المحمدية ورشحة من حقيقة الولاية العلوية عليهما التحيات الأزلية الأبدية وكيفية سريانها في عوالم الغيب والشهادة... وبالحرّي أن نسميها مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية. وأرجوا من الله التوفيق فإنه خير معينٍ ورفيقٍ واستمدُّ من أوليائه الطاهرة في الدنيا والآخرة. تأليف این کتاب شریف در شوال 1349 هجری قمری پایان یافته است.

2- ر.ك: صفحه 148.

وَبِرَاءَةٌ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ. وَالسَّلَامُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، أُوْدِعَهُ خَلْقَهُ لَيْسَ تَعْمَلُوا مَعْنَاهُ فِي الْمُعَامَلَاتِ وَالْأَمَانَاتِ وَالْإِضَافَاتِ، وَتَصَدِيقِ مُصَاحِبَتِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَصِحَّةِ مُعَاشَرَتِهِمْ. وَإِذَا أُرِدَتْ أَنْ تَضَعَ السَّلَامَ مَوْضِعَهُ وَتُؤَدِّيَ مَعْنَاهُ فَاتَّقِ اللَّهَ، وَلَيْسَلَمْ مِنْكَ دِينُكَ وَقَلْبُكَ وَعَقْلُكَ، وَلَا تُدَنِّسْهَا بِظُلْمَةِ الْمَعَاصِي؛ وَلَسَّ لَمْ حَفَظْتُكَ، [أَنْ] لَا تُبْرِمَهُمْ وَلَا تُمَلِّهُمُ وَتُوحِشَهُمْ مِنْكَ بِسُوءِ مُعَامَلَتِكَ مَعَهُمْ، ثُمَّ صَدِيقُكَ ثُمَّ عَدُوُّكَ. فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسَلَمْ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَيْهِ فَلَا بُعْدَ أَوْلَى. وَمَنْ لَا يَضَعُ السَّلَامَ مَوَاضِعَهُ هَذِهِ، فَلَا سَلَامَ وَلَا تَسَلِيمَ [خ. ل: سلم] وَكَانَ كَاذِبًا فِي سَلَامِهِ وَإِنْ أَفْشَاهُ فِي الْخَلْقِ...»(1).

ص: 152

1- «امام صادق علیه السلام فرمود: معنای سلام در پایان هر نماز، امان است؛ یعنی هرکس امر خدا و سنت پیامبرش را با خشوع قلبی در مقابل خدا به جای آورد، از بلای دنیا در امان و از عذاب آخرت برکنار است. و «سلام» نامی از نام های خداوند تعالی است که در میان خلق خود به ودیعت نهاده تا معنا و محتوای آن را در دادوستدها، امانتداری ها و در روابط با هم، و برای تأیید و تصدیق همنشینی ها و صحت آمیزش و معاشرتشان به کار برند. اگر خواستی «سلام» را جای خود نهی و (حق) معنای آن را ادا کنی، باید از خدا پروا کنی و دین، دل و عقلت از (گزند و آسیب) خودت در سلامت باشد و آنها را به تیرگی گناهان نیالایی؛ و باید فرشتگان نگهبانان را سلامت بداری، آنها را نیازاری و ملولشان نسازی و با بدرفتاری با ایشان آنان را از خود نترسانی؛ آنگاه دوستت و سپس دشمنت (باید از جانب تو در سلامت باشند) که هر کس نزدیک ترین کس به او از دست او در سلامت نباشد، به طریق اولی دورترین کس از او در سلامت نخواهد بود. و کسی که سلام را در این جایگاه هایش نهد، (او را) نه سلامی است و نه تسلیمی. [نسخه: و نه سلمی] و در سلام گفتنش دروغگو است هر چند بلند و آشکار در میان مردم سلام بگوید». (مصباح الشریعة، ص 95، الباب الثالث والأربعون فی الإسلام؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 119، الباب الثامن عشر فی الإسلام؛ رسائل الشہید الثانی، أسرار الصلاة، ص 135؛ بحار الأنوار، ج 82، ص 307، حدیث 12)

و در این حدیث شریف اشاره خفیه به سرّ سلام، و اشاره جلیّه به ادب آن و تحقّق به حقیقت آن فرماید:

اما سرّ آن - چنانچه اشاره به آن شد - درخواست سلامت و امان است در رجوع از سفر؛ که امان در نزد اولیاء، عبارت است از عدم احتجاب از جمال محبوب به حجب کثرات که این خود اعلی مرتبه عذاب محبّین است؛ چنانچه سید اولیاء عرض کند: «إلهی، وهبني صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»⁽¹⁾. و برای عاشق جمال حق عذابی الیم تر از سوز فراق نیست. پس، سلام نماز اولیاء امان از بلائی حجب ظلمانیّه دنیا و حجب نورانیّه آخرت، که هر يك عين عذاب الیم است، می باشد.

و اما اشاره به تحقّق به حقیقت آن، آنجا است که فرماید که «سلام اسمی از اسماء اللّه است و ودیعه پیش خلق است». و این بیان ظهور اسماء است در مظاهر خلقیه. و تحقّق به حقیقت اسماء، عبارت است از خروج از ظلمات انانیت و شهود حظّ ربوبیت در مرآت ذات خویش. انسان تا در حجاب کثرت و تصرف شیطان است و قلب او مغصوب در دست عدوّ اللّه است، حظّ ربوبیت و مقام اسمیت را در خود و در موجودات مشاهده نمی کند؛ و آنگاه که حجاب برداشته شد، خود را به مظهریت اسماء مشاهده می کند. و از آن جمله، در رجوع از این سفر روحانی با سلامت قلب و امان خاطر مراجعت می کند و نظر او نسبت به موجودات نظر صفا و سلم شود و حقیقت اسم «سلام» را در جمیع موجودات ساری بیند و با همه آنها با تحقّق به حقیقت آن معاشرت کند و عالم

ص: 153

1- «إلهها، گیرم که بر عذاب تو صبر کردم، چگونه بر جدایی از تو شکیبایی کنم؟» «دعای کمیل». (مصباح المتهدّج، ص 586)

را دارالسلام و مظهر السلام مشاهده کند و دست تصرف خیانت خائنین را از جمال جمیل علی الاطلاق کوتاه بیند؛ پس سر تا پای خود و عالم را در اسم «السلام» مستغرق بیند، و در این مرحله سرّی کامل از اسرار قدر دریابد. و اگر با قدم علمی و نظری است، سرّ قول حکماء را که گویند: الوجودُ خیرٌ محضٌ (1) دریابد؛ و اگر از اصحاب معرفت و کشف است، به قدر سعه قلبیش خیریت و سلامت و امان الهی در قلبش تجلّی کند. واللّه العالم. و اما آداب آن محتاج به بیان نیست.

وصل آخر: در سرّی از اسرار سلام است

از آنچه مذکور شد، از سرّ صلوات - که حقیقت آن عبارت از سفر الی الله و فی الله و من الله است - در سرّ سلام مطلبی دیگر معلوم شود. و آن، آن است که چون سالک در حال سجده غیبت مطلقه از همه موجودات برای او دست داد و از همه موجودات غایب شد و در آخر سجده حالت صحوی برای او رخ داد و در تشهّد نیز این حالت قوّت گرفت، ناگاه از حال غیبت از خلق به حضور منتقل شد و ادب حضور را به جای آورد، و در آخر تشهّد توجه به مقام نبوّت پیدا کرد و در محضر ولایت آن سرور، ادب حضور را که سلام شفاهی است به جا آورد. و پس از آن، به تعینات نور ولایت، که قوای ظاهره و باطنه خود و «عباد الله الصالحین»

ص: 154

1- الشفاء، الهیّات، ص 355، مقاله 8، فصل 6؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 340، و ج 7، ص 58؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 529.

است، توجه نموده ادب حضور را ملحوظ داشت. و پس از آن، به مطلق کثرات غیب و شهادت توجه پیدا نموده، ادب حضور را ملحوظ داشته، شفاهاً سلام تقدیم داشت و سفر رابع که «من الخلق الى الخلق»⁽¹⁾ است تمام شد.

و این اجمال را تفصیل بیش از آن است، که اکنون «من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش»⁽²⁾.

ص: 155

-
- 1- «اشاره است به یکی از اسفار اربعه که عرفا در سلوک معنوی برای سالک قائل شده اند. مراجعه شود به رساله مرحوم آقا محمدرضا قمشه ای درباره اسفار اربعه که حضرت امام قدس سره در کتاب مصباح الهدایة ملخص آن را نقل فرموده اند». (مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، مصباح سوم، ومیض 9-12؛ و به مقدمه مرحوم صدر المتألهین بر کتاب اسفار. ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 13)
- 2- «من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش». (منسوب به شمس تبریزی)

خاتمه

سرّ تكبيرات ثلاثه اختتاميه

ص: 157

خاتمه در تکبیرات ثلاثه اختتامیه است و آن سرّ اجمالی تکبیرات افتتاحیه است. چنانچه سالک تا رفع حجب سابعه را نکند، وصول به باب الله برای او رخ ندهد و فتح ابواب دخول در محضر برای او نشود و به واسطه رفع حجب کشف سبحات جمال و جلال بر او شود. همین طور، پس از رجوع از مقام وصول و فنای محض و حصول حالت صحو، تجلیات ذاتیه و تجلیات اسمائیه و تجلیات افعالیه - به عکس ترتیب سلوک الی الله - بر قلب او شود، و برای هر یک از تجلیات تکبیری گوید. و چون این تجلیات به کثرت حجاب جمال محبوب نشود، سالک با هر رفع یدی اشاره به عدم احتجاب از مقامی کند؛ چنانچه در تکبیر اول جلوه ذات را در حضرت اسماء و صفات مشاهده کرده، با رفع ید اشاره کند به آن که تعینات اسماء و صفات حجاب تجلی ذات نیستند. و در تکبیر دوم، تجلیات اسمائی را در حضرات اعیان مشاهده کند، بلکه تجلیات ذاتی را نیز در آنها مشاهده کند، و با رفع ید اشاره به عدم احتجاب نماید. و در تکبیر سوم، تجلیات ذاتی و اسمائی و افعالی را در مرآت اعیان خارجی شهود

نماید و با رفع ید نفی حجابیت آنها کند.

پس، تکبیرات افتتاحیه برای شهود تجلیات است از ظاهر به باطن و از تجلیات افعالی تا تجلیات ذاتی؛ و رفع ید در آنها برای رفع حجاب است تا وصول به مقام قرب معنوی و معراج حقیقی. و تکبیرات اختتامیه برای تجلیات از باطن به ظاهر و از تجلیات ذاتیه تا تجلیات افعالیه است؛ و رفع ید در آنها برای اشاره به عدم احتجاب و مرفوعیت حجاب است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا.

دعاء و ختم

بارالها! پایان کار ما را به سعادت مقرون فرما؛ و سرانجام رشته معرفت و خداخواهی را به دست ما بده؛ و دست تطاول دیورجیم و شیطان را از قلب ما کوتاه فرما؛ و جذوه ای از آتش محبت خود در دل ما افکن تا جذبه ای حاصل آید؛ و خرمن خودی و خودپرستی ما را به نور نار عشقت بسوزان تا جز تو نبینیم و نخواهیم و جز سر کوی تو بار قلوب را نیندازیم.

محبوبها! اکنون که از تو دوریم و از جمال جمیلت مهجور، مگر آن که دست کریمانه ات تصرفی کند و حجاب های ضخیم را از میان بردارد تا در بقیه عمر جبران ماسبق گردد. إِنَّكَ وَلِيُّ النَّعَمِ.

تمام شد به ید مؤلف فقیر در 21 شهر ربیع الثانی 1358(1)

ص: 160

1- مطابق با 19 خرداد 1318.

1- آیات کریمه

2- احادیث شریفه

3- اسماء معصومین علیهم السلام

4- اعلام

5- کتب وارده در متن

6- اشعار

7- اصطلاحات و تعابیر

8- مصادر تحقیق

9- موضوعات

ص: 161

1 - فهرست آيات قرآن كريم

آيه رقم آيه صفحه

الفاتحة (1)

(الْحَمْدُ لِلَّهِ) 24 2، 123

(رَبِّ الْعَالَمِينَ) 3، 118، 124

(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) 4، 84، 112، 118، 119

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) 5، 19، 24، 95، 113، 116، 118، 119، 124

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) 6، 19

البقرة (2)

(عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) 31، 112، 121

(وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) 115، 89

آل عمران (3)

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) 31، 10

ص: 163

(مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا) 99 67

النساء (4)

(فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا) 56 43

(قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) 58 78

(مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) 58 79

(وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) 74 100

المائدة (5)

(فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا) 56 6

(إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) 51 27

الأنعام (6)

(فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ) 108 76

(إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) 108، 106 79

(قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) 162

الأعراف (7)

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (12 121)

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (29 119)

الأنفال (8)

وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ (11 56)

هود (11)

مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (56 88، 125، 146)

فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ (112 100)

الحجر (15)

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (99 80، 114)

النحل (16)

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا (18 30)

الإسراء (17)

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ (1 122)

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (44 76)

آيه رقم آيه صفحه

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ) 84 78

(إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا) 84 78

مريم (19)

(وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا) 147 33

طه (20)

(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) 82 5

(مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) 82, 56 55

الأنبياء (21)

(وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا) 56 30

المؤمنون (23)

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) 1 - 34 2

النور (24)

(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 118 35

(كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ) 88 35

ص: 166

الفرقان (25)

(أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) 121 43

(أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ) 82 45

(وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا) 59 48

(وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا * لِنُحْيِيَ بِهِ) 56 49 - 48

الشعراء (26)

(إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) 58, 50, 35 89

النمل (27)

(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ) 143, 80 62

(وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمِنْدٍ آمِنُونَ) 10 89

القصص (28)

(وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) 148 68

الروم (30)

(فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) 125 30

السجدة (32)

(يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا) 101 16

آيه رقم آيه صفحه

الأحزاب (33)

(مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ) 4 141

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) 33 48

ص (38)

(خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) 76 121

الزمر (39)

(أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) 3 103

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) 69 147

الشورى (42)

(أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) 53 124

الزخرف (43)

(هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) 84 57، 124، 146

الفتح (48)

(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) 1 81

ق (50)

(لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ) 37 146

(لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ) 37 12

ص: 168

النجم (53)

ثُمَّ دَنَىٰ فَتَدَلَّىٰ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (8 - 6, 9, 136, 137)

الواقعة (56)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (74 129)

(لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (79 49, 68)

الحديد (57)

(هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ) 4 89

(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (3 57, 146)

الحشر (59)

(يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (24 76, 125)

الصف (61)

(نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَقَتْحٌ قَرِيبٌ) (13 81)

المدثر (74)

(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ) (1 - 4 99)

(وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) (5 74)

دھر (76)

(إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا) (9 22)

آيه رقم آيه صفحه

النازعات (79)

(وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا) 87 30

المطففين (83)

(كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) 51 14

الأعلى (87)

(سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) 144 1

التين (95)

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) 4 - 5 64

الزلزلة (99)

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) 7 - 8 86

الماعون (107)

(فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) 4 - 5 33

النصر (110)

(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) 1 81

ص: 170

آمد وقت امانتی که حق تعالی عرضه داشت بر آسمان ها و زمین و آنها ابا کردند... 85

آن بزرگوار ... همین که وقت نماز داخل می شد گویی ما را نمی شناخت 85

آن حضرت وقتی در نماز می ایستاد مثل ساقه درختی بود... 36

الآن وَصَلْتَ إِلَيَّ فَسَمِّ بِاسْمِي 112

إِذَا أَرَدْتَ الظَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدَّمْكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ... 59

إِذَا أَنْتَ أَدْنَتْ وَأَقَمْتَ، صَلَّى خَلْفَكَ صَفَّانٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ 98

إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَصَدْتَ مَلِكًا عَظِيمًا 77

إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ 82

إِذَا كَبَّرْتَ فَاسْتَصْغِرْ مَا بَيْنَ الْعُلَى وَالثَّرَى دُونَ كِبْرِيَاءِهِ... 107

إِزْفِعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي؛ فَظَنَرْتُ إِلَى شَيْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي... 139

از بنده قبول نشود نمازی الا آنچه را اقبال نموده در آن 36

أَزِينِ اللِّبَاسَ لِلْمُؤْمِنِينَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَأَنْعَمُهُ الْأَيْمَانَ... 69

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ 11، 34

أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ، وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ 115

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ... 102

إِقْرَأْ وَازِقْ 119

ص: 171

اقلاش (صف ملائكه) بين مشرق و مغرب است 98

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ 105

إلهي، وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ 153

إلهي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَقْطَاعِ إِلَيْكَ 52

أَنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا مَشَى إِلَى الشَّجَرَةِ وَتَوَجَّهَ إِلَيْهَا وَتَنَاوَلَهَا... 63

أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيَامُهُمْ 94

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ 51

إِنَّ أَوْلِيَاءِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي 130، 138

إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي... يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ 77

أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَلَيْهِ مَحْمِلًا مِنْ نُورٍ فِيهِ أَزْبَعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ النَّوْرِ 96

إِنَّمَا جُعِلَ أَصْلُ الصَّلَاةِ رُكْعَتَيْنِ وَزِيدَ عَلَى بَعْضِهَا رُكْعَةٌ وَعَلَى بَعْضِهَا رُكْعَتَانِ... 19

إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَ بِهِ 126

إِنَّ مِنَ الصَّلَاةِ لَمَّا يُقْبَلُ نِصْفُهَا وَثُلُثُهَا وَرُبُعُهَا وَخُمْسُهَا إِلَى الْعُشْرِ... 34

أَوَّلُ اسْمِي رَا كَه حَقِّ تَعَالَى بَرَايِ خُودِ اتخَاذِ فَرْمُودِ «الْعَلِيِّ» وَ «الْعَظِيمِ» بُوْد 145

این خط مستقیم طریقه من است 100

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُحْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ 73

بِعَلِّي قَامَتِ الصَّلَاةُ 94

التَّشَهُدُ ثَنَاءٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. فَكُنْ عَبْدًا لَهُ فِي السِّرِّ خَاضِعًا لَهُ فِي الْفِعْلِ... 148

تَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ 57

ثُمَّ التَّفَتَّ، فَإِذَا أَنَا بِصُفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ... 147

ثُمَّ قَالَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُحَمَّدُ مَدَّ يَدَكَ فَيَتَلَقَّاكَ مَاءٌ يَسِيلُ مِنْ سَاقِ عَرْشِي الْأَيْمَنِ... 65

جناب علی بن الحسین وقتی مہیّای برای وضو می شد رنگ مبارکش زرد می شد 85

جناب مولی الموحدین وقتی کہ وقت نماز می شد بہ خود می پیچید و... 85

ص: 172

حَبَّ بِهِ دُنْيَا... رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ مَجْتَمَعُ كُلِّ مَعْصِيَةٍ... 41

حضرت علی بن الحسین علیه السلام وقتی می ایستاد به نماز، رنگش متغیر می شد... 36

حمد تقسیم شده بین بنده و حق ... 113

خوشا به حال آن کس که خالص کند برای خدا عبادت و دعا را ... 11، 35

دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَدْخُولِ شَيْءٍ فِي شَيْءٍ 58، 89

الدُّنْيَا دُنْيَا: دُنْيَا بِلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ 41

رَبُّ الْمَاءِ هُوَ رَبُّ الصَّعِيدِ 57

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در وقت رحلت به من هزار باب از علم مفتوح فرمود 30

الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ 94

سَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ وَقَدَّسْنَا فَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ 119

سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار خود را در صورتی که... 35، 50، 104

السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ 50

شَبَّيْتَنِي سُورَةُ هُودٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ 100

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ 27

الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ 9، 27، 119

الْعِبَادَةُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا 10

الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ 122

علی علیه السلام صراط مستقیم و نماز مؤمنین است 96

عَلَيَّ عَيْنُ اللَّهِ وَيَدُ اللَّهِ وَلِسَانُ اللَّهِ تَعَالَى 111

فَادْفَعِ السَّرَّاجَ، فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ

فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ 123

فَاعْبُدْ رَبَّكَ كَمَا تَرَكَ تَرَاهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ 101

فَالْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ 95

ص: 173

فَإِنَّ التُّرَابَ أَحَدُ الطُّهُورَيْنِ 57

فَإِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ صَرَّتَانِ 66

فَأَنْظُرْ إِلَى عَرْشِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: فَانْظُرْتُ إِلَى عَظْمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي 129

فَإِنَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ 105

فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالْإِفْتِيحِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ... 110

كَانَ أَخِي مُوسَى عَيْنُهُ الْيُمْنَى عَمِيَاءَ 125

لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ 76، 123

لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ 101

لَا يَرْكَعُ عَبْدٌ لِلَّهِ رُكُوعًا عَلَى الْحَقِيقَةِ، إِلَّا زَيْتَهُ اللَّهُ تَعَالَى ... 131

لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ 77

لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ ... 105

لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ حَدْ لَسْتُ تَقِي بِوَاحِدٍ مِنْهَا 12

لَمَّا نَزَلَ (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... 129

لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... 144

لَوْ دُلِّيتُمْ بِجَبَلٍ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى، لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ 58

لِي مَعَ اللَّهِ حَالَةٌ لَا يَسْعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ 102

مَا خَسِرَ وَاللَّهُ مَنْ أَتَى بِحَقِيقَةِ السُّجُودِ... 141

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ 58

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ وَمَعَهُ 89

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ 139

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ 58

مَا زِلْتُ أَكْرَهُهَا حَتَّى سَمِعْتُ مِنْ قَائِلِهَا 102

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نَقْطَةٌ بَيْضَاءُ 50

ص: 174

ما يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ 53

متکبر محشور شود به صورت مورچه ضعیفی 68

مردم عبادت خدای عز وجل را بر سه گونه کنند 10

مَعْنَى السَّلَامِ فِي ذُبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ الْأَمَانُ؛ أَي، مَنْ أَدَّى أَمْرَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... 151

مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ «بِسْمِ اللَّهِ» أَي اسْمٌ عَلَى نَفْسِي سِمَةٌ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ وَهِيَ الْعِبَادَةُ 120

مغرب وقتی است که آدم توبه کرد پس سه رکعت نماز خواند 83

نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است 86

وقتی که بنده مؤمن در نماز می ایستد، خدای تعالی به او نظر می افکند 35

وَكَانَ اللَّهُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ 114

وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شِرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ 104

وَكَمَالِ التَّوْحِيدِ نَفْيِ الصِّفَاتِ عَنْهُ 134

وَلَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ 102

وَهُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ الْيَأْسِ وَالطَّمَعِ وَالصَّبْرِ وَالْجَزَعِ كَأَنَّ الْوَعْدَ لَهُ صُنْعٌ وَالْوَعِيدَ بِهِ وَقَعَ 99

هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ 113

همانا دو نفر مرد از امت من می ایستند به نماز و رکوع و سجودشان یکی است... 11

يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ 106

يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ سَبْعًا وَالْأَرْضِينَ سَبْعًا وَالْحُجُبَ سَبْعًا... 109

يُحْشِرُ بَعْضُ عَلَى صُورِ تَحْسُنِ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ 68

يَقْطَعُ عَلائِقَ الْإِهْتِمَامِ بِغَيْرِ مَنْ لَهُ قَصْدٌ وَإِلَيْهِ وَفَدٌ وَمِنْهُ اسْتَرْفَدٌ... 121

يك ضربت علی علیه السلام که افضل از عبادت ثقلین می باشد 22

3 - فهرست اسماء معصومين عليهم السلام

النبي، محمّد، رسول اكرم، رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم =محمّد بن عبد اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم، پیامبر اسلام

محمّد بن عبد اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم، پیامبر اسلام 11، 12، 15، 16، 20، 24، 25، 30، 34، 35، 57، 59، 65، 77، 82، 84، 85، 93، 95، 96، 97، 100، 101، 102، 109، 115، 122، 125، 129، 131، 141، 144، 146، 147، 148، 150، 151

اهل بيت، ائمه اطهار، ائمه هدى عليهم السلام، 21، 22، 24، 31، 33، 39، 48، 54، 83

امير المؤمنين، مولى الموحدين، مولى الموالى، على عليه السلام =علي بن أبى طالب، امام أوّل

علي بن أبى طالب، امام أوّل 12، 22، 30، 35، 52، 61، 85، 96، 117

السجاد =على بن الحسين عليهما السلام، امام چهارم

على بن الحسين عليهما السلام، امام چهارم 36، 41، 85

الباقر، أبو جعفر عليه السلام =محمّد بن على عليه السلام، امام پنجم

محمّد بن على عليه السلام، امام پنجم 11، 35، 51

الصادق، أبو عبد اللّٰه، صادق مصدّق، جعفر صادق =جعفر بن محمّد عليه السلام، امام ششم

جعفر بن محمّد عليه السلام، امام ششم 10، 12، 14، 35، 36، 52، 57، 59، 61، 62، 63، 69، 77، 99، 102، 103، 107، 121،

131، 141، 148، 151

ص: 177

ابو الحسن موسى بن جعفر=موسى بن جعفر عليه السلام ، امام هفتم

موسى بن جعفر عليه السلام ، امام هفتم 109

الرضا، أبو الحسن عليه السلام=على بن موسى عليه السلام ، امام هشتم

على بن موسى عليه السلام ، امام هشتم 19، 120

ابوالبشر=آدم

آدم 63، 64، 69، 83، 121

خليل الرحمان=ابراهيم، پیامبر

ابراهيم، پیامبر 74، 100، 109

موسى، پیامبر يهود 103، 125، 139

هود، پیامبر 100

ص: 178

4 - فهرست اعلام

ابن طاووس=ابن طاووس، علی بن موسی

ابن طاووس، علی بن موسی 12، 54

ابو جعفر المنصور=دوانیقی، ابو جعفر منصور

ابو حمزه ثمالی 37

انصاری، عبداللہ بن محمد 135

جبرئیل 96، 97

حرّ عاملی، محمد بن حسن 19

حوّا 83

خالد بن عبداللہ 12، 99

دوانیقی، ابو جعفر منصور 12

ربیع بن خثیم 131، 133

رزام 12، 99، 121

سلیمان بن داوود 40، 144

سهروردی، عمر بن محمد 103

سهروردی، یحیی بن حبش 28

سید بن طاووس=ابن طاووس، علی بن موسی

شاه آبادی=شاه آبادی، محمد علی

شاه آبادی، محمد علی 17، 24، 38، 100

شہید ثانی، زین الدین بن علی 31، 42، 51

شیخان جلیلان نراقیان (نراقی، مهدی بن

أبي ذر و نراقى، أحمد بن محمد مهدي) 55

شيخ بهايى، محمد بن حسين 54

شيخ جليل اشراقى=سهروردى، يحيى بن حبش

شيخ جليل بهايى=شيخ بهايى، محمد بن حسين

شيخ طوسى=نصير الدين طوسى، محمد بن محمد

شيخ محدثين مولانا مجلسى=مجلسى،

ص: 179

محمّد باقر بن محمّد تقى

الشيخ الشهيد الثانى=شهيّد ثانى، زين الدين بن على

الشيخ العاملى=حرّ عاملى، محمّد بن حسن

الشيخ الكبير شهاب الدين=سهروردى، عمر بن محمّد

العارف المحقّق الأنصارى=انصارى، عبد الله بن محمّد

كميل 24

مجلسى، محمّد باقر بن محمّد تقى 54

مجلسى، محمّد تقى بن مقصود على 54

محمد تقى مجلسى=مجلسى، محمّد تقى بن مقصود على

ملكى تبريزى، جواد بن شفيح 55

ميرزا جواد تبريزى=ملكى تبريزى، جواد بن شفيح

نصير الدين طوسى، محمّد بن محمّد 29

هشام بن الحكم 109

ص: 180

5 - فهرست كتب وارده در متن

قرآن 21، 32، 52، 84، 110، 117، 126

اسرار الصلوة شهيد ثاني=المصنّفات الأربعة، التنبهات العلية

الأمالي (صدوق) 10، 73

خصال 10

شرح اربعين=شرح چهل حديث (اربعين حديث)

شرح چهل حديث (اربعين حديث) 68

شرح فقيه=لوامع صاحبقراني

العلل=علل الشرائع

علل الشرائع 10، 65، 96، 109

عيون الأخبار=عيون أخبار الرضا عليه السلام

عيون أخبار الرضا عليه السلام 19

فلاح السائل 12

كافي=الكافي

الكافي 10، 68، 145

لوامع صاحبقراني 54

مجالس=الأمالي

مصباح الشريعة 59، 69، 77، 131، 141، 148، 151

مصباح الهداية=مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية

مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية 151

المصنّفات الأربعة، التنبهات العلية 42

نهج البلاغه 11

وسائل، الوسائل=وسائل الشيعة

وسائل الشيعة 10، 19

ص: 181

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ *** لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي صِلَاحاً 2

مادر بتها بت نفس شماسست *** زانکه آن بت مار و این يك اژدهاست 104

گر دایره کوزه ز گوهر سازند *** از کوزه همان برون تراود که در اوست 16

ما وَحْدَ الْوَاحِدِ مِنْ وَاحِدٍ *** إِذْ كُلُّ مَنْ وَحْدَهُ جَاحِدٌ

توحیده ایاه توحیده *** و نعت من ینعته لا حد 136

توحید من ینطق عن نعتہ *** عاریة ابطالها الواحد

از عبادت می توان الله شد *** نی توان موسی کلیم الله شد 139

این مدعیان در طلبش بی خیرانند *** آن را که خبر شد خبری باز نیامد 135

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر *** من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش 155

فطوبی لهم ثم طوبی لهم *** هنیناً لأرباب النعیم نعیمهم 14

و یحسن اظهار التجلد للعدی *** و یقبح إلا العجز عند الأحبة 99

دل هر ذره را که بشکافی *** آفتابیش در میان بینی 76

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن *** ظلماتست بترس از خطر گمراهی 96

«آ»

آخرت 40، 86، 143

آخریت 83

آداب 47، 128، 149، 150، 154

آداب شرعیہ 41

آداب صوریہ 14

آداب ظاہرہ 49

آدمیت 64

آسمان اول 97

آسمان چہارم 97

آسمان دوم 97

آسمان سوم 97

آفاق اجسام 82

آفتاب حقیقت 84

آینہ اشیاء 58

آیینہ قلب 133

«الف»

اباحۃ مکان 81

ابر رحمت 60

ابصار قلوب 52

ابليس لعين 121

ابواب آسمان 97

احتجاب 48، 83، 84، 106، 120، 135، 143، 153

احتجاب تام 83

احديث 21، 88، 138

احديث جمع اسما 82، 130

احديث غيبه 88

احياء 62

اخلاص به ارض 8

اخلاص حقيقي 103

ادب 131

ادب حضور 32، 35، 105، 154، 155

ادب ركوع 133

ادب قرب مطلق 133

ص: 185

ادراك عقلى 26

اذن تكوينى 151

ارادة ازليه 64

ارادة نفس 86

ارباب احتجاب 135

ارباب صحو بعد المحو 48

ارباب قلوب 48

ارض تعين 76

ارض سابع 5

ارض سفلى 58

ارض طبيعت 64

ازل 144

اسباب حجاب 135

استار خلقيه 84

استعداد قلوب 130

استغراق 124

استقلال نفس 66

استواء نور احدى 82

استواء ظهور 82

اسفل سافلين 64

اسقاط اضافات 117

اسماء 18، 22، 64، 126، 127، 146

اسماء افعال و صفات و ذات 116

اسماء اللّٰه 153

اسماء ذاتيه 125، 126، 127، 141

اسماء ذى ظل و رب 5

اسماء صفات 125، 127، 132

اسماء فعليه 125

اسم اعظم 30، 88

اسم اللّٰه 115، 117، 118، 121، 122، 126

اسم اللّٰه اعظم 88، 117، 120، 124

اسم جامع 116، 124

اسم جامع اعظم رب 111

اسم السلام 154

اسم صفتي و ذاتي 116

اسم فعل 116

اسم مطلق 122

اسميّت 123

اشاره جليه 153

اشاره خفيه 153

اصحاب حجاب اعظم 137

اصحاب حقيقت 48

اصحاب سرّ 48

اصحاب سلوك 79

اصحاب صحو بعد المحو 139

اصحاب عجب وريا 71

اصحاب قلوب 7، 15، 18، 43، 70، 73،

88، 103، 128، 133، 137، 143

ص: 186

اصحاب كشف و عيان 33

اصحاب محبت 48

اصحاب معرفت 47

اصحاب معرفت و كشف 154

اصحاب وصول 139

اصحاب ولايت 48

اصطفاء 132

اصطفاء حق 133

اصطفاء ربوبيت 133

اظلال 132

اعجوبة الهية 64

اعلان حضور 94

اعلان عجز 93

اعلام قصور 93

اعيان 146

اعيان ثابتة - عين ثابت 124، 125، 126

اعيان موجوده 126

اغيار 143

افراط تنصّر 100

افق احديت 122

افق اعلى 84

افق تعینات 82

افق شهادت مطلقه 124

افق عبودیت 139

افق قدس 122

افق کثرت و تعین 127

افق مشیت 128

افق یوم القیمة 82، 84

افنا 128

افناء تعینات 81

افناء عبد 132

اقالیم سبعة 81

اقالیم ظاهره و باطنه 95

اقصای عرش توجه به طبیعت 65

اقالیم وجود 7

الوهیت 121، 133، 146

الوهیت ذاتیه 94، 126

الوهیت فعلیه 93

ام اسما فعلیه 117

امانت الهیه 12

امتداد اظلال 82

امر بین الامرین 101، 114

ام القرى 74، 87، 88

انانيت 16، 52، 74، 103، 108، 114، 120، 121، 130، 133، 143، 148، 153

انس 87، 141، 143، 145

انسان صوري 8

ص: 187

انسان كامل 5، 6، 77، 114، 119، 120، 124

انسان لاهوتي 40

انقطاع 29، 52

انقطاع الى الله 121

انقطاع عبادت 114

انوار الهييه 113

انوار تجلي عظمت 130

انوار عظمت 15، 128

انيت 22، 52، 74، 103، 108، 120،

121، 133

اول و آخر 57، 146

اوليت 83

اهتزازات سريه قلبيه 16

اهل الله 18، 19، 138، 143

اهل ايمان 67، 86

اهل ايمان و فلاح 34

اهل باطن 47، 51

اهل بيت عصمت و طهارت 21

اهل تصوف 18

اهل تفكر و تدبر 34

اهل توحيد 129

اهل جذبہ و محبت 101

اهل حب و عشق 86

اهل حق و حقیقت 136

اهل خدعہ 143

اهل خصوص 113

اهل دنیا 39، 40، 49

اهل سابقہ حسنیٰ 82

اهل سرّ 135

اهل سلوک 100، 115، 133، 139

اهل سیر و سلوک الی اللہ 7

اهل شرع 21

اهل شہود و کشف 27

اهل طہارت باطنیہ 49

اهل طہارت سریہ 49

اهل طہارت ظاہریہ 49

اهل عالم 68

اهل عبادت 42

اهل عصیان 62

اهل محبت 128

اهل مراقبہ 85

اهل معارف 79، 116، 117

اهل معارف الهيه 14، 79

اهل معرفت 14، 17، 18، 35، 40، 49، 51، 52، 56، 66، 70، 73، 75، 79، 81، 88، 101، 104، 107، 108، 113، 116،
118، 136، 137، 139، 143

ص: 188

اهل معرفت و كشف 67

اهل معصيت 72

اهل مناجات 43

اهل مناجات و سلوك 85

اهل وصول 61

اهل وفا 104

اهل ولايت 67، 76، 115

«ب»

باب القلب 105

باب اللّٰه 9، 159

بارقه ملكوتيه

باطن 9، 15، 29، 37، 38، 49، 51، 58، 61، 62، 65، 69، 72، 79، 85، 93، 103، 116، 122، 128، 133، 141، 146، 160

باطن ملكوت 19

باطنيه 71

بحر غير متناهي وحدت 138

براق سير الى اللّٰه 9

برزخ اول 119

برزخيت كبرى 131

بروز ملكات 68

بساط انس 63

بساطت 18

- بساطت مطلقه 127
- بساط حاضر 61
- بساط حضور 61
- بساط خدمت 60، 61
- بساط رحمت 64
- بساط عظمت 67
- بساط قرب 57، 62، 64، 80
- بساط مقدس حق 79
- بسط فيض 119
- بسط کمالات 64
- بسط کمال وجود 118
- بسط وجود مطلق 118
- بسم الله 5، 121، 123
- بسمه 120، 126
- بسيط عالم 80
- بصيرت الهيئه 27
- بطون 88
- بقاء بعد الفناء 114
- بقای به حق 19
- بلاء الدنيا 151
- بهشت اعمال 86

بهشت دنيا 64

بهشت صفات 86

بهشت لقاء 63

ص: 189

بیت اللہ 80، 104

بیت مظلّم 42

بیت مظلّمه نفس 7

بیت المعمور 87

بیت نفس 27

بین یدی اللہ 106

«پ»

پردہ انانیت 123

پردہ ستاریت 72

پردہ ستاریت ملکوتیه 67

پردہ عیوب 72

پردہ ملکوت 67

«ت»

تبع مرآتی 117

تجلی 15، 23، 28، 30، 34، 47، 48، 52، 53، 57، 65، 81، 109، 118، 124، 127، 129، 130، 131، 137، 138، 139،

141، 145، 154

تجلیات از باطن به ظاهر 160

تجلیات اسمایی 15، 30، 31، 48، 77، 139، 159

تجلیات افعالی 77، 139، 159، 160

تجلیات باطنیه 16

تجلیات حبیه 16، 130

تجلیات حضرت ربوبیت 150

تجلیات ذاتیه و فعلیه 146

تجلیات صفاتیہ 15، 48، 116، 139

تجلیات فرقی 30

تجلیات لطفیہ 131، 138

تجلی به توحید افعالی 81

تجلی به عظمت 130، 131

تجلی به کثرت 141

تجلی تقیدی 57، 108

تجلی ذاتی 15، 31، 34، 57، 62، 108، 116، 124، 139، 146، 159، 160

تجلی ذاتی غیبی 15

تجلی ظهوری 77

تجلی غیبی 15، 77، 127

تجلی فعلی 28، 29، 30، 34، 76، 77، 116

تجلی فیض اطلاقی 57

تجلیہ 75

تہلیل 64

تخلیہ 74

تخلیہ تامہ 74

تخلیہ خوف 74

تدبیر تبعی استجاری 15

تدثار 99

ص: 190

تدلی 101، 115، 128، 129

تذکر 29، 31، 38، 115، 146، 150

ترجمان تجلیات اسمائیه 111

ترکیبات قدسیه 21

تسبیح 97، 106، 129، 130، 141، 145

تسلیم حقیقی بین یدی اللہ 106

تسلیم صرف 96

تسمیہ حقیقیه 121

تسویه 21

تصرفات الهیه 82

تصرف جنود رحمانی 81

تصرف شیطان 16، 81، 153

تصرف مطلق 81

تصرف نفس 81

تصفیه 25

تصفیه عمل 103

تصفیه کامله 74

تصوف 54

تطهیر ظاهر 47، 49

تطهیر قلوب 50، 51

تعین 28، 48، 57، 76، 117

تعینات اسماء صفات 159

تعینات اسمایی و افعالی 76

تعینات اسمایی و صفاتی 76

تعینات نور ولایت 154

تعین اسم اعظم 76

تعین اقصای قلبی غیبی 77

تعین صعیدی 57

تفرید 75

تفریط تهوود 100

تفکرات قلب 40

تقوای باطن 51

تقوم به قیومیت 129

تکبیر 94

تکبیرات اختتامیه 159

تکبیرات افتتاحیه 27، 109، 128، 159، 160

تکبیرات اولیه 93

تکبیرات ثلاثه اختتامیه 159

تکبیر سجود 128

تکبیرة الاحرام 105، 106، 108

تلوین 30، 48، 134

تمامیت رکوع 139

تمثال ملكوتى اخروى 33

تمكين 30، 48، 138، 141، 145، 146

تنزل 58، 64

تنزيه 23، 49، 74، 75، 106، 129، 145

تنظيف باطن 49

ص: 191

تنظيف بدن 74

توحيد 75

توحيدات ثلاثه 116

توحيد افعال 115

توحيد تام 137

توحيد ذاتي 115، 116

توحيد صفات 115، 129

توحيد فعلي 101

«ث»

ثقلين 22

ثنای اسما و صفات 23

ثنای تجلیات 23

ثنای ذاتی، صفاتی، تقدیسی، تحمیدی 23

«ج»

جذبہ 63، 64، 160

جذبہ احدی 118

جذبہ الہیہ 64

جذبہ روحی 15

جذبہ قہریہ مالکیہ 124

جذوہ 16، 160

جلال کبریاء 120

- جلوة اسم الله الجامع 28
- جلوة ذات 159
- جلوة فعلى معبود 28
- جمال جميل حق 40
- جمال جميل على الاطلاق 154
- جمال صمديت 16
- جمال محبوب 15، 102، 153
- جنابت پدر اول 65
- جنابت عظمى 64
- جنات اسمایی 37
- جنبه یلی الخلقى 22، 147
- جنود الهی 77، 81، 87، 94، 95
- جنود شیطانی 81
- جنود ظاهره و باطنه 150
- جنود متفرقه 95
- جنود ملكی و ملكوتی 94
- جنود نفس 86
- جوهر 118، 122
- جوهره عبودیت 133
- جهات باطله مظلمه اشياء 147
- جهات صوريه 62

جهات مشتته 88

جهات مختلفه 95

جهات نوريه ريبه 147

جهات يميناي اشياء 147

«ح»

حالات خلقيه وروحيه 37

ص: 192

حالات داخلیه و خارجیه 37

حالات قلبیه 150

حالات نفسانیه 54

حال استهلاک 126

حالت تمکین و طمأنینه 138

حال تحقیق 146

حالت صحو 154

حال جذب 63

حال حرمان 143

حال غیبت از خلق 154

حب 53، 78، 101

حب به خود 8

حبل متصل بین خالق و مخلوق 75

حجاب 64، 78، 105، 108، 111، 112، 124، 136، 138، 143، 144، 153، 160

حجاب اسماء و صفات 113

حجاب اعظم 137

حجاب انانیت 8، 121

حجاب انسانیت 5

حجاب تجلی ذات 159

حجاب تعین 83

حجاب جمال محبوب 151، 159

حجاب حامديت 123

حجاب حق 138

حجاب خودى 113

حجاب ظلمانى 8، 64، 144

حجاب غليظ 105

حجاب قلبى 108

حجاب كثر 19، 120، 126، 153

حجب الفاظ و عبارات 60

حجب خلقيه 48

حجب سبعة 27

حجب ظلمانيه دنيا 153

حجب نور 52، 115، 134

حجب نورانيه آخرت 153

حجت شرعيه 52

حدث اكبر 64

حدود 58

حدود الهيئه 81

حدود شرك 106

حدود ظاهريه 14

حد وسط 120

حديث نفس 42

حركات شوقيه 15

حركت الى الله 74

حرم كبرياء 106

حريم كبرياء 111

حضرات اسماء ذاتيه يا اسماء صفاتيه يا

اسماء فعليه 125

ص: 193

حضرات اسماء محیطه و شامله و ذاتیه و صفتیه 128

حضرات اسما و صفات 130

حضرات اعیان 125، 159

حضرات خمس 16

حضرات علمیه 135

حضرت احدیت 138، 145

حضرت باری 42

حضرت تعین اول 118

حضرت توحید تام 137

حضرت جمع و احدیت 88

حضرت حق 133

حضرت ربوبیت 121

حضرت رحموت 65

حضرت عظمت 130

حضرت علمیه 64، 138

حضرت غیب 108، 131

حضرت فیض اللہ اقدس 132

حضرت کثرت 138

حضرت لاهوت 65

حضرت مثال 64

حضرت مجذوب حقیقی 16

حضرت ملكوت 86

حضرت واحدیت 127، 130

حضور 28، 29، 30، 32، 34، 42، 67، 74، 84، 85، 93

حضور عینی 27

حضور قلب 8، 11، 21، 22، 25، 28، 34، 38، 39، 86، 87

حضور قلب در معبود 11، 28، 31

حضور مطلق 118

حظ ربوبیت 153

حظ قلوب 71

حق 43، 86، 122، 123

حقیقت 112، 153

حکومت وهم 26

حلاوت انس 143

حلاوت محضر 105

حمد 76، 111، 123

حمد مطلق 118

حور و قصور 86

حول و قوه 66، 69، 73، 134

حیات ایمان 62

حیات عالم آخرت 86

حیات فکر 62

حيات قلبي 49

حيات القلوب 59

حيال الله 88

ص: 194

حيال بيت المعمور 88

حيرت 130

حيطه فيوميه 101

«خ»

خشيت 12، 93

خضر طريق سلوك 96

خضوع 93، 131

خضوع كامل 76

خطاب حضوري 113

خطاي غريزي 83

خطيه 63، 64، 65، 83

خلاصة كائنات 77

خلص اصفيا 24

خلص اهل معرفت 145

خلعت ايمان 27

خلعت خليل 74

خلق 138، 154، 155

خلوت 29، 43

خلوت با حق 143

خلوت حقيقي 143

خلود 63

خلوص 22

خلوص قلب 112

خلوص مطلق 103

خواطر 41

خواطر شیطانیہ 32

خودی 16، 52، 121

خوف 12، 72، 93، 99، 105

«ج»

چشم ملکوتی 27

«د»

دار تحقق 101، 115، 117، 119، 127

دار السلام 154

دایرة کمال انسانی 146

دایرة وجود 6، 84

درخت آرزوی دنیا 39

درگاه مقدس 31

دریای رحمت حق 73

دست غیب الہی 42

دست کریمانہ 160

دست ولایت 104

دوام حضور 67

دوست 52، 108

دوقوس وجود 5

«ذ»

ذات 18، 23، 81، 126، 127

ذات مستغنی 113

ذات مفتقر 113

ص: 195

ذات مقدس 22، 30، 71، 76، 93، 105، 120، 124، 146

ذات من حيث هو 126، 127

ذو الجلال 106

«ر»

رافع حجاب 105

رب الصعيد 57

رب الماء 57

رب الملائكة و الروح 96

ربوبيت 23، 118، 119، 121، 124، 133، 145، 150

رجاء 99

رجس باطنى 74

رجس ظاهرى 74

رجم 111

رجوع به كثرت 146

رجيم 111

رحمانيت 112، 118، 119، 124

رحمانى ورحيمى مشيت 6

رحمت 35، 72، 80، 112، 147

رحمت اطلاقى 56

رحمت شامله 133

رحمت غفارىت 60

رحیمیت 112، 118، 119، 124

رسوم خلقیه 81

رضا 99، 150

رفرف عروج 7

رفرف وصول 15

رفض انانیت 143

رفض تعینات 117

رفض تعینات اسمایی و صفاتی 127

رفض غبار انیت 122

رفض غبار کثرت اسما و صفات و تعینات 127

رفع حجاب 108، 111، 122، 160

رفع حجب سبعة 159

رفع و رفض 129

رفع ید 104

رفیق 94، 150

رفیق ایمانی 66

رکون به دنیا 71

رمی جمرات 111

روح 37، 77، 103، 141

روحانیت 86

روحانیت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) 95

روح غیبی 21

روح مجرد امری 21

روح منفوخ 22

ص: 196

رؤيت اسميت 123

رؤيت انانيت 64

رؤيت انوار عظمت 15

رؤيت انيت 66

رؤيت حق 57

رؤيت حول وقوه 66، 81

رؤيت ذات مقدس 57

رؤيت كثر 57

رؤيت كون 104

رؤيت مظهريت احديه الجمع 48

رؤيت مقامات 48

رؤيت وحدت 57

رياضات علميه و عمليه 27

رياضات نفسانيه 63

رياضت 27، 29، 39، 40، 51

«ز»

زبان فطرت 119

زبان قلب 38

زبان قلم 140

زخارف دنيا 8، 40

زهد 36، 50

((س))

ساجدين 141

ساحت قدس 121

ساق عرش 65

سالک 9، 15، 16، 17، 28، 29، 30، 47، 48، 52، 57، 67، 71، 72، 94، 111، 114، 122، 124، 125، 126، 133، 134،

138، 147، 159

سالک الى الله 54، 57، 71، 72، 87، 94، 104، 117، 119، 124

سالکان 27، 52

سالک سبيل آخرت 68

سالک سبيل عوارف غيبه 60

سبحات جلال 28، 37، 87

سبحات جمال 28، 37، 87

سبع تكبيرات 109

سبوح 77

سبوحيت 18

ستار 72

ستار جميع عورات 67

ستار عيوب 72

ستاريت 67

ستاريت افعاليه، اسمائيه ذاتيه 68

ستاريت حق 72

ستر خوف ورهبت 72

ستر ذنوب 72

ستر الرهبة 69

ص: 197

ستر الطاعة 69

ستر عورات باطنه 71

ستر غفاریت و ستاریت 72

ستر مقابح قلوب 68

سرّ 9، 15، 19، 23، 25، 29، 37، 47، 49، 57، 61، 74، 75، 82، 87، 94، 100، 101، 108، 115، 117، 136، 141، 146،
149، 150، 151، 153، 154، 159

سرایت باطن به ظاهر 151

سرائر 131

سرائر غیبیه 125

سرائر قلب 134

سرّ مستسرّ 74، 75، 88

سرّ مقنّع به سرّ 74

سرور 130، 140، 141، 146، 150، 154

سریان عبودیت 150

سفر الی اللّٰه و فی اللّٰه و من اللّٰه 154

سفر رابع من الخلق الی الخلق 155

سفر روحانی 109، 147، 153

سفر معراجی 147

سفر معنوی 7، 9، 74

سَفَل ماده 124

سلامت قلب 153

سلسله وجود 118، 125

سلطان ربوبيت 137

سلطان كبريا 133

سلطنت شيطان 144

سلوك 7، 9، 15، 27، 94، 118، 129، 133، 134، 138، 139

سلوك الهى 93، 95

سلوك الى الله 87، 159

سلوك الى جناب الله 14

سلوك روحانى 95

سلوك عبوديت 133

سماء الدنيا 96

سماء رابعه 87

سماء رحمت غفاريت 60

سماء مشيت 61

سماء واحديت 61

سماء هويت 61

سمات الله 122

سمات عبوديت 137

سنت الله 64

سنة نبيه 151

سنن 148

سير الى الله 8، 14، 15، 27، 118

سير علمى و عملى 25

سير كمالى 64

«ش»

شب قدر محمدى 84

شجرة طبيعت 63، 83

شجرة مباركه 88، 120

شجرة ملعونه خباث 74

شرك 36، 50، 103، 106، 144

شرك اعظم 104

شرك جلى و خفى 103

شطر عالم غيب 108

شفيق مطلق 101

شفيق عرفانى 66

شمس احديت 82

شمس حقيقت 6، 82، 83

شمس حقيقى 108

شمس مالكيث 82

شواغل خارجيه 39، 41

شواغل داخلية 39

شواغل قلبيه 39، 41

شواغل کثرت 80

شوب رؤیت عبودیت 104

شهادت 16، 58، 93، 97، 122، 139، 146

شهادت مضافه 6

شهادت مطلقه 6

شهود 29، 87، 89، 139، 159، 160

شهود تجلیات 160

شهود حظ ربوبیت 153

شهود کثرت اسمایی 134

شنون کثرت 67

«ص»

صاحب 9

صبح ازل 118

صبر 99، 153

صحو 64، 118، 131، 134، 138

صحو بعد المحو 19، 48، 114، 118، 120، 126، 138، 139

صحو تام 131

صدر 18

صدق 62، 69، 72، 78، 80، 111

صدق سرّ 148

صدق لسان 148

صديقون 79، 125

صراط 83

صراط رب الانسان 125

صراط مستقيم 26، 96، 115، 125، 146

صراط مستقيم انسانيت 55، 120

ص: 199

صعق 53، 130، 138، 141

صعود 9

صفا 62، 104، 148، 153

صفات 18، 23، 64، 81، 113، 127، 134، 137

صفات خاصه ربوبيت 118

صفای باطن 112

صفت حامدیت 123

صفر الید 129

صفوت 59

صلاة 49، 65، 82، 83، 87، 95، 102، 103، 129، 139، 146، 147

صمد 127

صمدیت 18

صور، صورت 8، 9، 12، 16، 18، 21، 22، 25، 37، 47، 51، 54، 67، 86، 103، 124

صورت نوعیه 21

صوفی 52

صوفیه 52، 114

«ض»

ضالین 120

«ط»

طاعت 72، 78، 148

طاعت حق 73

طائر قلب 39

طائرهاى قدسى 12

طرح نشتین 112

طلوع آفتاب يوم القيمة 118

طمأنينه 145، 138، 131

طهور 61، 59، 58، 56

طهور اهل وصول 61

طهور مطلق 60

طهور معنوی 51

طهوریت 62

طهورین 58، 57

«ظ»

ظاهريت 83

ظلاًّ 5، 122، 124

ظلال كبرياء 132

ظلاًّ رحمن 5

ظل رحيم 5

ظلمات انانیت 153

ظلمات قبر 83

ظلمانيت 21

ظلمت 136، 83، 40

ظلمت دیجور 83

ظلمت طبیعت 83

ص: 200

ظلمة المعاصى 152

ظهور آثار باطن به ظاهر 15

ظهور اسما 153

ظهور به رحمانيت 6

ظهور به رحيميت 6

ظهور ثنا 18

ظهور حق 77

ظهور رحيميت 119

ظهور سراير 68

ظهور طبيعت 119

ظهور كثرة الاسماء و الصفات 88

ظهور مشيت مطلقه 5

ظهور ملكوتى ايجادى 64

«ع»

عاشق مجذوب 15

عالم آخرت 86

عالم تحقّق 121

عالم طبيعت 144

عالم مثال 119

عالم ملك 15، 40، 118

عالم هيولى و طبيعت 117

عالمين 124، 125

عبادت 7، 10، 21، 26، 29، 35، 37، 38، 41، 42، 43، 77، 81، 86، 87، 102، 103، 104، 113، 114، 139، 149، 150

عبد الله حقيقي 122

عبد سالك 123

عبوديت 71، 122، 123، 128، 134، 138، 150

عبوديت مطلقه 122

عجب 69، 71، 103

عجز 94، 106

عدل 78، 80، 99

عذاب الآخرة 152

عذاب اليم 153

عذاب محبين 153

عرش 82، 96، 129

عرش تحقق 76

عرش ذات 130

عرش واحديت 129

عرش وحدانيت 129، 130

عزّ قدس 121

عقل 139، 151

عقول مهيمه قادسه 117

علامة الله 121

عنايت 63، 72، 120، 133، 143، 148

ص: 201

عوارف غيبية 60

عوالم غيبية 86

عوالم غيبية عقلية 117

عوالم مادية 125

عوالم مجردة 125

عورات باطن 68، 69

عون الهى 134

عهد معهود 87

عين ثابت 124، 125، 126، 134

عين حضور 29

«غ»

غاصب بيت الله 79

غافل 12، 30، 32، 72، 141، 143

غاية القصوى 78، 15، 52

غبار عبوديت 138

غبار كثرت 115

غشوه 15، 130، 131، 138، 141

غضب 106

غفاريت 72

غيب 15، 58، 93، 126، 127، 139

غيبت 73

غيب مطلقه 154

غيب الذات 88

غيب مشيت 5

غيب مضاف 6

غيب مطلق 6، 127

غيب هويت 124، 126، 127، 138

«ف»

فانى 30، 113، 122، 127، 138

فانى مطلق 106

فانين در حضرت احديت 138

فتح ابواب 104، 111، 159

فتح ابواب عبادت 87

فتح اقاليم سبعة 81

فتح تمام تصرفات الهيه 82

فتح قريب 81

فتح كعبة قلب 81

فتح مبين 81

فتح مطلق 81

فتوحات ثلاثه 81

فتور 80، 136

فرض الله 84

فرض النبی 84

فضول مدينة فاضله 74

فضيلت 22، 123

فطرت 94، 119، 124

فطرة الله 76، 94، 125

فطرت الهیه 29

ص: 202

فطرت عشقیه سائقه 124

فطرت های الهیه 29، 94

فقر 122

فقراء الی الله 66

فلاح 73، 94

فنا 19، 113، 114، 115، 121، 125، 128، 132، 133

فناء الله 7

فناى از فنا 19

فناى اسمایی 134

فناى به فناء الله 74

فناى تامه 138

فناى دار تحقّق 119

فناى در جناب ربوبیت 102

فناى ذاتی 19، 52

فناى ربوبیت 138

فناى صفاتی 134

فناى عالم 101

فناى کلی 15، 115

فناى کلی مطلق 116

فناى محض 159

فناى مطلق 61، 114، 137

فیض اشراقی 28

فیض اطلاقی 57

فیض اقدس 120، 124، 127، 130، 138، 139

فیض مقدس 28

فیض مقدس اطلاقی 77

فیوضات 64

«ق»

قاب قوسین 6، 15، 109، 137

قبض 119

قبضه مالکیت 119

قبلة حقیقی 108

قبلة ظهور 88

قبه محضر ربوبیت 76

قبه معبد موجودات 76

قدر 139، 151، 154

قدرت 100، 148، 151

قدم انیت و انانیت 133

قدم برهان و علم (عقلی فکری، فکری و عقلی، فکر و عقل، فکر و برهان، علمی و نظری) 26، 28، 137

قدم سلوک 122

قدم عبودیت 122، 123، 138

قدم عشق و محبت 127

قدم معرفت 9، 124

قدم نفس و انانیت 148

ص: 203

قدم وهم 26

قدم همت 133

قدوس 77

قدوسیت 18

قذارات 73، 48، 47

قرآن الفجر 84

قرب 61، 107، 130، 131، 141

قرب فرائض 61، 111

قرب مطلق 133

قرب معنوی 61

قرب نوافل 61، 82، 111، 123

قرة العين اولیا 143

قسوت قلب 69

قصر الوهیت 105

قصور ذاتی 144

قلب 8، 11، 12، 15، 16، 17، 21، 23، 24، 25، 26، 27، 29، 30، 35، 37، 38، 52، 61، 63، 65، 73، 77، 80، 85، 87،

101، 103، 104، 106، 108، 129، 134، 136، 142، 153، 159، 160

قوای داخلیه 64

قوای ظاهره و باطنه 154

قوای ملکوتیه 77، 95، 147

قوای ملکیه 93، 125

قوس صعودی 64، 77

قوس عبودیت 128

قوس نزولی 77، 84

قیام بین یدی اللہ 100

قیامت 83

قیامت صغری 19

قیامت کبری 18

قیوم 56، 117

قیومیت 128

«ك»

كأس رحمت 78، 80

كبریا 106، 130، 131، 132

كتاب الہی 110

كتاب فطرت 29

كثافات خلقیہ 51

كثرات اسمائیہ 127، 134، 145

كثرات غیب و شہادت 155

كثرت 19، 23، 57، 80، 114، 115، 120، 125، 126، 127، 134، 135، 137، 138، 141، 146، 151، 159

كثرت اسما و صفات 137

كثرت صفتی 115

كثرت كمالی 127

كثرت مظاهر و تعينات 117

كثرت واحديت 145

كدورت 21، 40، 50، 55

كدورات معنويه 61

كرامت 78، 80، 143

كسوة اصفياء 132

كسوة تقبيد 57

كسوة عبوديت 113

كسوة غير 57

كسوة كثرت 57، 138

كشف 24، 72، 87، 139

كشف تام 150

كشف تام محمدي 12

كشف سبحات جلال و جمال 28، 37، 159

كمال 9، 12، 18، 20، 21، 22، 24، 49، 62، 72، 94، 106، 110، 118، 123، 124، 131

كون جامع 6، 77

«ل»

لاهوت 6، 122

لباس 49، 67، 71، 114، 121

لسان الله 111، 113، 129، 130، 135

لسان انانيت 114

لسان حمد 118

لسان ذات 118، 145

لسان عبد 111، 129

لسان عرفا 6

لسان فصيح شيطان 114

لسان قرآن 21

لطائف الهيه 28

لطيئه سابعه 106

لوح قلب 26

ليلة القدر 6، 84

«م»

ما سوى الله 12، 66

مالك المملوك 80، 86

مالك يوم الدين 112، 118، 119

ماهيت 127

مأموم مقام رسالت وولايت 95

مبدأ يوم القيامة 84

مجنوب 14، 16، 48

مجلس انس 31، 67، 74، 80، 87، 118، 122

مجلس قرب دوست 74

مجنب 64

محبیت 52، 124

محبوب 15، 87، 125، 143، 151، 159

ص: 205

محيين 14

محترقين 78

محجوب 10، 31، 37، 80، 106، 123، 124، 138، 139، 144

مُحدِث 64

محرم 67

محضر 36، 67، 76، 80، 101، 105، 106، 159

محضر انس 73

محضر حق 29، 106

محضر ذو الجلال 106

محضر ربوبي 95

محضر ربوبيت 28، 29، 32، 34، 51، 71، 76، 143

محضر عالم به سر و خفيات 106

محضر قدس 87، 144

محضر قرب 104

محضر مقدس 29، 67

محضر مقدس ملك الملوك 80، 100

محضر ولايت 154

محفل انس ارباب عروج روحاني 1

محفل انس قاب قوسين 15

محموديت 123

محو 64، 118، 120، 130

محو کلی 138

محو مطلق 138

مدارج و معارج 2

مدینة عظمی 74

مدینة فاضله 74

مذهب احبه 99

مرآت 57، 89، 108، 114، 117، 118، 145، 146، 153، 159

مراحل ذاتیه، صفتیه و فعلیه 151

مراقبت 79، 86، 95

مرائی 89

مرائی خلقیه 151

مربوب 5، 30

مرتبه ادراك عقلي 27

مرتبه استوائیه 84

مرتبه اصحاب حجاب اعظم 137

مرتبه اطمینان و عرفان 29

مرتبه ایمان و اطمینان 27، 29

مرتبه ایمان و تقوی 27

مرتبه باطن 9

مرتبه شهود و عیان 28

مرتبه ظاهر به باطن 9

مرتبة لطيفة اخوفيه 88

مرتبة مغضوب عليهم 120

ص: 206

مرتبه وسطيت 88

مرقات تحقق 122

مرقات رسالت 122

مرقات نماز 9

مركب سلوك 9

مركب عصبيت و انانيت 7

مرکز بسط ارض 87

مستظل 122

مستغرق 15، 73، 121، 154

مسجد ربوبيت 77، 79، 80

مشهد شهادت 40

مشيت 148

مشيت حق 151

مشيت رحيمه 118

مشيت مطلقه 5، 118

مطلق كثرات غيب و شهادت 155

مظاهر خلقيه 115، 153

مظهر 30، 77، 82، 114، 117، 122، 154

مظهريت 30، 83، 153

معابد خضوع 77

معارج عارفين 75

معبد حق 77، 81

معجون الهی 75

معراج 7، 9، 15، 17، 19، 27

معرفت 54، 55، 56، 71، 72، 107، 110، 148، 150

معشوق کائنات 124

مغصوب 81، 153

مفتاح کنز اللہ 122

مقابح اخلاقی 68

مقابح اعمالی 67

مقابح بدن 67

مقابح خلق 67

مقابح سرّ 67

مقابح سرّ سرّ 67

مقابح ظاہریہ بدنیہ 67

مقابح قلوب 67

مقابح نفوس 67

مقادم وجود 57

مقامات 5، 7، 8، 23، 25، 48، 98، 100، 106، 110، 126، 127، 134

مقام آخرت و غیب 5

مقام احدیت 145

مقام احدیت جمع 6

مقام احدىت جمع اسما 6

مقام احدىت جمعيه و جمعيت احدىه 18

مقام اسم 122

ص: 207

- مقام اسما ذاتيه 126
- مقام اسما كمالى 127
- مقام اسما و صفات 132
- مقام اسم اعظم 127
- مقام اسم الله 121
- مقام اسم الله الجامع 114، 119
- مقام اسم الله اعظم 88
- مقام اسميت 121، 153
- مقام اصحاب تحقق 137
- مقام الله 125
- مقام الوهيت 124
- مقام الوهيت ذاتيه 124
- مقام انس 133
- مقام انسانيت 100
- مقام «او ادنى» 128
- مقام اهل سلوك 139
- مقام اهل شهود 137
- مقام ايمان 137
- مقام برزخ 6
- مقام برزخيت 120
- مقام برزخيت كبرى 6، 125

مقام تجلی 127

مقام تجلیات اسمایی 30

مقام تجلیات افعالیه 111

مقام تجلی فعلی 88

مقام تحقق 146

مقام تحقق به صحو بعد المحو 151

مقام تخلع به خلعت نبوت 133

مقام تدلی 128

مقام تذلل 100

مقام ترجمان تجلیات فعلی 111

مقام تعینات مظاهر 6

مقام تمکین 131

مقام توحید اسما 128

مقام توحید افعال 116، 128

مقام توحید ذاتی 115

مقام توحید صفات 115

مقام توحید فعلی 116

مقام جزای مطلق 124

مقام جمع اسما 127

مقام حامدیت 123

مقام دنیا و شهادت 5

مقام ذات 127، 129

مقام راکعین 133

مقام ربوبیت 17، 118، 119، 145، 150

مقام رسالت 146

مقام رسالت و ولایت 95

مقام رضا 150

ص: 208

مقام رؤیت مظهریت احدیه الجمع 48

مقام سرّ 88

مقام سوائیت 119

مقام شکر 150

مقام شهادت 6

مقام ضالین و متحیرین 120

مقام طهارت و طهور 61

مقام ظهور به تجلی فعلی 101

مقام عبادت 121

مقام عبودیت 146

مقام عدم غلبه وحدت بر کثرت 120

مقام عقل و آخرت 6

مقام علم فعلی حق 28

مقام «عما» 6

مقام غفاریت و ستاریت حق 68

مقام غیب 6، 127

مقام غیب احدی 120

مقام غیب هویت 126

مقام فنای در حضرت عظمت 130

مقام فنای ذاتی 19

مقام فنای عبودیت 133

مقام «قاب قوسين» 128

مقام قابليت 138

مقام قدس 73، 118

مقام قرب 63، 130، 135، 150

مقام قرب معنوی 160

مقام قرب و وصول 41

مقام قلب 88

مقام قيام باللّٰه 128

مقام قيوميت حق 115

مقام قيوميت ذات مقدس 101

مقام كبريائي 105

مقام كمال اطمينان 27

مقام لا مقامی 136

مقام مشيت 115، 126

مقام مشيت رحمانيه 118

مقام مشيت مطلقه 6، 115، 118

مقام مقدس حق 76، 80

مقام مقدس ذات 126

مقام مقدس ولوی 94

مقام ملك و دنيا 6

مقام مؤمنين 137

مقام واحدیت 124، 130

مقام وحدت صرف 137

مقام وصول 159

مقام ولایت 48، 93، 95

مقام ہدایت 118

مقبض ارض سابع 5

ص: 209

مقبض تراكم فيض 5

مقبض هيولى 5

مقرب ارواح متقين 73

مكاشفة روحانيه 16

مكامن غيب احدى 5

مكر الله 72

ملائكة الله 95، 98، 134، 147

ملائكة قاطنين ملكوت 95

ملائكة مقربين 106

ملائكة مهيمه 130

ملك 6، 12، 16، 18، 40، 61، 64، 86، 88، 118، 122

ملك مقرب 102

ملك الملوك 144

ملكوت 6، 18، 19، 118، 122

ملكوت ملكات خبيثه 68

ملكة باطنيه 68

مملكه جبروت ولاهوت 122

مملكه شهادت 16

مملكه وجود 12

مملكه وجود انساني 77

منازل سائرین 75

منازل ولایت 129

مناسک 14، 33

مناسک الهیه 7، 37

منتهای اصابع مباشرت 65

منتهای تجلیات 47

منتهای تعین شهادت 77

منتهای سفر 150

منتهای قرب 131

منتهای کرامت 108

منتهای مشی به سوی حصول آمال 65

منتھی النزول عالم ملکی 7

منتھی النهایة 17

منتھی النهایة غیب مشیت 5

منتھی النهایة وصول 135

منزل انابه 68

منزل توحید 75

منزل خیانت و جنایت 128

منزل ذلّ و افتقار 128

منزل رکوع 128، 133، 134، 141

منزل سجود 133

منزل طبیعت 105

منزل فنای اسمایی 128

منزل قرب 135

منزل قیام الله 128

منزل قیام به امر 128

منزلگاه یقظه 75

ص: 210

منزل متوسطین 128

مواد مستعدہ 119

موت حقیقی 147

موت کلی 114

موطن عبد 113

مولی 113

مهد ہیولی 119

مہلکات نفس 70

میعاد جناب ربوبیت 84

میعادگاہ حق 85، 87

میعاد ملاقات 87

میعاد موعود حق 87

میقات حضور رب 84

میقات الرب 108

«ن»

نشئہ 7، 33، 55، 64، 86، 144

نشئہ ملکیت بدن 17

نفخہ 21، 137

نفس 31، 37، 38، 43، 58، 69، 71، 76، 81، 106، 123، 130، 133، 143، 148

نفس امارہ 8، 71

نفس ناطقہ 21

نفوس قدسيه 40

نقشہ تجليات 15، 108

نقشہ نماز 16

نکتہ بیضاء 37

نور بهاء اللہ 132

نور پاک 131

نور پروردگار 97

نور جلوہ احدی 118

نور عظمت 109، 140

نور عظمت ربوبیت 128

نور عظمت و کبریا 134

نور فطرت 119

نور قدم 138

نور کبریائی 132

نور نار 160

نور ولایت 154

«و»

واحدیت 127

واصل 16، 61، 113، 130، 131، 138

وجود حقانی 120، 139

وجه اللہ 89

وجهة جمال محبوب 89

وحدانيت 119، 146

وحدت 18، 120، 125، 126، 146

وحدت تامه 19، 88

ص: 211

وسطیت 100

وصول به باب اللہ 9، 74، 159

وصول به فناء اللہ 7

وصول به مقام قرب معنوی 160

وضوی معراج 57

وظائف قلبیہ 103

وعاء قلب 138

وقت حضور 65

وقوف بین یدی اللہ 99

ولایت 93، 151

ولی 111

ولی اللہ مطلق 22

ولی کامل 14، 122

ولی نعم 144، 160

((۵))

هتک ستر 72

هجرت 74

هدایت 55، 62، 96، 118، 125

هدایت مطلقہ 120

هفت اقلیم وجود 7

هفت شهر عشق 7

هَمَّت 131، 133

«هو» 126

هويات وجوديه 76

هويت 126، 138

هويت ذاتيه 137

هيات 18

هيات ملكي 25

هيتت جلال مقدس 80

هيتت و عظمت حضور 105

هيمان 130

هيتت ظاهريه ملكيه 12

«ي»

يد الله 87

يدي الجلال و الجمال 21

يقين 59، 82، 114

يلي الخلقى 147

يوم اتيان يقين 82

يوم الجمع 84

يوم القيامة احمدى 84

يوم المبعث 147

ص: 212

«قرآن كريم» .

«أ»

- 1 - اسرار الحكم. ملا هادي سبزواري (1212 - 1289)، تصحيح كريم فيضي، قم، انتشارات مطبوعات ديني، چاپ اول، 1383 ش.
- 2 - أسرار الصلاة. الحاج ميرزا جواد الملكي التبريزي (م 1343)، تحقيق محسن بيدارفر، الطبعة الأولى، قم، منشورات بيدار، 1382 ش.
- 3 - أسرار العبادات وحقيقة الصلاة. محمد سعيد بن محمد مفيد القمي المعروف بالقاضي سعيد القمي (1049 - 1107)، تصحيح وحواشي سيد محمد باقر سبزواري، انتشارات دانشگاه تهران، 1339 ش.
- 4 - إحياء علوم الدين. أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (م 505)، الطبعة الأولى، 5 مجلدات + الفهارس، بيروت، دار الهادي، 1412 ق / 1992 م.
- 5 - الاختصاص . المنسوب إلى أبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م 413)، تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي .
- 6 - الإشارات والتنبيهات. مع الشرح للمحقق نصيرالدين الطوسي وشرح الشرح للعلامة قطب الدين الرازي، الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (370 - 427)، الطبعة الثانية، 3 مجلدات، طهران، دفتر نشر كتاب، 1403 ق.

ص: 213

7 - اصطلاحات الصوفية. كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م 736)، تحقيق محمد كمال إبراهيم جعفر، الطبعة الثانية، قم، منشورات بيدار، 1370 ش.

8 - الاعتقادات. علامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (1037 - 1110)، أصفهان، مكتبة المجلسي، 1409 ق.

9 - إقبال الأعمال. السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (589 - 664)، بيروت، مؤسسة الأعلمي، 1417 ق.

10 - الأمالي. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، الطبعة الخامسة، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1400 ق.

11 - امثال وحكم. علي أكبر دهخدا، تهران، انتشارات امير كبير، 1375 ش.

12 - إنشاء الدوائر. محيي الدين بن العربي (م 638)، ليدن، 1336 ق.

«ب»

13 - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. العلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (1037 - 1110)، الطبعة الثانية، إعداد عدة من العلماء، 110 مجلد (إلا 6 مجلدات، من المجلد 29 - 34) + المدخل، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1403 ق / 1983 م.

14 - بصائر الدرجات. أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (م 290)، تصحيح الميرزا محسن كوجه باغي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1404 ق.

15 - بيان السعادة في مقامات العبادة. سلطان محمد الجنازدي الملقب بـ «سلطان عليشاه» (1251 - 1327)، الطبعة الثانية، 4 مجلدات، طهران، مطبعة دانشگاه، 1385 ق / 1344 ش.

«ت»

16 - تفسير القرآن الكريم. محيي الدين بن عربي (م 638)، تحقيق مصطفى غالب، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1368 ش.

17 - تفسير القمي. أبو الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمي (من أعلام قرني الثالث

والرابع) مطبعة النجف ، النجف الأشرف ، الطبعة الثانية ، 1387 .

18 - تعليقات على شرح فصوص الحكم. ضمن موسوعة الإمام الخميني قدس سره = موسوعة الإمام الخميني قدس سره .

19 - التوحيد . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي ، الشيخ الصدوق (م 381)، تحقيق السيد هاشم الحسيني الطهراني، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1398 ق.

20 - تهذيب الأحكام . أبو جعفر محمد بن الحسن ، الشيخ الطوسي (385 - 460)، إعداد السيد حسن الموسوي الخراسان ، الطبعة الرابعة ، 10 مجلدات ، طهران ، دار الكتب الإسلامية ، 1365 ش .

«ث»

21 - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال . أبو جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، تصحيح علي أكبر الغفاري ، طهران ، مكتبة الصدوق ، 1391 ق .

«ج»

22 - جامع الأسرار ومنبع الأنوار. السيد حيدر بن علي الآملي (م القرن الثامن) تصحيح هنري كربين و عثمان إسماعيل يحيى، الطبع الثاني، تهران، انتشارات علمي وفرهنگي، 1368 ش.

23 - جامع الشواهد. الشيخ ميرزا محمد باقر بن المولى علي رضا الأردكاني (م حدود 1300)، جزءان في مجلد واحد، أصفهان، مؤسسة المطبوعات الأدبية، 1380 ق.

«ح»

24 - الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة . صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050) ، الطبعة الثانية ، 9 مجلدات ، قم ، مكتبة المصطفوي، 1387 ق .

«خ»

25 - الخصال . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، تصحيح علي أكبر الغفاري ، الطبعة الثانية ، جزءان في مجلد واحد ، قم ، مؤسسة النشر الإسلامي ، 1403 ق .

ص: 215

26 - الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور . جلال الدين عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي (م 911)، 6 أجزاء في 3 مجلدات، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1404 ق.

27 - ديوان ابن الفارض. عمر بن أبي الحسن الحموي معروف بابن الفارض، بيروت، المطبعة الأدبية، 1904 م.

28 - ديوان حافظ. شمس الدين محمد حافظ شيرازی (791 - ؟ ق)، تصحيح محمد قدسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات نشر چشمه، 1387 ش.

29 - ديوان هاتف اصفهانی. سيد احمد هاتف اصفهانی (م 1198)، تصحيح وحيد دستگردی، تهران، انتشارات نگاه، چاپ سوم، 1378 ش.

(ر)

30 - رسائل الشهيد الثاني. الشيخ زين الدين بن علي العاملي المشهور ب- «الشهيد الثاني» (911 - 965)، قم، مكتبة بصيرتي.

31 - رشحات البحار. ميرزا محمد علي الشاه آبادي (1253 - 1328 ش)، تصحيح زاهد ويسی، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامي، 1386 ش.

(س)

32 - سنن الترمذي . أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (209 - 279)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف ، الطبعة الثانية ، 5 مجلدات ، بيروت ، دار الفكر للطباعة والنشر ، 1403 ق .

(ش)

33 - شذرات المعارف. حاج ميرزا محمد علي شاه آبادي (1253 - 1328 ش)، چاپ اول، تهران، بنياد علوم و معارف اسلامي دانش پژوهان، 1380 ش.

34 - شرح الأسماء. المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289)، تحقيق نجفقلبي حبيبي، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، 1373 ش.

35 - شرح أصول الكافي. صدر المتألّهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، المعروف

- ب- «ملاصدرا» (979 - 1050)، تصحيح محمّد خواجوي، تهران، مؤسّسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1366 ش.
- 36 - شرح چهل حديث (اربعين حديث)، ضمن موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه = موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه .
- 37 - شرح دعاء السحر، ضمن موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه . = موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه .
- 38 - شرح فصوص الحكم. محمّد داوود القيصري الرومي (م 751)، باهتمام سيّد جلال الدين الآشتياني، تهران، انتشارات علمي فرهنگي، 1375 ش.
- 39 - شرح مصباح الشريعة. منسوب به امام جعفر صادق عليه السلام، ترجمه و شرح عبدالرزاق گيلاني، تصحيح سيد جلال الدين محدث ارموي، چاپ دوم، تهران، كتابخانه صدوق، 1360 ش.
- 40 - شرح منازل السائرين. كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م 736)، تحقيق محسن بيدارفر، قم، منشورات بيدار، الطبعة الأولى، 1372 ش.
- 41 - شرح المنظومة . المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289)، تصحيح وتعليق وتحقيق حسن حسن زاده الآملي و مسعود الطالب، الطبعة الأولى، 5 مجلّات، طهران، نشر ناب، 1369 - 1379 ش .
- 42 - الشفاء . الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (370 - 427)، تحقيق عدّة من الأساتذة، 10 مجلّداً (الإلهيات + المنطق 4 مجلّات + الطبيعيات 3 مجلّات + الرياضيات مجلّدان)، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1405 ق .
- «ع»
- 43 - علل الشرائع . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، الطبعة الأولى، النجف الأشرف، المكتبة الحيدرية، 1385 ق / 1966 م .
- 44 - علم اليقين. محمّد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيض الكاشاني (1006 - 1091)، قم، انتشارات بيدار، 1385 ش.

45 - عوارف المعارف. شهاب الدين أبو حفص سهروردي (م 623)، تحقيق أحمد عبدالرحيم السايح وتوفيق على وهبة، الطبعة الأولى، مجلّدان، القاهرة، مكتبة الثقافة الدينية، 1427 ق.

46 - عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية. محمّد بن علي بن إبراهيم الأحسائي المعروف بابن أبي جمهور (م - أوائل القرن العاشر)، تحقيق مجتبي العراقي، الطبعة الأولى، قم، مطبعة سيّد الشهداء، 1403 ق.

47 - عيون أخبار الرضا عليه السلام. أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي، الشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح السيّد مهدي الحسيني اللاجوردي، الطبعة الثانية، منشورات جهان.

«ف»

48 - الفتوحات المكيّة. الشيخ الأكبر محيي الدين بن عربي (560 - 638)، 4 مجلّدات، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

49 - فصوص الحكم. الشيخ الأكبر محيي الدين بن عربي (560 - 638)، الطبعة الأولى، تهران، مكتبة الزهراء، 1366 ش.

50 - فلاح السائل ونجاح المسائل في عمل اليوم والليلة. السيّد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن أحمد بن الطاووس العلوي، الحسيني الحسيني، المعروف بـ «ابن طاووس» (589 - 664)، الطبعة الأولى، مكتب الإعلام الإسلامي، قم، 1419 ق.

«ك»

51 - الكافي. ثقة الإسلام أبو جعفر محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 329)، تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، 8 مجلّدات، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش.

52 - كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد. العلامة الحلّي جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر، تحقيق الشيخ حسن حسن زاده الأملي، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1414 ق.

ص: 218

- 53 - كشف المحجوب. أبو الحسن علي بن عثمان الجلابي الهجويري الغزنوي (من علماء القرن الخامس)، تصحيح ژوكوفسكي، الطبعة الثالثة، تهران، كتابخانه طهوري، 1373 ش.
- 54 - كلمات مكنونه. محمد محسن فيض كاشاني (م 1091) تصحيح و تعليق عزيزالله عطاردی قوچانی، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ دوم، 1360 ش.
- 55 - کلیات سعدی. سعدی، مصلح بن عبدالله، تهران، انتشارات اقبال، چاپ چهارم، 1371 ش.
- 56 - كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال . علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (888 - 975)، إعداد بكري حياي و صفوة السقا، الطبعة الثالثة، 16 مجلداً + الفهرس، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1409 ق / 1989 م .
- «م»
- 57 - مثنوی معنوی. جلال الدين مولوی، تصحيح نیکلسون، چاپ پنجم، تهران، انتشارات پژوهش، 1378 ش.
- 58 - مجالس المؤمنین. قاضي نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، 1354 ش.
- 59 - مجموعه آثار حکيم صهبا. (مجموعه آثار آقا محمد رضا القمشه ای حکيم صهبا). محمد رضا قمشه ای (م 1360)، تصحيح حامد ناجي أصفهاني و خليل بهرامي قصرچمي، الطبعة الأولى، أصفهان، انتشارات كانون پژوهش، 1378 ش.
- 60 - مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری. ابو اسماعيل عبدالله ابی منصور محمد انصاری (396 - 481)، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم، 1377 ش.
- 61 - مجموعه مصنفات شيخ اشراق. شهاب الدين يحيى سهروردي (م قرن ششم)، تصحيح هنري كربين، الطبعة الثانية، 3 مجلدات، تهران، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1372 ش.
- 62 - المحاسن . أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (م 274 أو 280)، تحقيق جلال الدين الحسيني الأرموي، الطبعة الثانية، قم، دار الكتب الإسلامية .

- 63 - المحبّة البيضاء في تهذيب الإحياء . محمّد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيض الكاشاني (1006 - 1091)، تصحيح على أكبر الغفاري، الطبعة الرابعة، 8 أجزاء في 4 مجلّات، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1417 ق .
- 64 - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول . العلّامة محمّد باقر بن محمّد تقيّ المجلسي (1037 - 1110)، تصحيح السيّد هاشم الرسولي والسيّد جعفر الحسيني والشيخ علي الآخوندي، الطبعة الثانية، 26 مجلّداً، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش .
- 65 - المستدرک على الصحيحين . الإمام الحافظ أبو عبدالله الحاكم النيسابوري (312 - 405)، تحت إشراف يوسف عبدالرحمن المرعشلي، 4 مجلّات + الفهرس، بيروت، دار المعرفة .
- 66 - مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل . الحاج الميرزا حسين المحدث النوري الطبرسي، (1254 - 1320)، تحقيق مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 25 مجلّداً، قم، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1407 ق .
- 67 - مصباح المتهجّد وسلاح المتعبّد . أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق الشيخ حسين الأعلمي، الطبعة الأولى، بيروت، مؤسّسة الأعلمي للمطبوعات، 1418 ق / 1998 م .
- 68 - مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية، ضمن موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه . =موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه .
- 69 - المصنّفات الأربعة . (كشف الريبة، مسكّن الفؤاد، التنبيهات العلية، حقيقة الإيمان). الشيخ زين الدين بن علي العاملي المشهور ب- «الشهيد الثاني» (911 - 965)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، 1422 ق / 1380 ش .
- 70 - معاني الأخبار . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفاري، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1361 ش .
- 71 - مكارم الأخلاق . أبو نصر رضيّ الدين الحسن بن الفضل الطبرسي (القرن السادس

الهجري)، تحقيق علاء آل جعفر، مجلّدان، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1414 ق .

72 - منازل السائرين. الخواجه أبو إسماعيل عبدالله أبي منصور محمّد الأنصاري (396 - 481)، إعداد علي الشيرواني، الطبعة الأولى، بيروت، دار العلم، 1417 ق.

73 - مناقب آل أبي طالب . أبو جعفر رشيد الدين محمّد علي بن شهر آشوب السروي المازندراني (م 588)، تحقيق يوسف البقاعي، 5 مجلّدات، قم، منشورات ذوي القربى، 1379 ش.

74 - من لا يحضره الفقيه. أبو جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، إعداد السيّد حسن الموسوي الخراسان، الطبعة الرابعة، 4 مجلّدات، النجف الأشرف، دار الكتب الإسلامية، 1377 ق / 1957 م .

75 - موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه . تحقيق مؤسسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني قدّس سرّه، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني قدّس سرّه، 1434 ق / 1392 ش .

«ن»

76 - نهج البلاغة، من كلام مولانا أمير المؤمنين عليه السلام . جمعه الشريف الرضي، محمّد بن الحسين (359 - 406)، إعداد الدكتور صبحي الصالح، انتشارات الهجرة، قم، 1395 ق «بالأفست عن طبعة بيروت 1387 ق» .

«و»

77 - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. الشيخ محمّد بن الحسن الحرّ العاملي (1033 - 1104)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 30 مجلّداً، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1409 ق .

ص: 221

فهرست اجمالی ... پنج

مقدمه ناشر ... هفت

مقدمه آیت الله جوادی آملی ... سیزده

اهدای کتاب به حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی ... سی و هفت

متن کتاب ... 1 - 160

مقدمه

و در آن چند فصل است:

فصل اول: باطن و حقیقت نماز ... 5

مقامات نماز و تطابق آن با مقامات انسان ... 5

فصل دوم: وصف نماز سالک و ولیّ کامل ... 14

مانع شدن انکار مقامات از ترقیات روحی ... 8

فصل سوم: در بیان سرّ اجمالی نماز ... 18

سرّ اجمالی نماز اهل معرفت ... 19

فصل چهارم: در بیان حضور قلب و مراتب آن است ... 21

بیان مرتبه اول حضور قلب (حضور قلب اجمالی) ... 23

ص: 223

بیان مرتبه دوم (حضور قلب تفصیلی) ... 25

فرق بین ادراک عقلی و ایمان قلبی ... 26

مقام حضور قلب در معبود و مراتب سه گانه این مقام ... 28

مقام تجلیات اسمائی و مراتب کثیره آن ... 30

فصل پنجم: در کیفیت حصول حضور قلب ... 31

منشأ حضور قلب و عدم حضور آن در عبادت ... 31

اهمیت اخلاص و حضور قلب از دیدگاه آیات و روایات ... 35

تأثیر متقابل ظاهر و باطن و اثر اعمال خیر و شر در نفس ... 37

عدم تأثیر اعمال خیریه در نفس و روح بدون حضور قلب ... 38

فصل ششم: در بیان اموری که انسان را در تحصیل حضور قلب اعانت می کند ... 39

قطع شواغل داخلی (قلبیّه) که سبب عمدۀ یا تنها سبب حبّ دنیا است ... 39

دنیای مذموم در لسان اولیاء ... 40

کم کردن شواغل خارجیّه ... 41

فواید و آثار ادای فرایض یومیّه در جماعت مسلمین ... 42

مقاله اولی

در مقدمات نماز است

و در آن چند فصل است: ... 45

فصل اول: در سرّ طهارت است ... 47

مراتب طهارت بر حسب مراتب صلوات و مقامات مصلّین ... 47

نهی از رد و انکار علماء نفس و اهل معرفت ... 52

ترغیب به حرکت استکمالی و پیروی از علماء بزرگ معرفت و اخلاق ... 54

فصل دوم: اسرار تطهیر با آب و خاک ... 56

فصل سوم: آداب توجه به آب هنگام وضو ... 59

ص: 224

مراتب طهارت و تطهیر ... 61

امر به تفکر در جهات ظاهریهٔ آب و صدق و صفا با خالق و خلق ... 62

فصل چهارم: در علت تشریح وضو ... 63

اسرار حدیث شریف دربارهٔ خطیئهٔ آدم علیه السلام ... 63

وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در معراج ... 65

فصل پنجم: در اسرار ستر عورت است ... 67

معنای ستر عورت نزد خاصه، عامه، اخص خواص، اهل ایمان ... 67

مراتب ستّاریت حق جلّ و علا ... 68

وصل: حدیثی جامع در باب لباس و ستر ظاهر و باطن ... 69

فصل ششم: در ازالهٔ نجاست ... 73

مقصود از ازالهٔ نجاست از نظر عامه، خاصه، و اهل معرفت و اصحاب قلوب ... 73

مراتب ازالهٔ رجس (ظاهری و باطنی) ... 74

فصل هفتم: در مکان مصلی است ... 75

مراد از مکان مصلی نزد عامه، و اهل معرفت ... 75

بیان اینکه نزد اهل ولایت معبد حقّ تعالی جمیع تعینات اسمائی و افعالی است ... 76

وصل: بیان آداب ورود به مسجد ... 77

فصل هشتم: در اباحهٔ مکان است ... 81

اباحهٔ مکان نزد خاصه، اهل معرفت و اولیا ... 81

خروج قلب از تصرف شیطان و نفس و وقوع فتوحات ثلاثه ... 81

فصل نهم: در اسرار وقت است ... 82

وقت نماز در مسلک اهل عرفان و مشرب اصحاب ایقان ... 82

وصل: در بیان مراقبت از وقت ... 84

فصل دهم: در سرّ استقبال به کعبه است ... 87

ص: 225

در مقارنات نماز و مناسبات آن است

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در اسرار اذان و اقامه است ... 93

معانی اذکار اذان و اقامه نزد اهل معرفت ... 93

مراقبت سالک در اقوال و افعال نماز ... 95

وصل: در ذکر حدیث شریف علل ... 96

فصل دوم: در اسرار قیام است ... 99

معنای قیام نزد خاصه ... 99

معنای قیام نزد اهل سلوک که استقامت و عدم خروج از وسطیت است ... 100

فصل سوم: در اسرار نیت است ... 101

دوای عبادت و طاعت در مقامات مختلف ... 101

اشاره به اهمیت نیت و خلوص آن و بیان مراتب خلوص نیت ... 103

فصل چهارم: در سرّ تکبیرات افتتاحیه و رفع ید است ... 104

مراحلی که با هر يك از تکبیرات سبعة طی می شود ... 105

تکبیرات نماز اولیا و اشاره به مراحل سیر معنوی ابراهیم خلیل الله علیه السلام ... 108

روایتی در فضیلت تکبیرات سبعة افتتاحیه ... 109

فصل پنجم: در بعضی از اسرار قرائت است ... 110

مراتب پنجگانه قرائت بر حسب مقامات اهل عبادت و سلوک ... 110

قرائت اصحاب ولایت و مقامات سه گانه آن

وصل: در مراحل بعد از رفع حجاب و فتح ابواب ... 111

کلام بعض اهل معرفت در انقسام نماز بین حق و عیب ... 113

فصل ششم: در سر استعاذه است ... 114

حقیقت استعاذه و مراتب آن در نماز ... 114

ص: 226

- فصل هفتم: در قرائت است ... 116
- در اشاره اجمالی به بعض اسرار سورة حمد ... 116
- در تفسیر حمد به لسان اهل معرفت ... 118
- وصل: تفسیر بسم الله و بعض آداب تسمیه ... 120
- تفسیر سورة حمد ... 122
- فصل هشتم: در اشاره اجمالی به تفسیر سورة شریفه توحید ... 126
- فصل نهم: در بعض از اسرار رکوع است ... 128
- رکوع خاصه، اصحاب قلوب، و اولیاء کمل ... 128
- رکوع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در صلات معراج ... 129
- وصل: حدیث شریف مصباح الشریعة درباره آداب رکوع ... 131
- بیان بعض فقرات حدیث ... 132
- فصل دهم: سرّ رفع رأس از رکوع ... 134
- فصل یازدهم: در سرّ سجود است ... 135
- سجود اشاره به آخرین مراتب توحید است ... 136
- سجده اهل معرفت و مراتب آن به حسب احوال علماء بالله ... 137
- شرح مقام صحو بعد المحو و وصف اصحاب آن مقام ... 138
- سجده صلات معراج ... 139
- وصل: حدیث شریف مصباح الشریعه پیرامون سجده حقیقی ... 141
- بیان بعض اسرار حدیث شریف ... 143
- وصل: بیان حدیثی شریف درباره ذکر سجود ... 144
- فصل دوازدهم: در سرّ تشهد و سلام است ... 146

مفاد و اشارات اذكار تشهد و سلام ... 146

وصل: حديث شريف مصباح الشريعة در بيان حقيقت تشهد ... 148

وصل آخر: حديث شريف مصباح الشريعة درباره آداب سلام و سرآن ... 151

ص: 227

وصل آخر: در سرّی از اسرار سلام است ... 154

خاتمه

سرّ تکبیرات ثلاثه اختتامیه ... 159

دعاء و ختم ... 160

فهارس

1 - فهرست آیات قرآن کریم ... 163

2 - فهرست روایت و ادعیه ... 171

3 - فهرست اسماء معصومین علیهم السلام ... 177

4 - فهرست اعلام ... 179

5 - فهرست کتب وارده در متن ... 181

6 - فهرست اشعار ... 183

7 - فهرست اصطلاحات و تعابیر ... 185

8 - فهرست منابع ... 213

ص: 228

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

